۱

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

ناشر: کتابخانہ علمی نجف

ترجمه بحارالانوار جلد 1: کتاب عقل و جهل و کتاب علم

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 1

کتاب عقل و جهل و کتاب علم

ترجمه: گروه مترجمان

نهاد کتابخانه های عمومی کشور

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحار الانوار، جلد 1

مولف: علامه محمد باقر مجلسی (متوفی 1111 هجری قمری)

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

شابک:

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

مقدمه مؤلف..... 7

فصل اول: منابع بحار الانوار..... 15

فصل دوم: در بیان توثیق مصادر بحار الانوار و اختلاف در آنها..... 44

فصل سوم: در بیان رمزهایی که برای منابع بحار الانوار قرار داده ایم.....69

فصل چهارم: در بیان اصطلاحاتی که جهت اختصار در سندهای حدیث به کار برده ام..... 74

فصل پنجم: در بیان یادآوری موارد لازم از پیشگفتار بعضی کتب منابع بحار الانوار..... 94

کتاب عقل و علم و جهل

باب اول: فضیلت عقل و مذمت جهل، که دارای پنجاه و سه حدیث است..... 117

باب دوم: حقیقت و کیفیت و ابتدای آفرینش عقل، که دارای چهارده حدیث است.....138

باب سوم: احتجاج خدا بر مردم به واسطه عقل و حسابرسی آنان به اندازه عقل هایشان، که دارای پنج حدیث است.....150

باب چهارم: نشانه های عقل و لشکریانش، که دارای پنجاه و دو حدیث است..... 152 .....

باب پنجم: نوادر.....220

کتاب علم

باب اول: فریضه بودن علم و واجب بودن طلب علم، تشویق بر آن و ثواب دانشمند و دانش آموز، که دارای یکصد و دوازده حدیث است..... 222

باب دوم: اقسام مردم در مورد طلب علم و فضیلت دوست داشتن دانشمندان، که دارای بیست حدیث است..... 256

باب سوم: رفتن به در خانه دانشمندان و سؤال از آنان و مذاکره علم، که دارای هفت حدیث است..... 268

باب چهارم: مذاکره علم و همنشینی با دانشمندان و حضور در مجالس علم و مذمّت معاشرت با جاهلان، که دارای سی و هشت حدیث است.....271

باب پنجم: عمل بدون علم، که دارای دوازده حدیث است..... 282

باب ششم: علوم نافع که مردمان امر به تحصیل آن شده اند و تفسیر حکمت، که دارای شصت و دو حدیث است.....286

باب هفتم: آداب و احکام دانش پژوهی، که دارای نوزده حدیث است.....302

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد مخصوص خدایی است که آسمان علم را بلند ساخت، آن را برای بینندگان به برج ها و ستارگان زینت داد، و بر آن قندیل هایی از نور را به تابش نور نبوت و ماه های امامت - برای کسی که اراده سلوک در راه های یقین را دارد - آویزان کرد، و ستارگان آسمان علم را وسیله راندن وسوسه های شیاطین قرار داد و آن را به وسیله تیر های درخشنده از شبهات گمراهان حفظ کرد. سپس به گمراهی فتنه ها شب آن را تاریک ساخت و به نورهای ادله و برهان، روزهای روشن آن آسمان علم را بیرون آورد، و زمین های دل های مؤمنین را برای باغ های حکمت بابرکت، آماده ساخت. سپس آن حکمت را به دل های مؤمنین پراکنده ساخت و دل های مؤمنین را برای چیدن گل های اسرار علوم ربانّی مهیا کرد. پس از زمین دل های مؤمنین، آب و چراگاه آسمان علم را بیرون آورد و خداوند دل های مؤمنین را از لغزش های شک ها و اوهامی که شیاطین به دل می اندازند، نگهداری کرد. پس در دل های مؤمنین سکینه و وقار را مانند کوه که در روی زمین میخکوب شده است، از لطف خودش به امانت گذاشت. پس خدا را به نعمت هایش که شمارش نمی شود سپاس می گذاریم، در حالی که در شکرگزاری و سپاس گزاری اقرار و اعتراف داریم که عاجز و ناتوانیم، و از خدا برای راهنمایی کارهایمان، در هر کار آسان و مشکل هدایت می خواهیم.

گواهی می دهیم که خدای موجودی جز خدای یگانه نیست؛ خدایی که هیچ گونه شریک و انبازی برای او نیست. گواهی از روی علم و یقین و تصدیق و ایمانی که در آن زبان بر دل پیشی می گیرد و در آن نهان با آشکار مطابقت دارد. گواهی می دهم که محمد بنده انتخاب شده و فرستاده برگزیده و دوست انتخاب شده و

حجت خدا بر همه مخلوقات جن و انس، بزرگ ترین پیغمبر خدا و نخبه برگزیدگانش و نور خدا در زمین و آسمان است.

و گواهی می دهم که علی بن ابی طالب بزرگ جانشینان و پیشوای همه بندگان و شفاعت کننده روز قیامت و رحمت خدا بر عالمیان، دوست برگزیده و شمشیر برهنه، خبر بزرگ حق تعالی و راه مستقیم خدا و ریسمان محکم و طرفدار خداست که نزد خدا آبرومند است.

و گواهی می دهم که پاکیزگانی از فرزندانش و بزرگان ذریه های او و نیکوکاران خاندانش، بزرگان ارزشمند و پیشوایان همه مردمان و نورهای تاریکی ها، کلیدهای سخن و شیرهای میدان جنگ و باران های پربرکت چارپایان هستند. خداوند آنها را از نورهای بزرگواریش آفریده است و حکمت های پنهانش را نزد آنها امانت گذاشته و آنها را محل رحمت های خودش قرار داده است؛ خداوند آنها را به روح القدس خودش تأیید کرده و آنها را بر تمام بندگانش برگزیده است؛ خداوند نگه داشته ها را به خاطر آنان نگه داشته و پهن شده ها به خاطر آنها پهن گردیده و به جهت آنها سفت شده ها، سخت گشته اند و عرش خدا به آسمان ها قرار گرفته است. میوه های معرفت به علم های پنهانی آنها در دل های مؤمنان میوه داده اند، ثواب اجرها به خاطر آنها حاصل می شود و به خاطر آنها باران فضل چشمه های حکمت در دل یقین کنندگان جاری گشته است. پس درود خدا بر آنان باد، تا هنگامی که درودها بر آنان وسیله تحصیل ثواب هست و ثنای بر آنها، وسیله بلندی درجات بندگان می باشد. لعن و نفرین خدا بر دشمنان اهل بیت باد، مادامی که درکات جهنم برای شدت عذاب آنها مهیا است و نفرین کردن بر دشمنان دین، از بهترین عبادات شمرده شده است.

اما بعد:

پس محتاج به رحمت پروردگار بخشنده اش؛ پسر محمد تقی که به باغ های بهشت انتقال یافته - خدا پاک گرداند خاک قبرش را - یعنی محمد باقر که خدا بدی های آن دو را عفو کند و آنها را با پیشوایان ایشان که چهارده معصوم باشند، محشور فرماید، می گوید:

ای پویندگان حق و یقین و گروندگان به ریسمان پیروی خاندان سید المرسلین، صلوات اللّٰه علیهم اجمعین! بدانید که من در اوایل جوانی اشتیاق زیادی به تحصیل انواع علوم و فنون داشتم و به فضل الهی وارد دایره آن شدم؛ قدم در گلزار آن نهادم و با خوب و بد آن مواجه گشتم، تا اینکه آستینم از میوه های رنگارنگ آن پر شد و گریبانم از بهترین نوع آنها اشباع گردید. از هر چشمه ای جرعه گوارایی نوشیدم، و از هر خرمنی دو مشته برداشتم.

سپس به فواید و نتایج آن علوم نگریستم، و درباره مقاصد محصلین و آنچه که موجب ترغیب آنها برای نیل به سرانجام تحصیل آن علوم است، اندیشیدم. آنگاه در آن قسمت که برای جهان دیگرم سودمند بود و انسان را به کمالات شایسته می رساند، دقّت و تأمّل نمودم، تا به فضل و الهام باری تعالی به یقین دانستم که اگر علم و دانش از منبع زلالی که از سرچشمه های وحی و الهام می جوشد گرفته نشود، عطش انسان را برطرف نمی سازد، همان طور که حکمت نیز وقتی از رهبران دین که عقلای بشریّت هستند اخذ نشود، گوارا نخواهد بود.

من در نتیجه مطالعات خود تمام علوم را در کتاب خداوند عزیز (قرآن مجید) که به هیچ وجه باطلی در آن راه ندارد، و در اخبار خاندان پیغمبر که خزینه دار دانش آن حضرت و ترجمان وحی او بودند یافتم و دانستم که دانش قرآن مجید، عقول بندگان را برای استنباط خود کافی نمی داند، و جز پیغمبر و امامان عالیمقام که خداوند آنها را برگزیده و پیک وحی الهی در خانه های آنان فرود آمده است، کسی به آن احاطه پیدا نمی کند. چون به این نتیجه رسیدم، آنچه را که زمانی در راه آموختنش صرف عمر کرده بودم، با اینکه در زمان ما رواج کامل دارد، ترک گفتم و سراغ چیزی رفتم که می دانستم در سرای دیگر نافع به حالم می باشد، با اینکه این ها (احادیث و اخبار) در عصر ما بازار کسادی دارد! در میان علوم دینی به بررسی پرداختم و جستجوی اخبار ائمه اطهار علیهم السّلام را برای کار خود برگزیدم و درباره آن به بحث و تحقیق و مطالعه پرداختم، و چنان که می باید با دقّت آنها را از نظر گذراندم و به اندازه لازم نیروی تفکّر خود را در پیرامون آن به کار انداختم. در نتیجه اخبار و آثار خاندان پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله را همچون کشتی نجاتی یافتم

که مملو از ذخائر نیکبختی ها است؛ آن را مانند آسمانی دیدم که مزیّن به ستارگان فروزان و نجات دهنده از ظلمت نادانی ها است.

راه های علوم و اخبار اهل بیت روشن و پرچم های هدایت و رستگاری، در آنها برافراشته است. و صدای دعوت کنندگان آن برای سعادت و نجات از مهالک، در راه های آن شنیده می شود.

من در طیّ این طریق، به گلزارهای پر گل و بوستان های سرسبزی رسیدم که با شکوفه های هر علم و میوه های هر حکمتی زینت یافته بود. در طی منازل آن، راهی روشن و آبادان دیدم که آدمی را به هر گونه عزّت و مقام عالی نائل می گرداند؛ به هیچ حکمتی بر نخوردم، جز اینکه گزیده آن را در گفتار و اخبار اهل بیت پیغمبر دیدم؛ و به حقیقتی دست نیافتم، مگر اینکه اصل آن را در آنجا یافتم. بعد از مطالعه و تحقیق کتب متداول و مشهور و احاطه بر آنها، به تتبّع در اصول معتبره گمنام پرداختم. اصول و کتاب هایی که در اعصار گذشته و زمان های متمادی، به واسطه سلطه پادشاهان مخالف شیعه و پیشوایان گمراه، یا به علت رواج علوم باطله در میان نادانان و مدعیان فضل و کمال، و یا به لحاظ اینکه گروهی از علمای متأخر کمتر به آنها توجه کرده اند، در تطاول ایام فراموش گشته بود.

زیرا اخبار و آثار خاندان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از هر علم و فنّ دیگری، جامع تر و کافی تر و کامل تر است. لذا برای تأمین این منظور، در شرق و غرب به جستجوی آن کوشیدم و نزد هر کس که گمان بردم چیزی هست، برای دست یافتن به آن اصرار ورزیدم. عده ای از برادران دینی من در این راه به من کمک کردند و برای یافتن آنها به شهرها سفر نمودند و به هر نقطه و ناحیه ای که امکان داشت سرزدند. تا آنکه به فضل خداوند بسیاری از کتب قدیمی و اصول معتبره که در زمان های گذشته مورد استفاده و استناد علماء بوده و دانشمندان ما در زمان های فترت به آنها رجوع می کردند، در نزد من جمع شد.

چون در آنها دقّت نمودم، دیدم مشتمل بر فواید زیادی است که کتب مشهور و متداول کنونی خالی از آن است. در میان آنها بر بسیاری از مدارک احکام دین آگاه شدم، با اینکه اکثر علماء اعتراف کرده اند که کتب موجود، از وجود مدرکی که بتواند به تنهایی مأخذ حکم قرار گیرد، خالی است! به همین جهت نهایت سعی و

کوشش خود را به عمل آوردم تا آن اخبار و اصول معتبر شیعه را رواج داده و تصحیح کنم و منظم و منقّح گردانم.

زیرا من می بینم که زمانه در منتهای فساد غوطه ور است! و اکثر اهل زمان هم از آنچه موجب ترقی معنوی آنهاست، روگردانند. لذا ترسیدم که مبادا این کتاب ها به زودی به همان سرنوشت و فراموشی و هجران سابق خود بازگردند و بیم آن دارم که به واسطه عدم مساعدت روزگار خیانت پیشه، این آثار ذی قیمت دستخوش تشتّت و پراکندگی شود.

با اینکه این کتاب ها را در اختیار داشتم و از دست فنا محفوظ مانده بود، ولی باز اخبار متعلّق به هر مقصدی، در ابواب متفرّق و فصول مختلف آمده بود، به طوری که کمتر اتفاق می افتاد که یک نفر به تمام اخبار یک مقصد دست یابد. شاید همین پراکندگی و بی نظمی هم یکی از علل فراموشی این کتاب ها و خارج شدن آنها از حیّز انتفاع و قلّت رغبت مردم به ضبط آنها بوده است. من بعد از طلب خیر و استمداد از خداوند متعال، عزم خود را جزم کردم که همه آنها را در یک کتاب بزرگ که فصول و ابواب آن منظّم و مقاصد و مطالب آن مضبوط باشد، جمع کنم و نظم و ترتیب دهم. آن هم با نظمی غریب و سبک تألیفی عجیب که مانند آن در مؤلّفات و مصنّفات علمای گذشته بی سابقه باشد.

سپاس خدای را که آنچه را می خواستم، به بهترین وجه جامه عمل پوشید و بیش از آنچه که امید داشتم و خود را برای آن آماده کرده بودم، تحقّق یافت. هر بابی را با آیات مربوط به عنوان آن باب شروع نمودم. سپس قسمتی از آنچه را که مفسّرین ذکر کرده اند، اگر نیاز به تفسیر و بیان داشت آوردم.

در هر بابی، یا تمام خبر متعلّق به عنوان باب را نقل کردم، یا قسمتی از آن را که مربوط بود آوردم و بقیّه را در مورد دیگری که مناسب تر بود، ذکر نمودم و اشاره کردم که قسمت اول آن در کجا ذکر شده است تا بدین گونه فایده منظور با رعایت کمال ایجاز و اختصار به دست آید. آنگاه هر حدیثی را که احتیاج به شرح و توضیح داشت، باز هم با اختصار «توضیح» دادم و «بیان» کردم که مبادا با شرح و تفصیل، باب ها طولانی و حجم کتاب زیاد شود، و تحصیل آن برای طالبین مشکل

گردد. در عین حال در نظر دارم که اگر اجل مهلت دهد و تفضّل الهی مساعدت نماید، شرح کاملی متضمّن بسیاری از مقاصدی که در مصنّفات سایر علماء نباشد، بر آن (بحار الانوار) بنویسم و برای استفاده خردمندان، قلم را به قدر کافی در پیرامون آن به گردش درآورم! یکی از فواید پسندیده کتاب ما (بحار الانوار) این است که مشتمل بر کتب و ابواب پر فایده ای است که علمای گذشته آن را سربسته نهاده و یک کتاب و باب مستقل برای آن نگشوده اند، مانند کتاب عدل و معاد، ضبط تاریخ پیغمبران و ائمه اطهار علیهم السّلام و «کتاب السماء و العالم» (آسمان و جهان) که مشتمل بر چگونگی عناصر و موالید و غیره است. این مطلب بر خوانندگان کتاب پوشیده نیست.

ای برادران دینی من و ای دوستان ائمه طاهرین علیهم السّلام! اگر شما در اظهار دوستی خود صادق هستید، بشتابید به جانب خوانی که من گسترده ام، با دست های اعتراف و یقین آن را بگیرید، با وثوق و اطمینان به آن چنگ زنید و از آنها نباشید که چیزی بر زبان می رانند که در دل ندارند. و از آنها نباشید که از روی نادانی و گمراهی، دل هایشان از بدعت گذاری و هواپرستی سیراب شده و آنچه را که ادیان حقه ترویج کرده اند، با مطالب و عقاید باطل و شبیه به حق منکران شرایع مخلوط می سازند.

برادران من! به شما مژده می دهم؛ مژده می دهم به کتابی که جامع مقاصد و دارای نکات بی نظیری است که روزگار به خوبی و روشنی آنها نیاورده است، و ستارگانی است که از افق غیب درخشیده و چشم بندگان به روشنی و درخشندگی آنها ندیده است؛ رفیق شفیقی است که پیش از این کسی در صداقت و وفا، مانند آن را یاد ندارد.

ای بیچاره ای که منکر شاخه های تناور و ساقه های فضل و احسان آن هستی، همان حسد و عناد و کوردلی که داری برای تو کافی است!

و ای کسی که اعتراف به مقام بلند و حلاوت بیان بحار الانوار نمی کنی، تردیدی که از جهل و گمراهی و حماقت تو سرچشمه گرفته، برایت بس است!!

من نظر به اینکه این کتاب مشتمل بر انواع علوم و حکمت ها و اسرار است و از مراجعه به تمام کتب بی نیازکننده می باشد، آن را «بحار الانوار»، (دریاهای نور) جامع گوهرهای اخبار ائمه اطهار علیهم السلام، نامیدم.

از خداوند سبحان چنان امیدوارم که از فضل و مرحمت و منّتی که بر این بنده امیدوارش دارد، این کتاب مرا تا موقع قیام قائم آل محمد صلوات الله علیهم باقی بدارد و آن را مرجع دانشمندان و مصدر دانشجویان علوم ائمه دین قرار دهد و علی رغم ملحدان پست و فرومایه، پاینده بدارد! در ظلمت های قیامت برای من نور و روشنی باشد، و از پرتگاههای روز فزع و وحشت بزرگ، موجب امن و سرور گردد. در سرشکستگی روز حساب، نعمت و کرامت، و در کشاکش روزگار، همواره ذکرش در میان باشد، زیرا هر کسی امید فضل و رحمت از او دارد، و صاحب هر نعمتی و دارنده هر کار نیکی فقط اوست، و سپاس در آغاز و پایان برای خداوند است و درود خداوند بر محمد و خاندان تابناک و خجسته و نیک گوهر و بزرگوار او.

پیش از آغاز در ابواب کتاب، مقدمه ای را جهت آشنایی با اصطلاحاتی که در این کتاب به کار برده ایم و بیان آنچه شناختش در اطلاع پیدا کردن بر فایده های آن حتمی است، در ادامه ذکر می کنیم که مشتمل بر چند فصل است.

ص: 14

فصل اول: منابع بحار الانوار

در بیان اصول و کتاب هایی است که منبع بحار الانوار قرار گرفته و به قرار زیر است:

1. کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السّلام»
2. کتاب «علل الشرائع و الأحکام»
3. کتاب «إکمال الدین و إتمام النعمه فی الغیبه»
4. کتاب «التوحید»
5. کتاب «الخصال»
6. کتاب «الامالی و المجالس»
7. کتاب «ثواب الأعمال و عقاب الأعمال»
8. کتاب «معانی الأخبار»
9. کتاب «الهدایه»
10. رساله «العقائد»
11. کتاب «صفات الشیعه»
12. کتاب «فضائل الشیعه»
13. کتاب «مصادقه الإخوان»
14. کتاب «فضائل الأشهر الثلاثه»
15. کتاب «النصوص»
16. کتاب «المقنع»

همه آنها تألیف شیخ صدوق أبو جعفر محمد بن على بن حسین بن موسى بن بابویه قمى رضى الله عنه است.

ص: 15

17. کتاب «الإمامه و التبصره من الحیره»، تألیف شیخ جلیل ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه پدر شیخ صدوق رضی الله عنه است.

و کتاب دیگر از وی یا غیر ایشان از قدماء معاصرینش، و از بعضی قرائن چنین بر می آید که آن تألیف شیخ مورد اعتماد، جلیل هارون بن موسی تلعکبری رحمه الله است.

18. کتاب «قرب الإسناد»، تألیف شیخ جلیل ثقه ابوجعفر محمد بن عبدالله بن جعفر بن حسین بن جامع بن مالک حمیری قمی و به گمانم کتاب تألیف پدر ایشان است و او فقط راوی آن کتاب می باشد، چنان که نجاشی گفته اگر این کتاب تألیف ایشان باشد، چنان که ابن ادریس رحمه الله فرموده، پس پدر ایشان واسطه است بین او و کسانی که ما آنها را در اسانید کتاب آورده ایم.

19. کتاب «بصائر الدرجات»، تألیف شیخ مورد اعتماد عظیم الشأن محمد بن حسن صفار.

20. کتاب «المجالس» مشهور به «امالی»

21. کتاب «الغیبه»

22. کتاب «المصباح الکبیر»

23. کتاب «المصباح الصغیر»

24. کتاب «الخلاف»

25. کتاب «المبسوط»

26. کتاب «النهایه»

27. کتاب «الفهرست»

28. کتاب «الرجال»

29. کتاب «تفسیر التبیان»

30. کتاب «تلخیص الشافی»

31. کتاب «العده» در اصول فقه

32. کتاب «الاقتصاد»

33. کتاب «الإیجاز» در میراث

ص: 16

34. کتاب «الجمل»

35. کتاب «أجوبه المسائل الحائریه»

و غیر آن از باقی کتاب ها و رساله های شیخ طایفه، محمد بن حسن طوسی رضی الله عنه.

36. کتاب «الإرشاد»

37. کتاب «المجالس»

38. کتاب «النصوص»

39. کتاب «اختصاص»

40. رساله «الکافیه فی إبطال توبه الخاطئه»

41. رساله «مسار شیعه فی مختصر التواریخ الشرعیه»

42. کتاب «المقنعه»

43. کتاب «العیون و محاسن»، مشهور به فصول

44. کتاب «المقالات»

45. کتاب «المزار»

46. کتاب «إیمان ابوطالب»

47. رساله «ذبائح أهل الکتاب»

48. رساله «المتعه»

49. رساله «سهو النبی»

50. رساله «نومه صلی الله علیه و آله عن الصلاه»

51. رساله «تزویج امیرالمؤمنین علیه السّلام بنته من عمر»

52. رساله «وجوب المسح»

53. رساله «أجوبه المسائل السرویه»

54. رساله «العکبریه»

55. رساله «الإحدی و الخمسین» و غیر آنها

56. رساله «شرح عقائد الصدوق»

همه تألیف شیخ جلیل مفید محمد بن محمد بن نعمان قدس سره.

ص: 17

57. کتاب «المجالس» مشهور به «امالی»، تألیف شیخ جلیل ابوعلی حسن بن شیخ طایفه قدس سره

58. کتاب «کامل الزیاره»، تألیف شیخ بزرگوار مورد اعتماد، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه

59. کتاب «محاسن و الآداب»، تألیف شیخ کامل مورد اعتماد، احمد بن محمد بن خالد برقی قدس سره

60. کتاب «التفسیر»، تألیف شیخ جلیل قابل اعتماد، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی قدس سره

61. کتاب «العلل»، تألیف پسر بزرگوارش محمد

62. کتاب «التفسیر»، تألیف محمد بن مسعود سلمی معروف به عیاشی، شیخ قابل اعتماد راوی اخبار

63. کتاب «التفسیر»، منسوب به امام بلند مرتبه و شمشیر برنده، حسن بن علی عسکری که درود خدا بر او و بر پدرانش و بر فرزندش جانشین حجت های خدا باد

64. کتاب «روضه الواعظین و تبصره المتعظین»، تألیف شیخ محمد بن علی بن احمد فارسی که گروهی به اشتباه این کتاب را به شیخ مفید نسبت داده اند. ابن شهرآشوب در کتاب «مناقب» و شیخ منتجب الدین در کتاب «فهرست» و علامه رحمه الله در رساله «الإجازه» و غیر آنها تصریح به این مطلب کرده اند، و علّامه سند خودش را به این کتاب ذکر کرده، چنان که در آخرین جلد بحار الانوار، ان شاء الله تعالی ذکر می کنم.

بدان که علامه رحمه الله آن طوری که من ذکر کردم، اسم مؤلف آن کتاب را ذکر نموده و از گفتار ابن شهرآشوب ظاهر می شود اینکه مؤلف آن کتاب، محمد بن حسن بن علی فتال فارسی است، و مؤلف «التفسیر» و «الروضه» یک نفر می باشد، چنان چه در کتاب «معالم العلماء» ذکر کرده است. و از گفتار شیخ منتجب الدین در «فهرست» او بر می آید که مؤلف آن دو کتاب دو شخص هستند، چون محمد بن علی فتال نیشابوری صاحب «التفسیر» گفته است: وی ثقه است و چه ثقه ای! و بعد

ص: 18

از فاصله زیادی گفته: شیخ شهید محمد بن احمد فارسی، مصنف کتاب «روضه الواعظین» است.

و ابن داود در کتاب «رجال» خود گفته: محمد بن احمد بن علی فتال نیشابوری معروف به ابن فارسی، متکلم جلیل القدر، فقیه دانشمند، زاهد پارسا که ابو محاسن عبدالرزاق رئیس نیشابور ملقب به شهاب الاسلام ملعون، او را به قتل رسانده است.

از سخنان ابن داود چنین بر می آید که اسم پدرش احمد است، اما نسبت دادن او را به رجال شیخ طوسی اشتباه است، زیرا در آن کتاب از او اثری نیست، با اینکه عصر این مرد از زمان شیخ بسیار متأخر است، چنان چه از فهرست شیخ منتجب الدین و از اجازه علامه و از کلام ابن شهرآشوب ظاهر می شود. به هر حال از آن چیزی که ما نقل کردیم، بزرگواری مؤلف این تفسیر روشن می شود و اینکه کتاب او از کتاب های مشهور در نزد شیعیان است.

65. کتاب «إعلام الوری بأعلام الهدی»

66. رساله «الآداب الدینیه»

67. کتاب تفسیر «مجمع البیان»

68. کتاب تفسیر «جامع الجوامع»

همه تألیف شیخ امین الدین ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی که در جلالت و فضل و توثیق او علماء اجماع دارند.

69. کتاب «مکارم الأخلاق» را که به شیخ امین الدین ابوعلی نسبت داده اند صحیح نیست، بلکه این کتاب تألیف ابو نصر حسن بن فضل، فرزند وی می باشد، چنان چه در کتاب «مشکاه الأنوار» و کفعمی در «ملحقات دروع الواقیه» و در بلد الأمین به آن فرزند جانشینش تصریح کرده اند.

70. کتاب «مشکاه الأنوار»، تألیف پسر شیخ ابوعلی طبرسی که به عنوان تتمه «مکارم الاخلاق» پدر بزرگوارش تألیف نموده است.

71. کتاب «الاحتجاج». اینکه این کتاب را نیز به ابوعلی نسبت داده اند اشتباه است، بلکه آن کتاب تألیف ابو منصور احمد بن علی بن ابوطالب طبرسی

است، آن گونه که سید بن طاوس در کتاب «کشف المحجه» و ابن شهرآشوب در «معالم العلماء» به آن تصریح کرده اند. این موضوع به زودی از مطالبی که از کتاب «المناقب لابن شهرآشوب» نقل می کنم نیز روشن می گردد.

72. کتاب «المناقب»

73. کتاب «معالم العلماء»

74. کتاب «بیان التنزیل»

75. رساله «متشابه القرآن»

همه تألیف شیخ فقیه رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی است.

76. کتاب «کشف الغمه»، تألیف شیخ مورد اعتماد باهوش، علی بن عیسی اربلی

77. کتاب «تحف العقول عن آل الرسول»، تألیف شیخ ابو محمد حسن بن علی بن شعبه

78. کتاب «العمده»

79. کتاب «المستدرک»

80. کتاب «المناقب»

همه در احادیث اهل سنت پیرامون امامت، تألیف شیخ ابو حسین یحیی بن حسن بن حسین بن علی بن محمد بن بطریق اسدی.

81. کتاب «کفایه الأثر فی النصوص علی الأئمه الاثنی عشر»، تألیف شیخ سعید علی بن محمد بن علی خزاز قمی

82. کتاب «تنبیه الخاطر و نزهه الناظر»، تألیف شیخ زاهد ورام بن عیسی بن ابو نجم بن ورام بن حمدان بن خولان بن ابراهیم بن مالک اشتر. سند این کتاب در اجازات مذکور هست و شیخ منتجب الدین آن را در فهرست

ذکر کرده و گفته است که وی عامل فقیه صالح است که در حلّه محضرش مشرف شدم و حدیث او با حدیث ما موافقت کرد و سید بن طاووس نیز او را مدح کرده است.

83. کتاب «مشارق الأنوار»

ص: 20

84. کتاب «الألفین»، تألیف حافظ رجب برسی، و بر احادیثی که تنها وی روایت کرده باشد هیچ اعتماد ندارم، چون آن دو کتابش در بردارنده مطالب بی اساس و مشوّش است. من فقط از آن دو کتاب، احادیثی را که موافق احادیث کتب معتبره می باشد، نقل می کنم.

85. کتاب «الذکری»

86. کتاب «الدروس»

87. کتاب «القواعد»

88. کتاب «البیان»

89. کتاب «الألفیه»

90. کتاب «النفلیه»

91. کتاب «نکت الإرشاد»

92. کتاب «المزار»

93. رساله «الإجازات»

94. کتاب «اللوامع»

95. کتاب «الأربعین»

96. رساله «فی تفسیر الباقیات الصالحات»

همه تألیف شیخ علامه سعید شهید، محمد بن مکی قدس سره.

97. کتاب «الإستدراک»

98. کتاب «دره الباهره من الأصداف الطاهره» نیز به گمانم تألیف ایشان است و کتاب اخیر با خط خودش در نزد من موجود است، همچنین باقی رساله ها و پرسش و پاسخ های ایشان.

99. کتاب «الدرر و الغرر»

100. کتاب «تنزیه الأنبیاء»

101. کتاب «الشافی»

102. کتاب «شرح قصیده السید الحمیری»

103. کتاب «جمل العلم و العمل»

104. کتاب «الإنتصار»

105. کتاب «الذریعه»

106. کتاب «المقنع فی الغیبه»

107. رساله «تفضیل الأنبیاء علی الملائکه علیه السّلام»

108. رساله «محکم و المتشابه»

109. کتاب «منقذ البشر من أسرار القضاء و القدر»

110. کتاب «أجوبه المسائل المختلفه»

همه تألیف سید مرتضی علم الهدی، ابوالقاسم علی بن حسین موسوی قدس سره.

111. کتاب «عیون المعجزات» نیز به وی نسبت داده شده که برای من ثابت شده نیست، مگر اینکه آن کتاب لطیفی است که یک نسخه قدیمی آن نزد من موجود است. شاید این کتاب از تألیفات بعضی قدمای محدثین باشد که از ابوعلی محمد بن هشام و از محمد بن علی بن ابراهیم روایت می کند.

112. کتاب «نهج البلاغه»

113. کتاب «خصائص الأئمه»

114. کتاب «المجازات النبویه و تفسیر القرآن»، تألیف سید رضی محمد بن حسین موسوی قدس سره.

115. کتاب «طب الأئمه علیهم السّلام»، تألیف ابوعتاب عبدالله بن بسطام بن سابور زیات و برادرش حسین بن بسطام که آن دو را نجاشی بدون توثیق در کتابش ذکر کرده و یادآوری نموده که آنان، کتاب در علم طب دارند.

116. کتاب «صحیفه الرضا» کتابی مستند است که شیخ ما ابوعلی طبرسی رحمه الله به اسنادش به امام رضا علیه السّلام رسانده است.

117. کتاب «طب الرضا علیه السّلام» که آن حضرت برای مأمون نگاشته و معروف به «رساله ذهبیه» است.

118. کتاب «فقه الرضا علیه السّلام». سید فاضل محدث قاضی امیرحسین رحمه الله هنگامی تشریف آوری ایشان در اصفهان، از وجود این کتاب به ما خبر داد

و فرمود که در یکی از سال هایی که در مکه معظمه در جوار بیت الله حرام سکونت داشتم، گروهی از حجاج اهل قم به آنجا آمدند و همراه ایشان کتاب قدیمی بود که تاریخ آن مصادف با عصر امام رضا علیه السّلام بود.

و از پدر بزرگوارم ملا محمد تقی مجلسی نیز شنیدم که می فرمود: سید مذکور می گفت که دستخط امام رضا علیه السّلام و اجازه نامه گروهی بسیار از فضلا روی آن کتاب بود. و سید قاضی امیر حسین می فرمود: با توجه به قراین مذکور، برایم علم حاصل شد که این کتاب تألیف امام هشتم علیه السّلام است. پس آن کتاب را از آنها گرفتم و از رویش استنساخ نموده و تصحیح کردم.

و پدرم محمد تقی مجلسی قدس سره نیز این کتاب را از آن سید گرفته و استنساخ و تصحیح نموده بود، و اکثر عبارت های آن موافق مطالبی است که شیخ صدوق، ابو جعفر بن بابویه در کتاب «من لایحضره الفقیه» آنها را مرسل ذکر کرده است، و موافق مطالبی است که پدر صدوق در رساله خودش برای پسرش، آنها را یادآوری نموده است، و نیز موافق بسیاری از احکامی است که اصحاب ما آن را ذکر کرده اند، اما سند آنها دانسته نشده است. این ها تماماً در آن کتاب موجود است، چنان چه این مطلب را در ابواب عبادات خواهی دانست.

119. کتاب «المسائل» که مشتمل بر اکثر سؤالات سید شریف بزرگوار عالیقدر، علی بن امام صادق جعفر بن محمد از برادرش امام کاظم علیه السّلام است.

120. کتاب «الخرائج و الجرائح»، تألیف شیخ، امام، قطب دین، ابوالحسن سعید بن هبهالله بن حسن راوندی است.

121. کتاب «قصص الأنبیاء» نیز تألیف ایشان می باشد. آن طور که از سندهای کتاب معلوم می شود و مشهور است، احتمال اینکه این کتاب تألیف فضل الله بن علی بن عبیدالله حسنی راوندی باشد، دور نیست. چنان چه از بعضی از سندهای سید بن طاوس ظاهر می شود و سید ابن طاوس در «رساله نجوم» و کتاب «فلاح السائل» تصریح نموده، این کتاب تألیف فضل ابن علی راوندی است. تحقیق در سند این کتاب لازم نیست، زیرا کتاب مشتمل بر قصه ها و اخباری می باشد که از کتاب های شیخ صدوق رحمه الله گرفته شده است.

ص: 23

122. کتاب «فقه القرآن» نیز تألیف شیخ، امام، قطب دین، ابوالحسن سعید بن هبهالله بن حسن راوندی است.

123. کتاب «ضوء الشهاب شرح شهاب الأخبار»، تألیف فضل الله بن علی بن عبیدالله حسنی راوندی رحمه الله است.

124. کتاب «الدعوات»

125. کتاب «اللباب»

126. کتاب «شرح نهج البلاغه»

127. کتاب «أسباب النزول» نیز تألیف ایشان است

128. کتاب «ربیع الشیعه»

129. کتاب «أمان الأخطار»

130. کتاب «سعد السعود»

131. کتاب «کشف الیقین فی تسمیه مولانا امیرالمؤمنین علیه السّلام»

132. کتاب «الطرائف»

133. کتاب «الدروع الواقیه»

134. کتاب «فتح الأبواب فی الاستخاره»

135. کتاب «فرج المهموم بمعرفه منهج الحلال و الحرام من علم النجوم»

136. کتاب «جمال الأسبوع»

137. کتاب «إقبال الأعمال»

138. کتاب «فلاح السائل»

139. کتاب «مهج الدعوات»

140. كتاب «مصباح الزائر»

141. كتاب «كشف المحجه لثمره المهجه»

142. كتاب «اللهوف على أهل الطفوف»

143. كتاب «غياث سلطان الورى»

14. كتاب «المجتنى»

145. كتاب «الطرف»

ص: 24

146. کتاب «التحصین فی أسرار ما زاد علی»

147. کتاب «الیقین»

148. کتاب «الإجازات»

149. رساله «محاسبه النفس»

همه تألیف سید بزرگ سادات، مورد اعتماد، زاهد و زینت عارفان، ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس حسنی.

150. کتاب «زوائد الفوائد»، تألیف فرزند بزرگوار و جلیل القدرش است که وی هم نام و هم کنیه پدرش است.

151. کتاب «فرحه الغری»، تألیف سید بزرگوار غیاث الدین فقیه، نسب شناس، عبدالکریم بن احمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس حسنی.

152. کتاب «الرجال»

153. کتاب «بناء المقاله الفاطمیه فی نقض الرساله العثمانیه»

154. کتاب «عین العبره فی غبن العتره»

155. کتاب «زهره الریاض و نزهه المرتاض» که تألیف بزرگ سادات جلیل القدر، فاضل، احمد بن موسی بن طاوس صاحب کتاب «البشری بشره الله بالحسنی» است.

156. کتاب «تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره» تألیف سید فاضل، علامه زکی، شرف الدین علی حسینی استرآبادی ساکن نجف اشرف و مؤلف کتاب «الغرویه فی شرح الجعفریه»، شاگرد شیخ بزرگوار نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی است و بیشتر این کتاب، از تفسیر شیخ جلیل محمد بن عباس بن علی بن مروان بن ماهیار گرفته شده است، و نجاشی بعد از توثیق ایشان، ذکر کرده که کتاب «ما نزل من القرآن فی أهل البیت» نیز تألیف ایشان است و وی معاصر شیخ کلینی بوده است.

157. کتاب «کنز جامع الفوائد» که مختصر کتاب دیگر ایشان به نام «تأویل الآیات» می باشد نیز تألیف ایشان یا بعضی متأخرین از ایشان بوده و در بعضی

نسخه ها قرائنی دیدم که دلالت می کرد بر اینکه، مؤلف این کتاب شیخ علی بن سیف بن منصور است.

158. کتاب «عوالی اللآلی»

159. کتاب «نثر اللآلی» هر دوی آن تألیف شیخ فاضل محمد بن جمهور احساوی و ایشان دارای تألیفات دیگری نیز بوده که به آنها مراجعه کرده و از آنها احادیث نقل نمودم.

160. کتاب «جامع الأخبار». کسی که این کتاب را به صدوق نسبت داده اشتباه کرده است، بلکه مؤلف این کتاب از صدوق با پنج واسطه روایت می کند و گمان می رود که آن کتاب، تألیف صاحب مکارم الاخلاق باشد. و نیز احتمال دارد که تألیف علی بن سعد خیاط باشد، زیرا شیخ منتجب الدین در فهرستش گفته است: فقیه صالح، ابوالحسن علی بن ابوسعد بن ابوالفرج خیاط، عالم پارسا و واعظ، مؤلف کتاب «الجامع فی الأخبار» می باشد. و از بخش های مختلف کتاب ظاهر می شود که اسم مؤلف آن محمد بن محمد شعیری است و از بعضی مطالب کتاب فهمیده می شود که ایشان از شیخ جعفر بن محمد دوریستی با یک واسطه نقل حدیث کرده است.

161. کتاب «الغیبه» تألیف شیخ فاضل کامل زکی، محمد بن ابراهیم نعمانی شاگرد کلینی.

162. کتاب «الروضه فی المعجزات و الفضائل» تألیف بعضی دانشمندان امامیه و کسی که تألیف این کتاب را به صدوق نسبت داده، اشتباه کرده است، زیرا از این کتاب معلوم می شود که در سال های 550 و بعد از آن تألیف شده است.

163. کتاب «التوحید و الإهلیلجه» به روایت مفضل بن عمر از امام صادق علیه السّلام. سید علی بن طاوس در کتاب «کشف المحجه لثمره المهجه» از جمله وصیت های خود به فرزندش گفته است: کتاب «مفضل بن عمر» که امام صادق علیه السّلام، آن را در مورد آثار خدای متعال نسبت به مخلوقاتش بر مفضل املا فرموده است نگاه کن، و کتاب «الإهلیلجه» و عبرت هایی را که در آن است ببین.

164. کتاب «مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه» منسوب به امام صادق علیه السّلام است، و سید علی بن طاوس رضی الله عنه در کتاب «أمان الأخطار» فرموده

است: مسافر، کتاب «الإهلیلجه» را همراه بردارد. این کتاب، مناظره امام صادق علیه السّلام با طبیب هندی در شناختن خدای متعال از راه های عجیب و غریب و راه های بدیهی است، تا اینکه طبیب هندی به خداوند و یگانگی او اقرار می کند. و مسافر کتاب «المفضل بن عمر» را همراه برمی دارد که وی از امام صادق، در شناخت انواع حکمت های الهی در ایجاد عالم زمینی و آشکار نمودن اسرار عالم روایت کرده است و این کتاب در نوع خود بی نظیر است. و مسافر کتاب «مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه» امام صادق علیه السّلام را همراه برمی دارد، زیرا آن کتاب شریف و لطیف در شناخت سلوک به سوی خدای متعال و توجه به او، و دست یافتن به اسراری الهی است که در آن کتاب موجود می باشد. (پایان نقل قول)

165. کتاب «التفسیر» که امام صادق علیه السّلام آن را از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده است، مشتمل بر اقسام آیات قرآن و مشتمل بر شرح الفاظ قرآنی به روایت محمد بن ابراهیم نعمانی است که تمام این مطالب در «کتاب القرآن» خواهد آمد.

166. کتاب «ناسخ القرآن و منسوخه و محکمه و متشابهه»، تألیف شیخ مورد اعتماد، جلیل القدر، سعد بن عبدالله اشعری است که جعفر بن محمد بن قولویه از وی روایت کرده است و در «کتاب القرآن» به آن نیز اشاره خواهد شد.

167. کتاب «المقالات و الفرق و أسمائها و صنوفها»، تألیف شیخ جلیل پیشگام، سعد بن عبدالله رحمه الله

168. کتاب «سلیم بن قیس الهلالی»

169. کتاب «قبس المصباح» از تألیفات شیخ فاضل، ابوالحسن سلیمان بن حسن صهرشتی از شاگردان مشهور شیخ طوسی. در دعا نوشته شده است که وی از گروهی روایت می کند، از آن جمله: ابویعلی محمد بن حسن بن حمزه جعفری و شیخ طایفه و ابوالحسین احمد بن علی کوفی نجاشی و ابوالفرج مظفر بن علی بن حمدان قزوینی از شیخ مفید رضی الله عنه است.

170. کتاب «إصباح الشیعه بمصباح الشریعه» نیز تألیف ایشان است.

171. كتاب «صراط المستقيم»

ص: 27

172. رساله «الباب المفتوح إلی ما قیل فی النفس و الروح»، هر دو تألیف شیخ جلیل زین الدین علی بن محمد بن یونس بیاضی

173. کتاب «منتخب البصائر»، تألیف شیخ فاضل حسن بن سلیمان، شاگرد شهید رحمه الله که آن را از کتاب «البصائر»، تألیف سعد بن عبدالله بن ابوخلف انتخاب کرده است و در آن کتاب، از کتاب های دیگری نیز با ذکر اسامی شان روایت کرده تا مطالبی را که از کتاب سعد گزینش کرده، با غیر آن اشتباه نشود.

.174

کتاب «المحتضر»

.175

کتاب «الرجعه» نیز تألیف ایشان است.

176. کتاب «السرائر» تألیف شیخ فاضل مورد اعتماد، علامه محمد بن ادریس است که در آخر کتابش بابی را که مشتمل بر اخبار است آورده و یادآوری کرده است که: من آن را از کتاب های اساتید و مؤلفین و راویانی که احادیث ناب را جمع آوری می کنند، گلچین نموده ام. و نام کتاب را اول ذکر می کند و بعد خبرهای گلچین شده آن را می آورد که دارای اخبار تازه و فواید بسیار مهم است.

177. کتاب «إرشاد القلوب»

178. کتاب «أعلام الدین فی صفات المؤمنین»

179. کتاب «غرر الأخبار و درر الآثار»

همه آنها تألیف شیخ عارف، ابومحمد حسن بن محمد دیلمی.

180. کتاب «العتیق»، کتابی قدیمی که آن را در نجف اشرف پیدا کردم و تألیف یکی از محدثین قدیم است که درباره دعا نوشته شده و آن را کتاب «غروی» نام گذاشتم.

181. کتاب «معرفه الرجال» و «الفهرست»، تألیف دو شیخ فاضل مورد اعتماد، محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی و احمد بن علی بن احمد نجاشی.

182. کتاب «بشاره المصطفی لشیعه المرتضی»، تألیف شیخ فقیه مورد اعتماد، محمد بن ابوالقاسم علی طبری.

183. کتاب «اصل»، از جمله اصول عمده محدثین شیخ مورد اعتماد، حسین بن سعید اهوازی است.

184. کتاب «الزهد»

185. کتاب «المؤمن» نیز تألیف ایشان بوده و از بعضی جاهای کتاب «زهد» معلوم می شود که آن کتاب «النوادر» احمد بن محمد بن عیسی قمی است و به هر حال آن کتاب، دارای بالاترین درجه اعتبار می باشد.

186. کتاب «العیون» و «محاسن»، تألیف شیخ علی بن محمد واسطی

187. کتاب «غرر الحکم و درر الکلم»، تألیف شیخ عبدالواحد بن محمد بن عبدالواحد آمُدی

188. کتاب «جنه الأمان الواقیه» مشهور به «المصباح»، تألیف شیخ عالم فاضل کامل، ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد کفعمی رضی الله عنه

189. کتاب «البلد الأمین»

190. کتاب «صفوه الصفات فی شرح دعاء السمات» نیز تألیف ایشان است.

191. کتاب «قضاء حقوق المؤمنین»، تألیف شیخ سدیدالدین ابوعلی بن طاهر سوری

192. کتاب «أنوار المضیئه»

193. کتاب «السلطان المفرج عن أهل الإیمان»

194. کتاب «الدر النضید فی مغازی الإمام الشهید»

195. کتاب «سرور أهل الإیمان»

همه تألیف بزرگ سادات، صاحب نسب عالی، بهاء الدین علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید حسینی نجفی، استاد شیخ ابن فهد حلی قدس سره.

196. کتاب «التمحیص» تألیف بعضی قدماء محدثین است و از قرینه های، بزرگ معلوم می شود که آن کتاب، از تألیفات شیخ مورد اعتماد جلیل

القدر، ابوعلی محمد بن همام است. گزیده کتاب «الأنوار» تألیف وی نیز نزد من موجود است.

197. کتاب «عده الداعی»

198. کتاب «المهذب»

199. کتاب «التحصین» و باقی رساله ها و جواب های مسائل، تألیف شیخ زاهد عارف، احمد بن فهد حلی.

ص: 29

200. کتاب «الجنه الواقیه»، تألیف بعضی متأخرین، و یکی از علماء، تألیف آن را به کفعمی نسبت داده است.

201. کتاب «منهاج الصلاح فی الدعوات و أعمال السنه»

202. کتاب «کشف الحق و نهج الصدق»

203. کتاب «کشف الیقین فی الإمامه» که ما از آن به کتاب «الیقین» تعبیر می کنیم.

204. کتاب «منتهی المطلب»

205. کتاب «تذکره الفقهاء»

206. کتاب «المختلف»

207. کتاب «منهاج الکرامه»

208. کتاب «شرح التجرید»

209. کتاب «شرح الیاقوت»

210. کتاب «إیضاح الاشتباه»

211. کتاب «نهایه الأصول»

212. کتاب «نهایه الکلام»

213. کتاب «نهایه الفقه»

214. کتاب «التحریر»

215. کتاب «القواعد»

216. کتاب «الألفین»

217. کتاب «تلخیص المرام»

218. کتاب «إیضاح مخالفه أهل السنه للکتاب و السنه»

219. رساله «السعدیه»

220. کتاب «خلاصه الرجال» و باقی «مسائل» و «رساله ها» و «اجازات»

همه تألیف شیخ علامه جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی قدس سره است.

ص: 30

221. کتاب «العدد القویه لدفع المخاوف الیومیه»، تألیف شیخ فقیه رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی.

222. کتاب «مثیر الأحزان»، تألیف شیخ جلیل جعفر بن محمد بن نما

223. کتاب «شرح الثأر المشتمل علی أحوال المختار»، تألیف شیخ مذکور

224. کتاب «إیمان أبی طالب علیه السّلام»، تألیف سید فاضل سعید، شمس الدین، فخار بن معد موسوی رضی الله عنه.

225. کتاب «غرر الدرر»، تألیف سید حیدر بن محمد حسینی قدس سره

226. کتابی کبیر در زیارات، تألیف محمد بن مشهدی است، آن گونه که از تألیفات سید بن طاوس معلوم می شود، و ایشان به این کتاب اعتماد کرده و آن را ستوده، و من آن کتاب را «المزار الکبیر» نام می گذارم.

227. کتاب «النصوص»

228. کتاب «معدن الجواهر»

229. کتاب «کنز الفوائد»

230. «رساله فی تفضیل امیرالمؤمنین علیه السّلام»

231. «رساله إلی ولده»

232. کتاب «التعجب فی الإمامه من أغلاط العامه»

233. کتاب «الإستنصار فی النص علی الأئمه الأطهار»

همه تألیف شیخ مدقق، نجیب و بزرگ، أبوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراجکی.

234. کتاب «الفهرست»

235. کتاب «الأربعین عن الأربعین عن الأربعین»، تألیف شیخ منتجب الدین علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین بن بابویه رضی الله عنه

236. کتاب «تحفه الأبرار فی مناقب الأئمه الأطهار»، تألیف سید شریف حسین بن مساعد حسینی حائری، استاد کفعمی که استادش را در آن کتاب توصیف و دعای بسیار کرده است.

ص: 31

237. کتاب «المناقب»، تألیف شیخ جلیل، ابو حسن محمد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان قمی، استاد ابوالفتح کراجکی که در کتاب «کنز» خودش، او را توصیف و دعای بسیار نموده و ابن شهرآشوب آن را در کتاب «معالم» ذکر کرده است.

238. کتاب «الوصیه»

239. کتاب «مروج الذهب»

همه تألیف شیخ علی بن حسین بن علی مسعودی.

240. کتاب «النوادر»

241. کتاب «أدعیه السر»، تألیف سید جلیل فضل الله بن علی بن عبیدالله حسینی راوندی

242. کتاب «الفضائل»

243. کتاب «إزاحه العله فی معرفه القبله»، تألیف شیخ جلیل، ابوالفضل سدید الدین شاذان بن جبرئیل قمی، ساکن مکه معظمه و مدینه منوره رسول خدا صلی الله علیه و آله که صاحبان اجازات این چنین ذکر کرده است.

244. کتاب «الصفین»، تألیف شیخ رزین، نصر بن مزاحم

245. کتاب «الغارات»، تألیف ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی

246. کتاب «مقتضب الأثر فی الأئمه الاثنی عشر علیه السّلام»، تألیف احمد بن محمد بن عیاش

247. کتاب «مسالک الأفهام»

248. کتاب «الروضه البهیه»

249. کتاب «شرح الألفیه»

250. كتاب «شرح النفليه»

251. كتاب «غايه المراد»

252. كتاب «منيه المريد»

253. كتاب «أسرار الصلاه»

ص: 32

254. رساله «وجوب صلاه الجمعه»

255. رساله «أعمال يوم الجمعه»

256. كتاب «مسكن الفؤاد»

257. رساله «الغيبه»

258. كتاب «تمهيد القواعد»

259. كتاب «الدرايه و شرحها»

و باقى رساله هاى متفرقه، همگى تأليف شهيد ثانى رفع الله درجته.

260. كتاب «المعتبر»

261. كتاب «الشرائع»

262. كتاب «النافع»

263. كتاب «نكت النهايه»

264. كتاب «الأصول»

و غير آنها، همگى تأليف محقق سعيد، نجم المله و الدين، ابوالقاسم جعفر بن حسن بن يحيى بن سعيد طهر الله رمسه.

265. كتاب «شرح نهج البلاغه»

266. كتاب «الإستغاثه فى بدع الثلاثه»، تاليف حكيم مدقق، علامه كمال الدين ميثم بن على بن ميثم بحرانى

267. كتاب «التفسير»، تأليف شيخ فرات بن ابراهيم كوفى

268. كتاب «الأخبار المسلسله»

269. كتاب «الأعمال المانعه من الجنه»

270. کتاب «العروس»

271. کتاب «الغایات»

همه تألیف شیخ نجیب، ابو محمد جعفر بن احمد بن علی قمی رحمه الله، مقیم ری.

272. کتاب «نزهه الناظر فی الجمع بین الأشباه و النظائر»

273. کتاب «جامع الشرائع»

هر دو تألیف شیخ افضل، نجیب الدین یحیی بن سعید.

274. کتاب «الوسیله»، تألیف شیخ فاضل، محمد بن علی بن حمزه

275. کتاب «منتقی الجمان»

276. کتاب «معالم الدین»

277. رساله «الإجازات»

و غیر آنها، همه تألیف شیخ محقق، حسن بن شهید ثانی روح الله روحهما.

278. کتاب «مدارک الأحکام»

279. کتاب «شرح النافع»

و غیر آنها، تألیف سید مدققین، محمد بن ابوالحسن عاملی.

280. کتاب «الحبل المتین»

281. کتاب «مشرق الشمسین»

282. کتاب «الأربعین»

283. کتاب «مفتاح الفلاح»

284. کتاب «الکشکول»

و غیر آنها، از تألیفات شیخ الإسلام و المسلمین، بهاء المله و الدین، محمد بن حسین عاملی قدس سره.

285. کتاب «الفوائد المکیه»

286. کتاب «الفوائد المدنیه»، هر دو تألیف رئیس محدثین مولانا محمد امین استرآبادی.

287. کتاب «الإختیار»، تألیف سید علی بن حسین بن باقی رحمه الله

288. کتاب «تقریب المعارف فی الکلام»

289. کتاب «الکافی فی الفقه»

و غیر آنها، تألیف شیخ اجل، ابو صلاح تقی الدین بن نجم حلبی.

290. کتاب «المهذب»

291. کتاب «الکامل»

292. کتاب «جواهر الفقه»، تألیف شیخ حسن منهاج عبدالعزیز بن برا.

293 . کتاب «المراسم العلیه» و غیرآن، تألیف شیخ عالم باهوش، سلاّر بن عبدالعزیز دیلمی.

294. کتاب «دعائم الإسلام»، تألیف قاضی نعمان بن محمد. گاهی این کتاب را به صدوق نسبت می دهند، که اشتباه است.

295. کتاب «المناقب و المثالب»، تألیف قاضی مذکور

296. کتاب «الهدایه فی تاریخ الأئمه و معجزاتهم علیه السّلام»، تألیف شیخ حسین بن حمدان حضینی

297. کتاب «تاریخ الأئمه»، تألیف شیخ عبدالله بن احمد خشاب

298. کتاب «البرهان فی النص علی امیرالمؤمنین علیه السّلام»، تألیف شیخ ابوالحسن علی بن محمد شمشاطی

299. «رساله ابو غالب احمد بن محمد زراری رضی الله عنه» برای نوه اش محمد بن عبدالله بن احمد

300. کتاب «دلائل الإمامه»، تألیف شیخ جلیل، محمد بن جریر طبری، شیعه امامی که «مسترشد» نام گذاشته شد.

301. کتاب «مصباح الأنوار فی مناقب إمام الأبرار»، تألیف شیخ هاشم بن محمد که تألیف آن را به شیخ طایفه نسبت داده اند که اشتباه است. و مؤلف از شیخ شاذان بن جبرئیل قمی بسیار روایت می کند و زمان او، بسیار بعد از عصر شیخ طوسی است.

302. کتاب «الدر النظیم فی مناقب الأئمه اللهامیم»

303. کتاب «الأربعین عن الأربعین»، هر دو تألیف شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم، فقیه شامی

304. کتاب «مقتل الحسین صلوات الله علیه» به نام «تسلیه المجالس و زینه المجالس»، تألیف سید نجیب، عالم، محمد بن ابی طالب حسینی حائری

305. کتاب «صفوه الأخبار»، تألیف یکی از علمای نیکوکار

306. کتاب «ریاض الجنان»، تألیف شیخ فضل الله بن محمود فارسی ص: 35

307. کتاب «غنیه النزوع فی علم الأصول و الفروع»، تألیف سید عالم کامل، ابو المکارم حمزه بن علی بن زهره حسینی

308. کتاب «التجرید»

309. کتاب «الفصول»

310. کتاب «قواعد العقائد»

311. کتاب «نقد المحصل»

و غیر آنها، از تألیفات افضل حکمای متألهین، نصیر المله و الحق و الدین رحمه الله.

312. کتاب «کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد»

313. کتاب «تبصره الطالبین فی شرح نهج المسترشدین»

و غیر آنها، تألیف سید جلیل، عمیدالدین عبدالمطلب.

314. کتاب «کنز العرفان»

315. کتاب «الأدعیه الثلاثین»

و غیر آنها، از تألیفات شیخ محقق، ابو عبدالله مقداد بن عبدالله سیوری با «اجازات» ایشان.

316. کتاب «الإیضاح فی شرح القواعد» و غیر آن باقی «رساله ها» و «پرسش و پاسخ»، تألیف شیخ فخرالمحققین، پسر علامه حلی قدس سره

317. کتاب «أضواء الدرر الغوالی لإیضاح غصب فدک و العوالی»، تألیف بعضی از بزرگان علماء.

318. کتاب «شرح القواعد»

319. رساله «قاطعه اللجاج فی تحقیق حل الخراج»

320. کتاب «أسرار اللاهوت فی وجوب لعن الجبت و الطاغوت» و باقی «رساله ها» و «پرسش و پاسخ» و «اجازات»، تألیف افضل محققین، مروج مذهب ائمه طاهرین، نور الدین علی بن عبدالعالی کرکی قدس سره

321. کتاب «إحقاق الحق»

322. کتاب «مصائب النواصب»

323. کتاب «الصوارم المهرقه فی دفع الصواعق المحرقه»

و غیر آنها، از تألیفات سید جلیل القدر، شهید قاضی نورالله تستری رفع الله درجته است.

324. کتاب «الرجال» و غیر آن، از تألیفات شیخ فقیه تقی الدین حسن بن علی بن داود حلی رحمه الله

325. کتاب «الرجال»، تألیف شیخ ابو عبدالله حسین بن عبیدالله غضائری، شهید ثانی رحمه الله این چنین ذکر کرده است. و از رجال سید بن طاوس قدس سره، بنا بر نقل استاد بزرگوار ما مولانا عبدالله تستری، ملعوم می شود که صاحب رجال، احمد بن حسین بن عبیدالله است و شاید این نظر قوی تر باشد.

326. کتاب «الملحمه»، منسوب به امام صادق علیه السّلام

327. کتاب «الملحمه»، منسوب به دانیال پیغمبر علیه السلام

328. کتاب «الأنوار فی مولد النبی صلی الله علیه و آله»

329. کتاب «مقتل امیرالمؤمنین علیه السّلام»

330. کتاب «وفاه فاطمه الثلاثه علیها السلام»

همه تألیف شیخ جلیل، ابوالحسن بکری استاد شهید ثانی رحمه الله.

331. کتاب «بلاغات النساء»، تألیف ابوالفضل احمد بن ابو طاهر

332. کتاب «منهج المقال فی تحقیق أحوال الرجال»، مشهور به رجال کبیر و وسیط و صغیر

333. کتاب «تفسیر آیات الأحکام» تألیف سید جلیل القدر افضل میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استر آبادی.

334. کتاب «الدیوان»، منسوب به امام امیرالمؤمنین علیه السّلام است.

335. کتاب «شهاب الأخبار من کلمات النبی و حکمه صلی الله علیه و آله» و در آینده به مولف آن دو کتاب اشاره خواهم نمود.

336. کتاب «شرح شهاب الأخبار»

337. کتاب «التفسیر الکبیر»

هر دو تألیف محقق دانشمند زیرک، شیخ ابوالفتوح رازی.

338. کتاب «الأنوار البدریه فی رد شبه القدریه» تألیف فاضل مهلبی

339. کتاب «تاریخ بلده قم»، تألیف شیخ جلیل، حسن بن محمد بن حسن قمی رحمه الله

340. کتاب «اجوبه مسائل عبدالله بن سلام»

341. کتاب «طب النبی صلی الله علیه و آله»

هر دو تألیف شیخ ابوالعباس مستغفری است.

342. کتاب «شرح الإرشاد».

343. کتاب «تفسیر آیات الأحکام»

344. «حاشیه شرح إلهیات التجرید»

و غیر آنها، تألیف افضل علمای پرهیزکار، مولانا احمد بن محمد اردبیلی قدس سره.

345. کتاب «العین»، تألیف شیخ بزرگوار و نجیب خلیل بن احمد نحوی

346. کتاب «المحیط فی اللغه»، تألیف صاحب بن عباد

347. کتاب «شواهد التنزیل»، تألیف حاکم ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله حسکانی که ابن شهر آشوب آن را در کتاب «معالم» ذکر نموده و این کتاب را به وی نسبت داده و به نیکویی وصف کرده است.

348. کتاب «مقصد الراغب الطالب فی فضائل علی بن أبی طالب»، تألیف شیخ حسین بن محمد بن حسن که زمان او به عصر شیخ صدوق نزدیک بوده است، و اخبار زیاد را از ابراهیم بن علی بن ابراهیم بن هاشم روایت می کند.

349. کتاب «عمده الطالب فی نسب آل أبی طالب»

350. کتاب «زید النرسی»

351. كتاب «زيد الزراد»

352. كتاب «أبى سعيد عباد العصفرى»

353. كتاب «عاصم بن حميد الحناط»

354. كتاب «جعفر بن محمد بن شريح الحضرمى»

355. كتاب «محمد بن المثنى بن القاسم»

356. کتاب «عبدالملک بن حکیم»

357. کتاب «مثنی بن الولید الحناط»

358. کتاب «خلاد السدی»

359. کتاب «حسین بن عثمان»

360. کتاب «عبیدالله بن یحیی الکاهلی»

361. کتاب «سلام بن أبی عمره».

362. کتاب «النوادر لعلی بن أسباط»

363. کتاب «النبذه»، تألیف شیخ ابن الحداد

364. کتاب «شیخ الأجل جعفر بن محمد الدوریستی»

365. کتاب «الکر و الفر»، تألیف شیخ ابو سهل بغدادی

366. کتاب «الأربعین عن الأربعین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السّلام»، تالیف شیخ جلیل، حافظ ابوسعید محمد بن احمد بن حسین نیشابوری، جد شیخ ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر

367. کتاب «تحقیق الفرقه الناجیه»

368. رساله «الرضاع»

و غیر آن، هر دو تألیف شیخ جلیل ابراهیم قطیفی.

جز کتاب های فوق که محور نقل احادیث هست، گرچه بعضی از آنها نادر و غیر معروف بوده، اگر از غیر کتاب های فوق حدیثی را در «بحار الانوار» نقل کرده باشم، نام آن کتاب را به صراحت ذکر کرده ام.

اما کتاب های اهل سنت که فقط برای تصحیح الفاظ و معانی حدیث به آنها مراجعه کرده ام، مانند کتاب های لغت:

369. «صحاح»، تألیف جوهری

370. «قاموس»، تألیف فیروز آبادی

371. «نهایه»، تألیف جزری

372. «المغرب»، تألیف مطرزی

373. «المعرب»، تألیف مطرزی

374. «مفردات»، تألیف راغب اصبهانی

375. «محاضرات»، تألیف راغب اصبهانی

376. «المصباح المنیر»، تألیف احمد بن محمد مقری

377. «مجمع البحار»، تألیف یکی از علمای هند

378. «مجمل اللغه»

379. «المقاییس» لابن فارس

380. «الجمهره» لابن درید

381. «أساس البلاغه» للزمخشری

382. «الفائق»

383. «مستقصی الأمثال»

384. «ربیع الأبرار»

385. «الغریبین»

386. «غریب القرآن»

387. «مجمع الأمثال» للمیدانی

388. «تهذیب اللغه» للأزهری

389. «کتاب شمس العلوم»

کتاب های شرح اخبار اهل سنت، مانند:

390. «شرح الطیبی علی المشکاه»

391. «فتح الباری فی شرح البخاری»، تألیف ابن حجر

392. «شرح القسطلانى»

393. «شرح الكرمانى»

394. «شرح الزركشى»

395. «شرح المقاصد العليه»

396. «المنهاج»

397. «شرح النووى على صحيح مسلم»

398. «شرح الآبى على صحيح مسلم»

399. «ناظر عین الغریبین»

400. «المفاتیح فی شرح المصابیح»

401. «شرح الشفاء»

402. «شرح السنه»، تألیف حسین بن مسعود فراء

و از کتب اخبار اهل سنت، فقط برای رد آنها حدیث نقل کرده ام یا به خاطر بیان مورد تقیه، یا به جهت تأیید احادیثی که از طریق اهل بیت علیهم السّلام نقل کرده ام ذکر شده است، مثل کتاب های ذیل:

403. «صحاح السته»

404. جامع الأصول»، تألیف ابن اثیر

405. کتاب «الشفاء»، تألیف قاضی عیاض

406. کتاب «المنتقی فی مولود المصطفی»، تألیف کازرونی

407. کتاب «کامل التواریخ»، تألیف ابن اثیر

408. کتاب «الکشف و البیان فی تفسیر القرآن»، تألیف ثعلبی

409. کتاب «العرائس» نیز تألیف ایشان است که به دلیل شیعه بودن یا کم تعصب بودن، بسیاری اوقات اخبار اهل بیت علیهم السّلام را نقل می کند. لذا به کتاب ایشان بیشتر از باقی کتاب های اهل سنت، مراجعه داشته ام.

410. کتاب «مقاتل الطالبین»، تألیف ابوالفرج اصفهانی، و آن کتاب مشتمل است بر ذکر بسیاری از احوالات ائمه معصومین علیهم السّلام و طایفه بنی هاشم، از طریق اهل بیت علیهم السّلام و از طریق اهل سنت.

411. کتاب «الأغانی» نیز تألیف ایشان است.

412. کتاب «الإستیعاب»، تألیف ابن عبدالبر

413. كتاب «فردوس الأخبار»، تألیف ابن شیرویه دیلمی

414. كتاب «ذخائر العقبى فى مناقب أولى القربى»، تألیف سیوطى

415. كتاب «تاریخ الفتوح للأعثم الكوفى»

416. كتاب «تاریخ الطبرى»

417. كتاب «تاریخ ابن خلكان»

418. کتاب های «شرح المواقف» و «شرح المقاصد»، تألیف دو فاضل مشهور

419. کتاب «تاریخ ابن قتیبه»

420. کتاب «المقتل»، تألیف شیخ ابو مخنف

421. کتاب «أخلاق النبی و شمائله صلی الله علیه و آله»

422. کتاب «الفرج بعد الشده»، تألیف قاضی تنوخی

423. کتاب «تفسیر معالم التنزیل»، تألیف بغوی

424. کتاب «حیاه الحیوان»، تألیف دمیری

425. کتاب «زهر الریاض و زلال الحیاض»، تألیف سید فاضل حسن بن علی بن شدقم حسینی مدنی. ظاهراً ایشان شیعه بوده و آن بهترین تاریخی است که مشتمل بر اخبار بسیاری است.

426. کتاب «جواهر المطالب فی فضائل مولانا علی بن أبی طالب علیه السّلام»، و آن کتاب «جامع» است که مشتمل بر فضائل و سخنرانی ها و سخنان گوهربار ایشان می باشد.

427. کتاب «المنتظم»، تألیف ابن جوزی

428. «شرح نهج البلاغه»، تألیف عبدالحمید بن أبی الحدید

429. «الفصول المهمه فی معرفه الأئمه»

430. «مطالب السئول فی مناقب آل الرسول»

431. «الصواعق المحرقه»، تألیف ابن حجر

432. «التقریب» نیز تألیف ایشان است

433. «مناقب الخوارزمی»

434. «مناقب المغازلی»

435. «المشکاه»

436. «المصابیح»

437. «مسند»، تألیف احمد بن حنبل

438. «التفسیر الکبیر»، تألیف فخر رازی

439. «نهایه العقول»

440. «الأربعین»

441. «المباحث المشرقیه»

که آن هم تالیف وی است، به همراه بقیه تألیفات ایشان.

442. «التفسیر البسیط»

443. «التفسیر الوسیط»

444. «أسباب النزول»

همه تألیف واحدی.

445. «الکشاف»، تألیف زمخشری

446. «تفسیر»، تألیف نیشابوری

447. «تفسیر»، تألیف بیضاوی

448. «الدر المنثور»، تألیف سیوطی

و غیر آنها از کتاب های اهل سنت که هنگام استخراج حدیث از آنها نام می برم و کتاب ها و مؤلفین و احوالات ایشان را ان شاءاللّه در آخرین مجلد بحار الانوار به تفصیل ذکر خواهم کرد.

بدان که بیشترین کتاب هایی که در نقل احادیث بر آنها اعتماد کرده ام، مشهور و نسبت آنها به مؤلفانش معلوم است، مانند کتاب های شیخ صدوق رحمه الله که شهرت آنها از نظر انتسابش به مؤلف، کمتر از کتب اربعه که در زمان ما محور احکام است نمی باشد، هر چند کتاب هایی مانند؛ «صفات الشیعه»، «فضائل الشیعه»، «مصادقه الاخوان» و «فضائل الأشهر» از نظر انتساب آنها به شیخ صدوق رحمه الله شهرت لازم را ندارند، اما کتاب های شیخ صدوق در اجازات ما داخل است و دانشمندان نیکوکار متأخر از صدوق، از آن کتاب ها نقل حدیث نموده اند. کتاب «هدایه» نیز هر چند مشهور است، اما شهرت انتسابش مانند بقیه تألیفات شیخ صدوق رحمه الله نیست.

خداوند میسر ساخت تا کتاب قدیمی تصحیح شده ای مثل کتاب «امالی» را در میان آثار شیخ صدوق رحمه الله بیابم و یک نسخه تصحیح شده اعراب دار را که از نظر قدمت نگارش نزدیک به عصر مؤلف بوده و بر بسیاری از اساتید حدیث قرائت گردیده و اجازات آنان نیز در آن کتاب ثبت شده است، به دست بیاورم.

کتاب «خصال» را نیز با دو نسخه قدیمی مقابله کردیم که بر یکی از آنها اجازه شیخ مقداد درج بود. از کتاب «اکمال الدین» نیز از روی نسخه ای قدیمی که تاریخ نگارش آن نزدیک به عصر مؤلف بود، نسخه برداشتیم.

همچنین جزء اول کتاب «عیون اخبارالرضا علیه السّلام» را از روی کتاب تصحیح شده ای که گفته می شود به خط مصنف رحمه الله است تصحیح نمودم و گمانم آن کتاب به خط شیخ صدوق رحمه الله نبود، لکن روی کتاب و تصحیحاتش به خط مبارک شیخ صدوق بود.

همچنین نسخه قدیمی و تصحیح شده کتاب «امامت» به همراه یک اصل دیگر که مشتمل بر اخبار شریف متین و دارای اسناد معتبر است و جلالت و بزرگوار مؤلفش از آن پیدا است، به دست ما رسید. ناگفته نماند که مؤلف کتاب «امامت»، از بزرگان محدثین و فقها بوده و علمای ما فتواهای او را از جمله احادیث به حساب می آورند. و کتاب «قُرب الاسناد» نیز از اصول معتبر و مشهور است که ما آن را از روی نسخه ای قدیمی که از نسخه ای نگارش یافته، به خط محمّد بن ادریس بود نوشتم، که دستخط وی بر آن کتاب بود. همچنین نسخه اصلی که ما از آن نقل کردیم، واجد اشتباهاتی واضح بود و گفتارش نیز اضطراب داشت و ما برای آنکه تبدیل و تغییری در آن داده نشود، مطالب را به همان شکل نوشتیم و عذر خویش را بیان داشتیم که مطالعه کننده، آن عذر را خواهد پذیرفت.

و کتاب «بصائرالدرجات» هم از اصول معتبره ای است که کلینی و دیگران از آن نقل حدیث کرده اند.

کتاب های شیخ طوسی نیز مشهور است، هر چند کتاب «امالی» وی به اندازه دیگر کتاب هایش مشهور نیست، لکن نسخه قدیمی از «امالی» به دست آوردم که اجازه های فضلا بر آن ثبت شده بود و محدثین و دانشمندان متأخر از وی، از آن کتاب حدیث نقل کرده اند که با محتوای کتاب موافق است.

کتاب دیگری به نام «امالی» وجود دارد که تألیف فرزند شیخ طوسی و از «امالی» خود شیخ در زمان ما مشهورتر است، تا جایی که اکثر مردم گمان می کنند که کتاب خود شیخ طوسی است، ولی با قرائن آشکاری برایم ثابت شد که این گمان اشتباه است.

باید توجه داشت که «امالی» فرزند شیخ، از نظر اعتبار و اشتهار از «امالی» خود شیخ کمتر نیست، گرچه «امالی» خود شیخ نیز در نزد من از صحت و اعتبار بیشتری برخوردار است.

کتاب «ارشاد» مفید از خود مولف مشهورتر است و نسخه ای قدیمی از کتاب «مجالس» مفید یافتم که قرائن گواه بر صحت انتساب آن به مؤلف است. کتاب «اختصاص» هم کتابی لطیف است که مشتمل بر احوالات اصحاب پیامبر صلی الله

علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السّلام است، هر چند که در آن اخبار غریبه ای نیز وجود دارد. ما این کتاب را از نسخه قدیمی نقل کردیم که عنوانش چنین بود: «کتاب استخراج شده، از کتاب «اختصاص»، تصنیف ابوعلی احمد، پسر حسین، پسر احمد، پسر عمران رحمه الله.» ولی بعد از خطبه چنین آمده: «محمّد بن محمّد نعمان فرمود که حدیث کرد مرا ابو غالب احمد بن محمّد بن زراری، و جعفر بن محمّد بن قولویه... تا آخر سند. همچنین تا آخر کتاب، اسانید حدیث از اساتید شیخ مفید آغاز می شود و این بیانگر این است که «اختصاص» از تألیفات شیخ مفید است. باید توجه داشت که شهرت بقیه کتاب های شیخ مفید به حدی است که بی نیاز از بیان است.

و کتاب «کامل الزیاره» از «اصول» معروف است که شیخ طوسی در «تهذیب» و باقی محدثین از آن نقل حدیث نموده اند.

کتاب «محاسن» برقی از «اصول» معتبره است که کلینی و متأخرین از آن حدیث نقل کرده اند.

کتاب «تفسیر علی بن ابراهیم» نیز معروف است که طبرسی و دیگران از آن نقل حدیث نموده اند.

از مؤلف کتاب «علل» هر چند در کتب رجال ذکر نشده است، ولی روایاتش ضبط شده و موافق روایات شیخ صدوق و پدرش و دیگران است. خوشبختانه نام مؤلف «علل» در اسناد بعضی روایات آمده است، چنان که کلینی در باب «من رأی القائم علیه السّلام»، از محمّد و حسن فرزندان علی بن ابراهیم با واسطه علی بن محمّد روایت می کند، چنان که در جای دیگر همان باب از علی بن ابراهیم توسط فرزندانش نقل حدیث فرموده است.

این مطلب هر چند موجب اعتماد است، ولی باز از غرابت خالی نیست، زیرا احادیث آن کتاب را از علی بن ابراهیم بدون واسطه زیاد نقل می کند، بلکه ظاهراً چنان چه در این اواخر برایم روشن شده است، این کتاب تألیف محمد بن علی بن ابراهیم بن محمّد همدانی است که وکیل امام زمان علیه السّلام بوده است و من در حاشیه «کافی» در این باره توضیح داده ام.

از کتاب «تفسیر عیاشی» که طبرسی و دیگران از آن نقل حدیث کرده اند، دو نسخه قدیمی را به دست آوردم که در کتاب های رجال از تألیفات عیاشی شمرده شده، اما بعضی از نسخه برداران اسنادش را به خاطر اختصار حذف کرده اند و در اول کتاب چیزی گفته اند که عذر بدتر از گناه است.

کتاب «تفسیر امام عسکری علیه السّلام» نیز از کتاب های معروف و مورد اعتماد شیخ صدوق است که از آن نقل حدیث کرده، گرچه بعضی محدثان درباره آن کتاب طعن زده اند، ولی باید گفت که صدوق دارای شناخت بیشتر و از نظر زمانی به عصر تألیف کتاب نزدیک تر از کسانی است که کتاب را مورد طعن قرار داده اند. بعلاوه اینکه اکثر علماء بدون چشم پوشی از آن کتاب، از آن حدیث نقل کرده اند.

کتاب «روضه الواعظین» که جزو مصادر بحار الانوار است، داخل اجازات علمای بزرگ بوده و فضلای گرامی از آن حدیث نقل نموده اند که پیشتر به احوال کتاب و مؤلف آن اشاره شد. همچنین کتاب «اعلام الوری» و مؤلف آن مشهورتر از آن است که نیازمند تعریف باشد و این کتاب به خط خود مؤلف رحمه الله نزد من است.

کتاب «رساله الآداب» نیز معروف است که فرزند مؤلف از آن در کتاب مکارم نقل حدیث کرده است، اما دو تفسیر بزرگ و کوچک (مجمع البیان و جامع الجوامع) به حدی معلوم است که نیاز به شهرت هم ندارند. کتاب «مکارم» از نظر شهرت همچون خورشید در وسط روز است و مؤلف آن مورد تمجید و ستایش گروهی از علمای نیکوکار قرار گرفته است.

«مشکات الانوار» کتابی ظریف و مشتمل بر اخبار غریبه است. و کتاب «احتجاج» با اینکه اکثر اخبارش از نظر سند مرسل است، ولی از کتب معروف و متداول بوده و بیشتر متأخران از آن حدیث نقل کرده اند. این کتاب و مؤلف آن مورد تمجید سید بن طاووس نیز قرار گرفته است و بیشتر متأخرین از آن کتاب نقل حدیث نموده اند.

دو کتاب «مناقب» و «معالم» از کتاب های معتبر است که اصحابِ اجازات به آنها اشاره کرده اند. نویسنده این دو کتاب در فضل و وثاقت و بزرگواری، مشهورتر از آن است که بر کسی پوشیده باشد.

«بیان التنزیل» کتابی کم حجم و پرفایده است و ما کمتر از آن حدیث نقل کرده ایم، زیرا بیشتر محتوای آن در کتاب های دیگر نیز آمده است. کتاب «کشف الغمّه» نیز از مشهورترین کتاب هاست و مؤلفش از دانشمندان امامیه بوده که در سند اجازات ذکر شده است.

همچنین نسخه ای قدیمی از کتاب «تحف العقول» یافتم که نظم و هماهنگی کتاب، گواه بر بلندمرتبه بودن مؤلف آن دارد و اکثر احادیث آن، در مواعظ و اصول معلومی است که نیازمند سند نیست.

کتاب های «عمده» و «مناقب» مؤلف آن مشهور و در اسناد اجازات مذکورند، اما نسخه ای قدیمی از کتاب «مستدرک» نزد ما است که گمان می کنیم به خط مؤلفش باشد.

درباره کتاب «کفایه» باید گفت که کتابی شریف است که مثل آن در موضوع امامت نوشته نشده است. نام این کتاب و مؤلفش در اجازه علّامه و دیگران مذکور است و تألیف آن بهترین دلیل بر فضل و ثقه بودن و دیانت مؤلفش بوده که علامه در کتاب «خلاصه» گفته: «مؤلف آن ثقه و مورد اعتماد، از اصحاب ما و فقیهی آبرومند است».

ابن شهر آشوب در «معالم» چنین می گوید: علی پسر محمّد، پسر علی خزّاز رازی که قمّی نیز گفته می شود، دارای کتبی در کلام و فقه است، از جمله آنها کتاب «الکفایه فی النصوص» و کتاب «تنبیه الخاطر» می باشد که مؤلف آنها در اجازات نیز مذکور و مشهور است. ولی چون کتاب وی به مواعظ و حکمت ها منحصر است، روایات درست را از نادرست جدا نکرده و اخبار امامیّه را با آثار اهل سنّت در آمیخته است. به همین دلیل ما تمام آن کتاب را نقل نکرده ایم، بلکه بر نقل مؤثق ترین اخبار آن اکتفا می کنیم، زیرا ما به برکت ائمه طاهرین علیهم السّلام، از روایات مخالفین بی نیازیم.

درباره دو کتاب «مشارق الانوار» و «الفین» پیشتر مطالبی عرض شد.

تألیفات شهید مانند خود او مشهور بوده، مگر کتاب «استدراک» که من اصل کتاب را نیافتم و اخباری که از آن نقل شده، به خط شیخ فاضل محمّد، پسر علی جبعی می باشد که ایشان یادآوری کرده که آن اخبار را از خط مرحوم شهید نقل نموده است.

و کتاب «دره الباهره» گرچه شهرت بقیه کتاب های شهید را ندارد، محتوای آن فقط کلماتی مختصر از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام می باشد.

کتاب های دو سید بزرگوار نیز همچون مؤلفانش بی نیاز از توضیح است.

کتاب «طب الأئمه» در عین شهرت، از درجه اشتهار باقی کتاب ها برخوردار نیستند؛ زیرا مؤلف آن ناشناخته بوده، اما این ضرر ندارد، زیرا تعداد کمی از احادیث آن مربوط به احکام فرعی است و مطالب مربوط به داروها و دعاها که بخش عمده ای از محتوای کتاب است، نیازمند اسناد قوی نمی باشد.

کتاب «صحیفه الرضا» نیز از کتاب های مشهور بین خاصه و عامه بوده، چنان که سند روایات این کتاب توسط سید بن طاوس به مرحوم شیخ طبرسی می رسد و من نیز در نسخه های قدیمی کتاب، اسنادی را که به طبرسی می رسد یافتم که از طبرسی هم به امام علیه السّلام می رسد.

زمخشری در «ربیع لابرار» گفته: یحیی بن الحسین حسینی درباره اسناد «صحیفه الرضا» گفت که: اگر این اسناد در گوش مجنونی خوانده شود، عاقل خواهد شد.

رجالی معروف نجاشی در ترجمه عبدالله بن احمد بن عامر طایی و ترجمه پدرش که راوی این رساله به سوی اوست، به آن اشاره و آن را مدح کرده و سندش را به آن کتاب ذکر نموده است. خلاصه اینکه کتاب فوق، از اصول مشهوره و مورد اعتماد است.

همچنین کتاب «طب الرضا علیه السّلام» از کتب معروفه است و شیخ منتجب الدین در «فهرست»، از شرح سید فضل بن علی راوندی به نام ترجمه علوی در طب رضوی گزارش کرده است.

ص: 49

ابن شهر آشوب در «معالم»، پیرامون ترجمه محمّد بن حسن جمهور قمّی گوید: وی دارای کتاب «الملاحم و فتن» است و کتاب «رساله ذهبیّه» در طب، از امام رضا علیه السّلام روایت شده است. شیخ طوسی نیز در «فهرست»، مطالبی مانند آن را درباره کتاب فوق و سند خودش به آن بیان داشته است که ما این کتاب را به طور کامل، در «کتاب آسمان و جهان» در بخش ابواب پزشکی بیان خواهیم کرد. ویژگی های کتاب «فقه الرضا» را نیز قبلاً دانستی.

احادیث کتاب «مسائل»، موافق کتاب های مشهوره بوده و بزرگواری راوی این کتاب نیز بر کسی پوشیده نیست.

نسبت دو کتاب «خرائج» و «فقه القرآن» به مؤلفش معلوم است که مؤلف خود از ثقات و فضلای اصحاب ما است و آن کتاب ها در کتب فهارس علما مذکور است و اصحاب ما از آن دو کتاب حدیث نقل کرده اند.

نسخه ای قدیمی از کتاب «دعا» یافتیم که محتوای آن دعاهای مختصر و شریف است که از اصول معتبره گرفته شده، با اینکه مسئله سند در مورد دعا آسان است.

ویژگی های کتاب «قصص» را بیان کردیم و آن را با نسخه ای که مزین به خط شهید ثانی و تصحیح ایشان بود مقابله کردیم.

کتاب شریف «ضوءالشهاب» مشتمل بر فواید بسیاری است که کتاب های فریقین از آن خالی است. همچنین کتاب «اللباب» مشتمل بر بعضی فواید است. «شرح نهج البلاغه» نیز کتابی است مشهور که مرجع اکثر شارحان بوده است. کتاب «اسباب النزول» نیز دارای فوایدی است.

کتاب های سادات بلند مرتبه، پسران طاوس، همه معروف هستند، ولی کتاب «ربیع الشیعه» ایشان را از میان کتاب ها رها نمودیم؛ زیرا با شگفتی مشاهده کردیم که تمام باب ها و ترتیب آن با کتاب «اعلام الوری» یکی است.

مؤلف کتاب های «تأویل آیات» و «جامع الفوائد» در درجات بالایی از فضل و دیانت قرار داشته اند و جمعی از متأخرین، از آن دو کتاب حدیث روایت نموده اند.

ص: 50

کتاب «غوالی اللآلی» نیز کتابی مشهور و مؤلفش در فضل معروف است، ولی پوست را از مغز جدا نکرده و اخبار مخالفان متعصب را در میان روایات اصحاب ما وارد کرده است. به همین جهت ما به نقل بعضی از روایات آن اکتفا کردیم. کتاب های «جامع الاخبار» و «نشر اللآلی» نیز مانند «غوالی اللآلی» است.

کتاب «غیبت نعمانی» از جلیل ترین کتاب هاست، چنان که شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد»، بعد از ذکر روایاتی بر امامت حضرت مهدی علیه السّلام می فرماید: روایات در این باره فراوان است و محدثان شیعه در کتاب های خودشان آنها را بیان کرده اند، از آن جمله محمّد بن ابراهیم مکنی به ابوعبداللّه نعمانی می باشد که در کتاب «غیبت» خودش آن روایات را با شرح و تفصیل نقل کرده است.

کتاب «روضه» از نظر توثیق در جایگاه بلندی قرار ندارد. همچنین دو کتاب «توحید» و «اهلیلجه» که ویژگی های آنها بیان شد، سیاق آن دو کتاب دلالت بر درستی آنها می کند و ابن شهر آشوب در «معالم» بیان داشته که مفضل بن عمر در مورد آن کتاب سفارش کرده است.

کتاب «اهلیلجه» به املای امام صادق علیه السّلام درباره توحید است و بعض از علمای مخالف نیز این کتاب را به امام صادق علیه السّلام نسبت داده اند. نجاشی نیز در زندگی نامه مفضل گفته است: کتاب های «فکر»، «بدءالخلق»، «حث علی الإعتبار» که شاید همان توحید باشد، از مفضل است. نجاشی کتاب «اهلیلجه» را از جمله کتاب های حمدان بن معافا دانسته که شاید مقصود، مرویات ایشان باشد.

در کتاب «مصباح الشریعه» مطالبی وجود دارد که خردمند ماهر را به شک می اندازد، زیرا روش آن شباهتی به سایر کلمات و آثار ائمه علیهم السّلام ندارد. شیخ طوسی در «مجالس»، روایاتی را از «مصباح الشریعه» به این شرح نقل می کند: «گروهی از ابوالفضل شیبانی به اسنادش از شقیق بلخی، از اهل علم که به او خبر داد.»

عبارت فوق نشان می دهد که این کتاب در زمان شیخ طوسی وجود داشته که وی نسخه ای از آن را داشته و از آن حدیث روایت کرده است، ولی اعتماد کامل به این کتاب نداشته، زیرا ثابت نشده که این کتاب، روایات امام صادق علیه السّلام

ص: 51

باشد، بلکه سند آن به صوفیه می رسد و لذا مشتمل بر بسیاری از اصطلاحات صوفیه و روایات آنها از مشایخ و مورد اعتماد آنان در نقل حدیث بوده است.

راویان دو کتاب تفسیر معتبره و مشهور که مضمون آنها با سایر اخبار هماهنگ است و علی بن ابراهیم و بسیاری از علماء فاضل از این دو کتاب نقل کرده اند.

نجاشی از جمله کتاب سعد بن عبدالله کتاب «ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن» را معرفی و اسناد صحیح به کتاب های ایشان را ارائه کرده است. همچنین شیخ طوسی و نجاشی کتاب «مقالات» را از جمله کتاب های سعد بن عبدالله شمرده و اسناد صحیح شان را به این کتاب بیان داشته اند. مؤلف این کتاب در وثاقت و فضیلت و بزرگواری بالاتر از توصیف و بیان بوده و شیخ در کتاب «غیبت» و کشّی در کتاب «رجال»، از این کتاب نقل کرده اند.

کتاب سلیم بن قیس در بالاترین درجه شهرت قرار دارد و هر چند که جماعتی بر آن خدشه وارده کرده اند، ولی حق آن است که این کتاب از اصول معتبره بوده و ما در آینده نزدیک درباره این کتاب و امثال آن در جلد آخر بحار الانوار صحبت خواهیم کرد و اسناد او را در فصل پنجم می آورم.

کتاب «قبس المصباح» محتوای آن فقط دعا می باشد که جلالت و بزرگواری مؤلفش را دانستید. کتاب های بیاضی و ابن سلیمان نیز همه مورد اعتماد است و نویسندگان آنها از دانشمندان بزرگوار هستند که از آن کتاب ها، اتقان و محکمی و متانت ظاهر می شود.

کتاب «سرائر» و مؤلف آن مورد اعتماد بوده و این مطلب بر اصحاب بصیرت پوشیده نیست. «ارشاد القلوب» نیز کتاب لطیف و مشتمل بر اخبار غریب و استوار می باشد.

از کتاب های «اعلام الدین» و «غرر الاخبار» کم نقل حدیث نموده ام، چون بیشتر روایات آنها در کتبی که از آنها موثق تر است گرد آمده است، گرچه در کل و همچنین نقل علمای بزرگ، احادیث این دو کتاب گواه بر بزرگواری مؤلف آن است.

کل محتوای کتاب «عقیق» درباره ادعیه کامل، رسا و شگفت انگیز بوده که از هر فقره آن نور اعجاز و فهم می تابد و تمام فقرات آن، گواه عدل بر صدور آن از ائمه معصومین علیهم السّلام و امیران سخن است. سید بن طاوس در کتاب «المحجه» و دیگران از این کتاب زیاد نقل کرده اند و تاریخ نگارش نسخه ای که ما از آن نقل حدیث کرده ایم، سال 576 می باشد. مطلبی که از کفعمی به دست می آید، این است که این کتاب مجموعه دعاهای شیخ بزرگوار ابوالحسین محمّد بن هارون تعلکبری است که خود از بزرگان محدثین می باشد.

دو کتاب «رجال»، مرجع علمای شیعه در همه زمان ها و مکان ها بوده اند، ولی ما از آنها مطالب مناسب ابواب بحار را ذکر می کنیم که ربطی به تحقیق احوال رجال نداشته باشد.

«بشاره المصطفی» کتابی است مشهور که بسیاری از علمای ما از آن نقل حدیث کرده اند. مؤلف آن از بزرگان محدثین و روایات آن در اکثر اسناد ما به شیخ طوسی داخل بوده اند، زیرا مؤلف تمام کتاب ها و روایاتش را از ابوعلی فرزند شیخ طوسی نقل می کند.

شیخ منتجب الدین در «فهرست» می گوید: «شیخ امام، عماد الدین، محمّد بن ابوالقاسم طبرسی، فقیه و ثقه بوده و بر فرزند شیخ طوسی قرائت کرده و قطب راوندی هم بر ایشان قرائت نموده و دارای تصنیفاتی بوده است.»

بزرگواری حسین بن سعید و احمد بن محمّد بن عیسی، ما را از بیان ویژگی های تألیفات ایشان بی نیاز ساخته و انتساب کتاب «زهد» نیز به حسین معلوم است.

اما اصل دیگری نیز وجود دارد که در ابتدای آن چنین آمده: «احمد بن محمّد بن عیسی از حسین بن سعید»، ولی در سایر ابواب، از مشایخ و اساتید حسین شروع می کند و این مطلب باعث می شود که گمان کنیم این کتاب تألیف وی است و احتمال دارد که کتاب تألیف احمد باشد، زیرا قرائن و شواهد آن را تأیید می کند که ما به آن اشاره کردیم. دلیل دیگر بر این مطلب، این است که کتاب به اسم احمد آغاز گشته است.

ناشناخته بودن مؤلف کتاب های «عیون» و «محاسن» ضرری ندارد، چون محتوایشان فقط حکمت ها و پندها می باشد و در نزد ما نسخه ای تصحیح شده و قدیمی از آن است که مشتمل بر بسیاری از درر حکمت ها و غرر کلمات است که آمُدی به آن دسترسی نداشته است. از گفتار ابن شهر آشوب که به زودی آن را نقل خواهم کرد، چنین به دست می آید که آمدی از علمای شیعه بوده و برای وی روایت این کتاب را اجازه داده است. صاحب «معالم العلماء» نیز گوید: عبدالواحد بن محمّد بن عبدالواحد آمدی تمیمی، دارای کتاب «غررالحکم و دررالحکم» می باشد که مثل ها و حکمت های حضرت علی علیه السّلام را در آن نقل کرده است.

مشهور بودن کتاب های کفعمی و دارای فضل بودن وی، ما را از بیان حالات تألیف و مولف بی نیاز می سازد. کتاب «قضاءالحقوق» کتابی خوب و مشتمل بر اخبار نیکوست.

کتاب های سید بهاء الدین بن عبدالحمید و دو کتاب اول، مشتمل بر اخبار غریبه درباره رجعت و احوال حضرت مهدی علیه السّلام است و کتاب سوم، متضمن ذکر فضائل ائمه علیهم السّلام و چگونگی شهادت امام حسین علیه السّلام و اصحاب ایشان و خروج مختار برای خونخواهی و حالات ایشان است. کتاب چهارم مشتمل بر اخبار نادره بوده و خود سید نیز از فضلا و نقباء و نجباء می باشد.

و متانت کتاب تمحیض گواه بر فضل مؤلف آن است، ولی اگر مؤلفش ابوعلی باشد - چنان که به ظاهر همین است - در این صورت فضل و توثیق ایشان مشهور می باشد.

کتاب های علامه و ابن فهد در شهرت و اعتبار، همچون مؤلفان آنها است.

کتاب «عدد» نیز کتابی لطیف درباره اعمال روزها و ماه ها و سعد و نحس آن است که ما بر نصف آن دست یافتیم که مؤلف آن برادر علامه حلی است که در فصل معروف و در اجازات مذکور می باشد.

و شیخ ابن نما و سید فخار از بزرگان روات و اساتید ما بوده اند که در کتاب «اجازات» خواهد آمد.

کتاب «الغرر» مشتمل بر اخبار ارزشمند و شرح آن است و مؤلف آن از سرور فضلا بوده که از ابن شهر آشوب و علی بن سعید بن هبه اللّه راوندی و عبداللّه بن جعفر دوریستی و دیگر افاضل اعلام روایت می کند. از چگونگی اسناد کتاب «مزار کبیر» روشن می شود که کتابی معتبر بوده و فرزندان ابن طاوس اخبار و زیارات زیادی را از آن گرفته اند. شیخ منتخب الدین در «فهرست» می گوید: «سید ابوالبرکات محمّد بن اسماعیل مشهدی فقیه، محدث و ثقه است که بر امام محی الدین حسین بن علی مظفر حمدانی قرائت کرده است.» و شیخ منتجب الدین در زندگی نامه حمدانی گفته است: «سید ابوالبرکات مشهدی از کتاب های حمدانی به ما گزارش کرده است.»

همچنین کراجکی از بزرگان علماء، فقها و متکلمین بوده که همه صاحبان اجازه به او اسناد کرده اند و کتاب «کنز الفوائد» او از کتاب های مشهور است که غالب متأخران از آن روایت دریافت کرده اند و بقیه کتاب های او نیز در نهایت متانت می باشند. شیخ منتخب الدین در «فهرست» خود چنین می گوید: «شیخ، عالم و ثقه ابوالفتح محمّد بن علی کراجکی فقیه اصحاب است که نزد سید مرتضی علم الهدی و شیخ موفق ابو جعفر درس خوانده است. او دارای تصنیفاتی است که از جمله آنها، کتاب «نوادر» و «تعجب» بوده که پدر از پدرش به ما گزارش داده است و از اجازات چنین بر می آید که ایشان استاد ابن براج بوده است.»

خود شیخ منتجب الدین از مشاهیر ثقات و محدثین است و «فهرست» او نیز در نهایت درجه شهرت می باشد. ایشان از اولاد حسین بن علی بن بابویه است که صدوق عموی اعلای او است.

شهید ثانی در کتاب «اجازه» می گوید: من به او اجازه دادم که از طرف من جمیع روایات علی بن عبدالله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن الحسین بن بابویه و جمیع اسامی علمای متأخر را از شیخ طوسی که در کتاب فهرست ایشان مندرج است، روایت کند. این مرد دارای ضبط نیکو بوده و از مشایخ گوناگون بسیار روایت می کند و کتاب «اربعین» او، مشتمل بر اخبار غریب و لطیف است.

نیز کتاب «تحفه» کتابی کثیر الفائده است، ولی ما جز کمی از آن نقل نکردیم، زیرا اخبارش از کتاب های مشهورتر از آن نقل شده است.

احوال ابن شاذان را دانستیم. نجاشی در فهرست خود، مسعودی را از راویان شیعه دانسته و گفته او دارای کتاب هایی مانند: «مروج الذهب» و «اثبات الوصیه لعلی بن ابیطالب علیه السّلام» است و در سال 333 وفات یافته است.

اما مؤلف کتاب «نوادر» از فضلای بزرگوار است که منتجب الدین در «فهرست» درباره ایشان می گوید: «علامه زمانش بوده، وی بلندی نسب را با کمال فضل قرین ساخت، او استاد امامان عصر خویش و دارای تألیفاتی است که من آنها را دیدم و بعضی از آنها را بر ایشان خواندم.»

مؤلف: اکثر احادیث این کتاب از کتاب های موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر گرفته شده که سهیل بن احمد دیباجی از محمد بن محمد بن اشعث از او روایت کرده است.

اما سهل را نجاشی مدح کرده است، ولی ابن غضائری پس از مذمت او گفته است: «آنچه از اشعثیات و مانند آن روایت می کند مشکلی ندارد، به شرطی که دیگران هم آن را روایت کرده باشد.» نجاشی نیز ابن اشعث را توثیق نموده و گفته: «وی نسخه ای را از موسی بن اسماعیل روایت می کند.»

شیخ صدوق در مجالس خود از کتاب او چنین روایت نقل می کند: «به ما حدیث گفت حسن بن احمد بن ادریس از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی خزاز، از موسی بن اسماعیل.» پس با این قرائن عمل به احادیث او قوی به نظر می رسد. و اما ادعیه سرّ را نیز تماماً در جای خود خواهیم آورد.

نویسنده دو کتاب «فضائل» و «ازاحه العله» از بزرگان فضلا و ثقات است که بسیار مورد مدح صاحبان اجازات روایی قرار گرفته است. شهید در کتاب «ذکری» در این مورد می فرماید: «شیخ ابوالفضل شاذان بن جبرئیل قمی از بزرگان فقهای ما در کتاب «ازاحه العله فی معرفه القبله» فرموده است...» آنگاه بخشی از این کتاب را بیان می کند.

و اما کتاب «صفین» معتبر بوده و کلینی و سایر محدثان از آن حدیث نقل کرده اند. رجالی معروف نجاشی می گوید: نصر بن مزاحم منقری عطار ابوالمفضل اهل کوفه، دارای صلاحیت و در مسیر هدایت است، ولی از ضعفا نقل می کند. کتاب هایش خوب و از جمله آنها کتاب های «جمل» و «صفین» است که او خود اسنادش را به تمام کتبش بیان داشته. شیخ طوسی نیز در «فهرست» سند خود را به کتاب های او ذکر کرده است.

و صاحب کتاب «غارات» از مشاهیر محدثان بوده است. شیخ و نجاشی ضمن مدح او، کتاب غارات را از آن او دانسته و گفته اند: «وی زیدی مذهب بوده که بعداً به امامیه گرایید.» سید بن طاوس احادیث بسیاری از کتاب های او روایت می کند. یکی از محدثین فاضل به ما گزارشی داد مبنی بر اینکه نسخه ای صحیح و قدیمی و اعراب گذاری شده را که نزدیک به عصر مؤلف نوشته شده، پیدا کرده است که مزین به خط گروهی از فضلا می باشد که از روی آن نسخه برداری کرده است. ما نسخه ای از آن را دریافت نمودیم که محتوایش با آنچه ابن ابی الحدید و دیگران از این کتاب نقل کرده اند، هماهنگ است.

شیخ و نجاشی در فهرست خودشان کتاب مقتضب را از تألیفات وی شمرده اند و به جهت کثرت روایت وی را ستوده اند، ولی گفته اند که وی در آخر عمرش خلط می کرده است. اما ابن شهر آشوب ضمن بر شمردن تألیف وی، عیبی را بر ایشان وارد نساخته است. خلاصه با بررسی های چشمگیر، می توان دریافت که کتاب او از اصول معتبر نزد شیعه است.

شهرت شهید ثانی و محقق، ما را از بررسی ویژگی کتب ایشان بی نیاز کرده است. محقق بحرانی از بزرگان علماء و مشاهیر آنان بوده و دو کتابش نیز در آخرین درجه اشتهار می باشد.

اصحاب ما پیرامون مؤلف «تفسیر فرات» تأیید یا عیبی وارد نساخته اند، ولی چون اخبارش موافق با اخبار معتبر است و مؤلف خود نیز هنگام نقل روایات آنها را نیکو ثبت و ضبط می کرده، می توان او را مورد اعتماد دانسته و به او گمان نیکو داشت. شیخ صدوق رحمه الله اخباری را از مؤلف «تفسیر فرات» توسط حسن

بن محمد بن سعید هاشمی روایت کرده و حاکم حسکانی نیز در «شواهد التنزیل» و غیر آن، از آن کتاب احادیثی را نقل کرده اند.

و جعفر بن احمد دارای چهار کتاب در موضوعات مناقب، اخلاق، آداب است که احکام در آنها اندک است. از خود مؤلف نیز در کتب رجال یادآوری نشده، ولی وی تقریباً نزدیک به عصر شیخ مفید یا در عصر او می زیسته است و از صفوانی که از روات کلینی است، با یک واسطه روایت می کند، چنان که از شیخ صدوق نیز نقل می کند، چنان چه در اسناد تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام خواهد آمد. در کتاب های او روایات ناب و شگفتی نقل شده است و نسخه قدیمی و تصحیح شده ای از کتاب او نزد ما می باشد.

سید بن طاوس از کتاب های او در «اقبال» و غیر آن نقل می نماید که این خود اعتماد بر کتب او را تأیید می کند. شهید ثانی نیز در شرح ارشاد، در باب فضیلت نماز جماعت از کتاب های او حدیث نقل می کند، چنان که فضلای دیگر نیز چنین کرده اند. مؤلف دو کتاب «نزهه الناظر» و «الجامع» از مشاهیر علماء و اهل دقت می باشد که اقوالش میان متأخران متداول و معروف است. او پسر عموی محقق صاحب «شرائع» و «معتبر» می باشد.

و کتاب «وسیله» و مؤلف آن مشهور و اقوالش میان متأخران مرسوم است چنان که منتجب الدین می گوید: «شیخ، امام، عماد الدین ابو جعفر محمد بن علی بن حمزه طوسی مشهدی فقیه عالم و واعظ بوده. وی دارای تضیفاتی از جمله کتاب «وسیله» است.»

ارزشمندی کتاب های اساتید بزرگواری چون شیخ حسن، سید محمد، شیخ بهایی و عظمت مؤلفان آن معلوم است. همچنین است دو کتاب مولانا محمد امین استرآبادی قدس سره. اکثر کتب سید بن باقی نیز از «مصباح» شیخ طوسی گرفته شده و وی در نهایت فضل و کمال است.

و کتاب «تقریب المعارف» کتاب خوبی در علم کلام بوده و در آن روایات نابی وجود دارد که برخی را ما در «کتاب الفتن» آورده ایم و مؤلفش بزرگوارتر از آن است که نیازمند تعریف باشد.

کتاب های دو شیخ بزرگوار، ابن برّاج و سلاّر نیز همچون دو نویسنده بزرگوار آنها در آخرین درجه اعتبار است.

بیشتر اهل زمان ما خیال کرده اند که کتاب «دعائم الاسلام» تألیف صدوق رحمه الله است، ولی ما چنین به دست آورده ایم که تألیف ابی حنیفه نعمان بن محمد بن منصور، قاضی مصر در روزگار دولت اسماعیلیه می باشد. ایشان در ابتدا مذهب مالکی داشته و بعداً هدایت شده و به امامیه گراییده است. روایات این کتاب با روایات کتب مشهور ما هماهنگ است، اما وی از امامان بعد از امام صادق علیه السّلام نقل نکرده است و علت آن ترس از خلفای اسماعیلی بوده، ولی با اینکه در تقیه به سر می برده، حق را در کتابش آشکار کرده است و روایاتش صلاحیت این را که مورد تأکید و تأیید قرار گیرد دارا هستند.

ابن خلکان می گوید: «او یکی از فضلای مشهور است که امیر مختار مسیحی در تاریخش درباره وی چنین می گوید: وی در علم فقه، دین و بزرگواری سر آمد بوده و دارای تصنیفاتی مانند کتاب «اختلاف اصول مذاهب» و غیر آن می باشد، ولی مالکی مذهب بوده که به امامیه گراییده است.»

ابن زولاق در زندگینامه فرزندش علی بن نعمان می گوید: «پدرش نعمان بن محمد قاضی در نهایت درجه فضیلت و از اهل قرآن و دانش معانی قرآن می باشد، ولی آگاه به صورت های گوناگون فقه و دارای دانش اختلاف فقها، لغت، شعر، شناخت روزگار مردم همراه با عقل و انصاف است.» وی دارای هزاران ورق تألیفات نیکو با نثر زیبا درباره اهل بیت می باشد.

وی کتاب های خوبی درباره مناقب و مثالب (نکوهش) دارد و کتاب های هم در رد مخالفان نوشته است، مانند؛ رد بر ابو حنیفه، مالک، شافعی و علی بن شریح، و کتابی به نام «اختلاف» را به دفاع از اهل بیت علیهم السّلام نگاشته است.

مؤلف: سپس ابن زولاق بسیاری از فضایل و احوالات وی را می نگارد. یافعی و غیر او نیز مانند ابن زولاق به شرح حال وی پرداخته اند.

ابن شهرآشوب در کتاب «معالم العلماء» گوید: «قاضی نعمان ابن محمد شیعه دوازده امامی نبوده و دارای تألیفاتی نیکو است که از آن جمله :

«شرح الاخبار فی

ص: 59

فضائل الائمه الاطهار» است که در آن مناقب ائمه علیهم السّلام تا امام صادق را بیان داشته است. کتاب های «الإتفاق و الإفتراق»، «المناقب و المثالب»، «الامامه»، «اصول المذاهب الدوله»، «الایضاح» از آن وی می باشد.» کتاب «المناقب و المثالب» کتابی لطیف و پر فایده است.

کتاب حسین بن حمدان مشتمل بر اخبار فراوان درباره فضائل است، ولی بعضی از اصحاب رجال بر وی خرده گرفته اند.

کتاب «تاریخ ابن خشاب» کتابی کوچک و مشهور است که محتوایش ولادت، وفات و طول عمر ائمه علیهم السّلام می باشد. اخبار آن معتبر و صاحب «کشف الغمه» از آن نقل حدیث کرده است.

کتاب «البرهان» کتابی متین و مستحکم و شگفت انگیز است که مؤلفش از مشاهر فضلا می باشد. نجاشی در این باره می گوید: «علی بن محمد عدوّی شمشاتی، استاد جزیره و فاضل و ادیب اهل زمانش بود.» سپس برای او تألیفاتی زیادی ذکر کرده که از آن جمله همین کتاب «البرهان» را بر شمرده است.

رساله ابوغالب شامل احوالات زراره بن اعین، برادران، اولاد، نوادگان، کتاب ها و روایات و اسانید ایشان و کتابی پر فایده می باشد. احمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین بن سنسن، ملقب به ابو غالب رازی از فضلای ثقات و محدثین بوده. وی استاد علمایی مانند شیخ مفید، ابن غضائری و ابن عبدون است. نجاشی و دیگران رساله فوق الذکر را از کتب او برشمرده اند و ما تمام این رساله را در آخرین مجلدات این کتاب خواهیم آورد ان شاء اللّه.

کتاب «دلائل الامامه» از کتب معتبر و مشهور است که علمای متأخر از مؤلف، مانند سید بن طاوس و دیگران از آن روایت برگرفته اند و ما نسخه قدیمی تصحیح شده ای از آن را در خزانه کتب أمیرمؤمنان علی علیه السّلام یافتیم. مؤلف آن نیز از ثقات راویان امامیه بوده و البته باید توجه داشت که مؤلف «دلائل الامامه»، ابن جریر طبری سنی صاحب «تاریخ» نیست.

نجاشی می فرماید: «محمد بن جریر بن رستم طبری آملی ابو جعفر از بزرگان اصحاب ما، دارای علم فراوان و کلام نیکو در حدیث و ثقه است. وی مؤلف

ص: 60

کتاب «المسترشد فی دلائل الامامه» است.» که ما به طریق زیر گزارش آن را به دست آوردیم.

احمد بن علی بن نوح، از حسن بن حمزه طبری نقل می کند که وی گفت: محمد بن جریر بن رستم، از این کتاب و سایر کتبش به ما گزارش داده است. شیخ طوسی در «فهرست»، ضمن بیان نام مؤلف که به آن اشاره شد، می گوید: «کنیه وی ابا جعفر است که مرد متدین و فاضل بوده و او غیر از طبری صاحب تاریخ است که سنی مذهب بوده. وی دارای کتاب هایی از جمله کتاب «المسترشد» است.»

کتاب «مصباح الانوار» مشتمل بر اخبار شریف و ارزشمند است و آن طور که از کتاب ظاهر می شود، مؤلف آن نیز از بزرگان فضلا بوده و از اصول معتبره خاصه و عامه روایت نقل می کند.

کتاب «الدر النظیم» کتابی شریف، ارزشمند و مشتمل بر اخبار زیادی درباره مناقب از طریق شیعه و سنی است. در این کتاب گاهی از کتاب «مدینه العلم» و غیر آن از کتاب های معتبره نقل می کند و مؤلف آن معاصر سید علی بن طاوس بوده است. باید گفت که مراجعه ما به این کتاب به دلیل بعضی جهات، بسیار کم بوده است.

اکثر علمای ما از کتاب «اربعین» حدیث نقل کرده و به آن اعتماد نموده اند.

کتاب «تسلیه المجالس» کتاب بزرگی مشتمل بر اخبار زیادی است و ما بعضی آن را در جلد دهم آورده ایم. مؤلف آن نیز از بزرگان فضلای متأخر است. کتاب های «صفوه الاخبار» و «ریاض الجنان» نیز دو کتاب مشتمل بر اخبار شگفت انگیز در مناقب است، ولی ما آنچه را که موافق اخبار معتبر است، آورده ایم.

مؤلف کتاب «الغنیه» از بزرگان و بی نیاز از بیان است و کتاب هایش، مخصوصاً کتاب «الغنیه»، معتبر و مشهور بوده است. محقق طوسی و کتب وی مشهورتر از خورشید است که با نیروی تمام در روز می تابد.

سید عمیدالدین از مشاهیر علماء و مورد ستایش صاحبان اجازات روایی بوده. کتاب های وی نیز معروف است، ولی ما جز اندکی به آن مراجعه نداشته ایم.

ص: 61

شیخ بزرگوار مقداد بن عبدالله از بزرگان فقها بوده و تصنیفات وی از شهرت و اعتبار بالایی بهره مند است.

فخرالمحققین از دقیق ترین علمای متأخرین بوده و کتب وی نیز متداول و معروف است.

کتاب «الأضواء» نیز کتاب پرفایده ای است، لکن کمتر به آن مراجعه کرده ام.

و شیخ رواج دهنده مذهب، مرحوم شیخ نورالدین - که خدا او را با ائمه معصومین علیهم السّلام محشور فرماید - حقوقش بر ایمان و اهل آن بیشتر از آن است که در محدوده سپاس در آید. تألیفات وی دارای جایگاه رفیع اتقان و کم نظیر است.

سید رشید، شهید شوشتری - که خداوند او را با شهدای نخستین محشور فرماید - نهایت کوشش را در یاری دین مبین نموده و شبهه مخالفان را دفع کرده است. کتاب های وی نیز معروف بوده، ولی ما روایات آن را از مرجع اصلی اش دریافته ایم.

شیخ ابن داود بین متأخران در نهایت شهرت است و آنان با مبالغه فراوان در اجازات روائی وی را ستوده اند، ولی ما به کتب او رجوع اندکی داشته ایم.

در مورد «رجال» ابن غضائری باید گفت که اگر وی همان حسین باشد، در این صورت از بزرگان ثقات خواهد بود و اگر احمد باشد، من اعتماد زیادی به او ندارم، چرا که اعتماد بر این کتاب، باعث می شود بیشتر اخبار کتب مشهور را نپذیریم. دو کتاب «ملحمه» هر دو مشهور است، ولی من اعتماد زیادی هر آنها ندارم.

بعضی از اصحاب شهید ثانی، مؤلف کتاب «الانوار» و برخی اساتید وی را ستوده اند، محتوای روایات این کتاب، موافق اخبار معتبر است که با اسناد صحیح نقل گردیده. این کتاب بین علمای ما مشهور بوده که آن را در ماه ربیع الاول در مجالس و محافل تا روز ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله می خواندند. همچنین دو کتاب معتبر دیگر که بعضی اخبار آنها را در این کتاب آورده ایم.

ص: 62

کتاب احمد بن طاهر مشتمل بر خطبه حضرت فاطمه علیها السلام و خطبه زنان اهل بیت علیهم السّلام در کربلا است و مؤلف آن نیز بین عامه و خاصه معتبر می باشد. سید بزرگوار میرزا محمد رحمه الله، از فضلای بزرگوار و پرهیزگاران نمونه است که مجاور خانه خدا بود و در همان جا از دنیا رفت و کتاب هایش در نهایت اتقان و استحکام است.

و انتساب کتاب «دیوان شعر» به علی علیه السّلام مشهور است و بسیاری از اشعار آن در بقیه کتاب ها نیز آمده است، اما اینکه حکم به صحت همه آن بکنیم، مشکل است. از «معالم» ابن شهر آشوب چنین بر می آید که این دیوان، تألیف علی بن احمد نیشابوری از علمای شیعه است. نجاشی نیز از جمله کتاب های عبدالعزیز بن یحی جلودی را کتاب شعر علی علیه السّلام بر شمرده است.

و مؤلف کتاب «شهاب» از مخالفان است، ولی بیشتر محتوای آن در کتب روایی که از طریق شیعه آمده هماهنگ است. به همین جهت علمای ما بر آن اعتماد نموده و آن را شرح داده اند. و شیخ منتجب الدین می گوید: «سید فخرالدین شمیله بن محمد بن ابی هاشم حسینی، دانشمند صالح کتاب «شهاب» تألیف قاضی ابی عبدالله محمد بن سلامه بن قضاعی را از خودش برای ما روایت کرده است.»

و شیخ ابوالفتوح فضلش مشهور و کتا ب هایش معروف است.

کتاب «انوار البدریه» مشتمل بر بعضی فواید ارزشمند می باشد.

کتاب «تاریخ شهر قم» کتابی معتبر است، ولی ما به اصل کتاب دست نیافتیم و فقط ترجمه آن به ما رسیده و ما بعضی اخبار آن را در کتاب «السماء و العالم» آورده ایم.

جواب سؤال های ابن سلام را نیز در جای خویش ثبت نموده ایم.

اکثر اخبار کتاب «طب النبی» از طریق مخالفان است، ولی بین علمای ما نیز مشهور است، چنان که خواجه نصیرالدین طوسی در «آداب المتعلمین» می گوید: «طالب علم باید چیزی از طب و پزشکی بداند و در این زمینه می تواند به آثاری که در کتاب «طب النبی» تألیف شیخ امام ابوالعباس مستغفری آمده است تبرک جوید.»

ص: 63

و محقق اردبیلی در تقوا و زهد و فضل سر آمد است و به نهایت درجات این کمالات رسیده که من در میان قدما و متأخرین، مثل ایشان را نشینده ام، خداوند ایشان را با ائمه طاهرین علیهم السّلام محشور فرماید. کتاب وی نیز در غایت دقت و تحقیق است.

خلیل و صاحب دو دانشمندی هستند که در علوم لغت، عروض و عربی سرآمد بودند و آقای صاحب، کسی است که شیخ صدوق کتاب «اخبار رضا» را به اسم او نوشته و برایش هدیه کرده است.

کتاب «شواهد» کتاب خوبی است که محتوای آن بیان شأن نزول آیات درباره اهل بیت علیهم السّلام است. دانشمندانی مانند طبرسی و دیگران از این کتاب زیاد نقل می کنند.

کتاب «المقصد» مشتمل بر اخباری است که از اذهان دور می باشد و احکام نیز به ندرت در آن یافت می شود و به عنوان تأیید و تأکید از آن نقل می کنم.

کتاب «العمده» در نسب شناسی از مشهورترین و موثق ترین کتاب ها است .

و نرسی از صاحبان اصول بوده که از امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام روایت کرده است. نجاشی سندش را به ابن ابو عمیر می رساند و شیخ طوسی در «تهذیب» و دیگر کتاب هایش، از آن کتاب روایت نقل می کند. کلینی نیز در مواردی مانند باب تقبیل، به شرح زیر از وی روایت نقل می کند: «علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از نرسی.» و در کتاب روزه به سند دیگر از نرسی، از ابن ابی عمیر حدیث نقل می کند.

اهل دانش و رشادت از کتاب زید زرّاد حدیث روایت می کند و نجاشی نیز سند خود به ابن ابو عمیر که منتهی به زید زرّاد می شود، بیان داشته است.

شیخ در «فهرست» می گوید: «برای آن دو نفر، دو اصل وجود دارد که ابن بابویه و ابن ولید از آن روایت نکرده اند و ابن ولید می گفت: این دو اصل ساختگی است. ولی ابن غضائری می گوید: ابو جعفر در این گفتار اشتباه کرده است، زیرا من کتب آن دو را دیدم که از محمد بن عمیر شنیده شده است.»

ص: 64

مؤلف: این دو نفر را هر چند رجالیون توثیق نکرده اند، ولی محدثان بزرگ بر آنها اعتماد و از کتابشان نقل حدیث کرده اند.

شیخ صدوق روایت ایشان را در «معانی اخبار» و دیگر کتاب هایش از آنها حدیث نقل کرده و ابن ابو عمیر، از آن دو نفر روایت نقل نموده است. شیخ طوسی کتاب های آنها را از جمله «اصول» شمرده و بر آن اعتماد کرده است و این شواهد در اعتماد بر آن دو کتاب کفایت می کند.

هر دو کتاب را ما از نسخه قدیمی تصحیح شده به خط شیخ منصور بن حسن آبی گرفته ایم و ایشان هم آن را از خط شیخ بزرگوار محمد بن حسن قمی نقل می کند که تاریخ کتابت آن به سال 374 می رسد. وی یادآور می شود که این دو کتاب و اصول مذکوره بعد از آن را از خط شیخ بزرگوار، هارون بن موسی تلعکبری رحمه الله گرفته ایم.

در اول کتاب نرسی سند آن چنین آمده است: «حدیث کرد به ما شیخ ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری که گفت: حدیث کرد ما را ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی و وی نیز گفته است که حدیث گفت به ما جعفر بن عبدالله علوی ابو عبدالله محمدی که گفت: محمد بن ابی عمیر از زید نرسی برای ما حدیث کرد.»

در اول کتاب زراد نیز سند آن چنین است: «حدیث گفت به ما ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری، از ابی علی محمد بن همام، از حمید بن زیاد بن حماد، از ابی العباس عبیدالله بن احمد بن نهیک، از محمد بن ابی عیمر، از زید زراد.» و باید توجه داشت که این دو سند، غیر از چیزی است که نجاشی بیان داشته است.

کتاب «عصفری» را از نسخه ای قدیمی گرفته ایم که سند آن در ابتدای کتاب چنین است: «تلعکبری از محمد بن همام، از محمد بن احمد بن خافان نهدی، از ابی سیمینه، از ابی سعید عصفری عباد به ما گزارش داد.» شیخ و نجاشی نیز کتاب او را ذکر و سند خود را به آن بیان کرده اند، ولی مؤلف را توثیق ننموده اند، گرچه باز هم اخبارش صلاحیت تأیید را دارند.

و مؤلف «کتاب عاصم» در وثاقت و بزرگواری معروف است. شیخ و نجاشی اسنادی را که منتهی به کتاب او می شوند یادآور شده اند و در یک نسخه قدیمی سند آن چنین آمده است: «ابوالحسن محمد بن حسن بن حسین بن ایوب قمی به من حدیث گفت از ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری، از ابوعلی محمد بن همام بن سهیل کاتب، از حمید بن زیاد بن هوارا در سال 309 از عبدالله بن احمد بن نهیک، از مساور و سلمه، از عاصم بن حمید حناط.» وی در ادامه می گوید که تلعکبری چنین گفت: «درباره این کتاب به ما حدیث گفت ابوالقاسم جعفر بن محمد بن ابراهیم علومی موسوی در مصر از ابن نهیک.»

شیخ طوسی در «فهرست»، طریق خود به کتاب ابن حضرمی را بیان نموده و در نسخه ای که گذشت سندش را چنین آورده است: «شیخ ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری از محمد بن همام، از حمید بن زیاد دهقان، از ابی جعفر، از احمد بن زید بن جعفر اسدی بزاز، از محمد بن مثنی بن قاسم حضرمی، از جعفر بن محمد بن شریح حضرمی به ما گزارش داد.»

شیخ طوسی نیز با همان سند گذشته، توسط گروهی از تلعکبری روایت می کند، تنها با این تفاوت که در سند شیخ، از شخصی به نام محمد بن امیه بن قاسم نیز نقل شده، ولی آنچه در اینجا است به صواب نزدیک تر است. ناگفته نماند که اکثر اخبار آن کتاب، به جابر جعفی منتهی می شود.

محمد بن مثنی بن قاسم حضرمی مورد توثیق نجاشی بوده و وی طریق خود را به کتاب او متذکر می شود و در نسخه قدیمی گذشته مسندش چنین است: «شیخ هارون بن موسی تلعکبری، از محمد بن همان، از حمید بن زیاد، از احمد بن زید بن جعفر ازدی بزاز، از محمد بن مثنی به ما گزارش داد.»

و اما کتاب عبدالملک بن حکیم؛ شیخ طوسی و نجاشی، عبدالملک بن حکیم را توثیق و طریق خود را به وی بر طبق یک نسخه قدیمی که به ما رسیده، چنین اظهار داشته اند: «تلکعبری از ابن عقده، از علی بن حسن بن فضال، از جعفر بن حکیم، از عمویش عبدالملک به ما گزارش کرد.»

و اما کتاب «المثنی»؛ شیخ طوسی و نجاشی طریق خود را به کتاب «المثنی» بیان نموده و کشی از علی بن حسن، مدح مؤلف را گوشزد کرده است و در نسخه قدیمی سند چنین است: «تلکعبری از ابن عقده، از علی بن حسن بن خضال، از عباس بن عامر، از مثنی بن ولید حنّاط.»

و اما «کتاب خلاد» شیخ و نجاشی، سند خودشان را به «کتاب خطاد» بر اساس یک نسخه قدیمی چنین گفته اند: «تلعکبری از ابن عقده، از یحیی بن زکریا بن شیبان، از محمد بن ابی عمیر، از خلاد سندی و در بعضی نسخه ها «سدی» بدون نون آمده که همان سدی بزاز کوفی است.»

و کتاب «حسین بن عثمان» شیخ کشی و دیگران، حسین بن عثمان را توثیق و نجاشی نیز سند خود را به این شرح بیان داشته که بر اساس نسخه قدیمی که در دست ماست نقل می شود: «تلعکبری از ابن عقده، از جعفر بن عبدالله محمدی، از ابن ابی عمیر، از حسین بن عثمان بن شریک.»

و اما «کتاب کاهلی» مولف آن در خور مدح بوده و سند شیخ و نجاشی بر اساس یک نسخه قدیمی چنین است: «از تلعکبری، از ابن عقده، از محمد بن احمد بن حسن بن حکم قطوانی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالله بن یحیی.»

و اما «کتاب بن عمره الخراسانی»؛ نجاشی وی را توثیق کرده و بر اساس آنچه که در دست ماست، سند کتاب وی را به این شرح نقل کرده است: «تلعکبری از ابن عقده، از قاسم بن محمد بن حسن بن حازم، از عبدالله بن جمیله، از سلام.»

و اما «کتاب النوادر»؛ مؤلف این کتاب ثقه، ولی فطحی مذهب است و نجاشی و شیخ، سند را بر اساس معلومات ما چنین بیان داشته اند: «از تلکعبری، از ابن عقده، از علی بن حسن بن فضال، از ابن اسباط.»

و اما «کتاب النبذه»؛ از حال مؤلف این کتاب اطلاع نداریم.

دوریستی از شاگردان مفید و مرتضی است که ابن داود، علامه، شیخ منتجب الدین و دیگران وی را توثیق کرده اند. کتاب «الکر و الفر» وی مشهور و مشتمل بر سؤال و جواب های شریف است.

ص: 67

شیخ ابراهیم قطیفی رحمه الله در نهایت فضیلت و معاصر با شیخ نورالدین مروج است که میان آن دو مناظرات و بحث های فراوانی بوده است و کتاب «اربعین» وی معروف است.

بدان که ما سند بعضی اخبار کتاب های گذشته را بیان می کنیم، هر چند به خاطر بعضی جهات از آنها زیاد روایت نکرده ایم، و کتاب های جدید را در کتاب «مستدرک بحار» ان شاء اللّٰه الکریم الغفار خواهیم آورد، زیرا اگر در این کتاب ملحق کنیم، باعث می شود که بسیاری از نسخه ها که در شهرهای مختلف پراکنده است تغییر کند.

خداوند توفیق رشد، خیر و سداد را عطا فرماید.

ص: 68

فصل سوم: در بیان رمزهایی که برای منابع بحار الانوار قرار داده ایم

در اول هر خبر رموز را ذکر می کنیم تا دانسته شود که آن حدیث از کدام کتاب اخذ شده و آیا در یک کتاب هست یا در کتاب های مکرر. و اگر در سند اختلاف باشد، خبر یکی از دو کتاب را ذکر می کنیم و بعد از آن، به کتاب دیگر اشاره می کنیم و تا آن جایی که با هم متحد است ادامه می دهیم. اگر در متن حدیث، اختلافی که تغییر دهنده معنا باشد موجود بود، به آن اشاره کرده و با هماهنگ بودن مضمون خبر و اختلاف الفاظ آن و مناسبت داشتن خبر برای دو باب، آن را با الفاظی در یکی از باب ها و با لفظی دیگر در باب دیگر ذکر می نمایم.

رموز:

ن: رمز «عیون أخبار رضا علیه السّلام»

ع: رمز «علل الشرائع»

ک: رمز «اکمال الدین»

ید: رمز «توحید»

ل: رمز «خصال»

لی: رمز «امالی صدوق»

ثو: رمز «ثواب الأعمال»

مع: رمز «معانی الأخبار»

هد: رمز «هدایه»

عد: رمز «اعتقادات»

و اما بقیه کتاب های شیخ صدوق رحمه الله و دو کتاب پدرش، به خاطر کم بودن اخبار آنها نیازی به رمزگذاری نداشت.

ب: رمز «قرب الاسناد»

یر: رمز «بصائر الدرجات»

ما: رمز «امالی شیخ طوسی»

غط: رمز «غیبت شیخ طوسی»

مصبا: رمز کتاب «مصباح شیخ طوسی» و «مصباح کفعمی»

شا: رمز «ارشاد»

جا: رمز «مجالس مفید»

ختص: رمز «کتاب اختصاص»

برای بقیه کتاب های شیخ مفید رحمه الله و شیخ طوسی رحمه الله رمز گذاری نکردم و برای کتاب «امالی» پسر شیخ طوسی، رمز جداگانه ای قرار ندادم، چون تمام اخبار آن را از پدرش روایت کرده است.

مل: رمز «کامل الزیاره»

سن: رمز «محاسن»

فس: رمز «تفسیر علی بن ابراهیم»

شی: رمز «تفسیر عیاشی».

م: رمز «تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام»

ضه: رمز «روضه الواعظین»

عم: رمز «اعلام الوری»

مکا: رمز «مکارم الأخلاق»

ج: رمز «احتجاج»

قب: رمز «مناقب ابن شهرآشوب»

کشف: رمز «کشف الغمه»

ف: رمز «تحف العقول»

مد: رمز «عمده»

نص: رمز «کفایه»

نبه: رمز «تنبیه الخاطر»

ص: 70

نهج: رمز «نهج البلاغه».چ

طب: رمز «طب الأئمه».چ

صح: رمز «صحیفه الرضا علیه السّلام».چ

ضا: رمز «فقه الرضا علیه السّلام».چ

یج: رمز «خرائج»

ص: رمز «قصص الأنبیاء»

ضوء: رمز «ضوء الشهاب»

طا: رمز «امان الأخطار»

شف: رمز «کشف الیقین»

یف: رمز «طرائف»

قیه: رمز «دروع»

فتح: رمز «فتح الأبواب»

نجم: رمز «کتاب النجوم»

جم: رمز «جمال الأسبوع»

قل: رمز «اقبال الأعمال»

تم: رمز «فلاح السائل» است، چون این کتاب تتمه «مصباح» می باشد.

مهج: رمز «مهج الدعوات»

صبا: رمز «مصباح الزائر»

حه: رمز «فرحه الغری»

کنز: رمز «کنز جامع الفوائد» و «تأویل الآیات الظاهره» با هم است، چون دانستی که آن دو یکی از دیگری برگرفته شده است.

غو: رمز «غوالی اللآلی» و کتاب «نثر» نیازی به رمزگذاری نداشت.

جع: رمز «جامع الأخبار»

نی: رمز «غیبت نعمانی»

فض: رمز «کتاب روضه» چون در فضائل اهل بیت علیهم السّلام بود.

مص: رمز «مصباح الشریعه»

ص: 71

قبس: رمز «قبس المصباح»

ط: رمز «صراط مستقیم»

خص: رمز «منتخب بصائر»

سر: رمز «سرائر»

ق: رمز «کتاب عتیق غروی»

کش: رمز «رجال کشی»

جش: رمز «فهرست نجاشی»

بشا: رمز «بشاره المصطفی»

ین: رمز «دو کتاب حسین بن سعید» یا رمز «کتاب حسین بن سعید و نوادر».

عین: رمز «عیون و محاسن»

غر: رمز «غرر و درر»

کف: رمز «مصباح کفعمی»

لد: رمز «بلد الأمین»

قضا: رمز «قضاء حقوق»

محص: رمز «تمحیص»

عده: رمز «عده»

جنه: رمز «جنه»

منها: رمز «منهاج»

د: رمز «عدد»

یل: رمز «فضائل»

فر: رمز «تفسیر فرات بن ابراهیم»

عا: رمز «دعائم الإسلام»

بقیه کتاب ها رمز ندارد و فقط نام کامل آنها را ذکر می نمایم و بعضی از آنها مثل کتاب «طبّ الرضا علیه السّلام» و «توحید مفضل» و «توحید اهلیلجه» و کتاب

«مسائل علی بن جعفر» و «فهرست» شیخ منتجب الدین را تماماً به مناسبتی در این کتاب آورده ام.

برای آنها به یکی از دلائل زیر رمز نگذاشته ام:

1) چون تمام آنها را در این کتاب آورده ام.

2) به خاطر کم مراجعه کردن به آنها، زیرا اکثر اخبار آنها از طریق اهل سنت آمده است.

3) به خاطر کوچک بودن حجم کتاب و کم بودن اخبار آن.

4) به خاطر عدم اعتماد بر آنها و دلایل دیگر.

توّجه: از جمع آوری اخبار بعضی کتب متواتره، مانند کتب اربعه، در بحار الانوار به خاطر متواتر و مضبوط بودن اخبار آنها و حرمت سعی در متروک و باطل ساختن آنها، صرفنظر کردم، گرچه در جای های زیادی اخبار کتب اربعه را آورده ام و رمزهای آن قرار زیر است.

کا: رمز «کافی»

یب: رمز «تهذیب»

صا: رمز «استبصار»

یه: رمز «من لا یحضره الفقیه»

هنگام رسیدن به قسمت فروع دین این کتاب، رمز گذاری را رها ساخته و ان شاء الله اسامی کتاب ها را به صراحت ذکر خواهم نمود، زیرا این کار دارای فایده هایی است که عاقلان می دانند. در آنجا اختصاراتی را که در فصل آینده در مورد سندهای حدیث ذکر می نمایم، به خاطر نیاز شدید به سند حدیث در فروع دین، ترک کرده ام.

با دوری کردن از مرسل ساختن حدیث که باعث کم اعتباری حدیث می گردد، عادت اکثر مؤلفین طولانی نمودن ذکر رجال خبر، به خاطر زینت بخشیدن کتاب و زیاد نمودن باب ها می باشد. بعضی آنان نیز سندهای حدیث را می اندازند و به این جهت، اخبار از درجه مسند بودن ساقط می گردد و تمیز دادن بین اخبار از نظر قوت و ضعف و کمال و نقص از بین می رود، چون منزلت خبر به راوی شناخته می شود و با اعتماد به راوی، بر بلندی درجه روایت استدلال می شود.

پس ما ذکر سند حدیث را تماماً با رعایت اختصار و با اکتفا به ذکر علمای مشهور و پدر آنها، یا تنها لقب ایشان و یا تنها ذکر اسم ایشان، بدون اسم جد و پدر و یادآوری صفت و کنیه و لقب و با اشاره به تمام سند حدیث، اگر در ابواب مختلف تکرار شده باشد، به رموز و علائم و اصطلاحات سابقه آورده ایم تا در کتاب ما، چیزی از فایده های کتاب های قدیم نیز ترک نشود و از درجه کمال و مقبولیت نیفتد.

اما مختصرات کتاب «قرب الاسناد» چنین است که هر حدیثی که راوی آن ابوالبختری باشد، پس آن روایت را از سِندی بن ابو محمد بزاز، از أبو بختری وهب بن وهب قریشی روایت کرده است. و هر روایتی که در سند آن ابوالبختری و سِند بن محمد بزاز از حنان نقل کرده باشد، پس سند آنها چنین است: «عبد صمد بن محمد و محمد بن عبدالحمید با هم از حنان بن سدیر روایت نموده است.»

هر روایتی که در سند آن علی از برادرش نقل کرده باشد، سندش چنین است: «عبدالله بن حسن علوی از جدش علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیه السّلام روایت کرده است.»

هر روایتی که در سند آن ابن رئاب باشد، پس آن روایت را به اسناد أحمد و عبداللّه پسران محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب نقل کرده است.

هر روایتی که در سند آن حماد بن عیسی باشد، پس سند آن چنین است: «محمد بن عیسی و حسن بن ظریف و علی بن اسماعیل، تماماً از حماد بن عیسی بصری جهنی نقل کرده است.»

هر روایتی که سند آن را ابن سعد از ازدی نقل کرده باشد، پس سندش چنین است: «احمد بن اسحاق بن سعد از بکر بن محمد ازدی نقل کرده است.»

هر روایتی که سند آن را ابن ظریف از ابن علوان نقل کرده باشد، پس آن دو حسن بن ظریف و حسین بن علوان است.

اما مختصرات اسناد کتاب های شیخ صدوق چنین است:

هر خبری که روای آن اعمش باشد، پس سند آن چنین است که در کتاب خصال ذکر شده است: «احمد بن محمد هشیم اجلی و احمد بن حسن قطان و محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن محمد بن هشام مکتب و عبد بن سایغ و علی بن عبدالله وراق رضی الله عنه گفتند: حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از ابو معاویه، از اعمش، از جعفر بن محمد علیه السّلام.»

هر خبر که به ابن سلام می رسد، سندش چنین است که شیخ صدوق در کتاب هایش آورده است: «حدیث کرد ما را حسن بن یحیی بن ضریس و گفت، حدیث کرد ما را پدرم و گفت، حدیث کرد برای ما ابو جعفر اماره سکری سریانی و گفت، حدیث کرد ما را ابراهیم بن حاسم در قزوین و گفت، حدیث کرد ما را عبدالله بن هارون کرخی و گفت، حدیث کرد ما را ابوجعفر احمد بن عبدالله بن یزید بن سلام بن عبیدالله غلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت، حدیث کرد ما را ابو عبدالله بن یزید و گفت، حدیث کرد ما را یزید بن سلام از پیامبرصلی الله علیه و آله.»

هر خبری که در کتاب علل الشرایع به سند فضل بن شاذان نقل شده باشد، شیخ صدوق آن را از عبدالواحد بن عبدوس نیشابوری، از علی بن محمد بن قطیبه، از فضل بن شاذان، از امام رضا علیه السّلام روایت کرده است.

هر کتابی که در آن خبر نواهی پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده باشد، پس سند آن، چنان چه شیخ صدوق ذکر کرده است چنین است: «حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام گفت: حدیث کرد ما را ابو عبداللّه عبدالعزیز بن محمد بن عیسی ابهری و گفت، حدیث کرد ما را ابو عبداللّه محمد بن زکریا جوهری غلابی بصری و گفت، حدیث کرد ما را شعیب بن واقد از حسین بن زید، از جعفر بن محمد صادق علیه السّلام، از پدرش، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السّلام، از پیامبرصلی الله علیه و آله.»

هر روایتی که سند آن به وهب برسد، پس سند کامل آن، همان طور که شیخ صدوق رحمه الله ذکر کرده چنین است: «به ما خبر داد أبو عبدالله محمد بن شاذان بن أحمد بروازی از ابوعلی محمد بن محمد بن حرث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی.»

هر روایتی که از علوی نقل شده باشد، پس سند آن، همان طور که صدوق رحمه الله روایت کرده، چنین است: از احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی، از محمد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابو طیب احمد بن محمد بن عبدالله، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش، از عمر بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السّلام.»

هر روایتی که به نقل از تمیمی باشد، پس سندش آن طوری که صدوق رحمه الله ذکر کرده، چنین است: «گفت حدیث کرد ما را محمد بن عمر بن اسلم بن برّ جعابی و گفت، حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن عبدالله بن محمد بن عباس رازی تمیمی از پدرش و گفت، حدیث کرد ما را آقای من علی بن موسی الرضا علیه السّلام و گفت، حدیث کرد ما را پدرم موسی بن جعفر علیه السّلام و گفت، حدیث کرد ما را پدرم جعفر بن محمد و گفت، حدیث کرد ما را پدرم محمد بن علی و

گفت، حدیث کرد ما را پدرم علی بن الحسین و گفت، حدیث کرد ما را پدرم حسین بن علی و گفت، حدیث کرد ما را برادرم حسن و گفت، حدیث کرد ما را پدرم علی بن ابی طالب علیه السّلام و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود.»

هر روایتی که در آن به اسناد سه گانه از امام رضا علیه السّلام نقل شده باشد، پس آن خبری است که آن را صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السّلام چنین نقل کرده: «حدیث کرد ما را ابوالحسن محمد بن علی بن شاه مرورودی در «مرو رود» در خانه اش و گفت، حدیث کرد ما را ابوبکر بن عبدالله نیشابوری و گفت، حدیث کرد ما را ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر بن سلمویه طایی در بصره و گفت، حدیث کرد ما را پدرم در سال 260 و گفت، حدیث کرد ما را علی بن موسی الرضا علیه السّلام در سال 194.»

«و حدیث کرد ما را ابو منصور احمد بن ابراهیم بن بکر خوزی در نیشابور و گفت، حدیث کرد ما را ابو اسحاق بن ابراهیم بن مروان بن محمد خوزی و گفت، حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن زیاد فقیه خوزی و گفت، حدیث کرد ما را احمد بن عبدالله هروی شیبانی از امام رضا علیه السّلام.»

«و حدیث کرد ما را ابو عبدالله حسین بن محمد اشنانی رازی قاضی بلخ و گفت، حدیث کرد ما را علی بن محمد بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان فراء، از علی بن موسی الرضا علیه السّلام و گفت، حدیث کرد ما را پدرم موسی بن جعفر و گفت، حدیث کرد ما را پدرم جعفر بن محمد و گفت، حدیث کرد ما را پدرم محمد بن علی و گفت، حدیث کرد ما را پدرم علی بن الحسین و گفت، حدیث کرد ما را پدرم حسین بن علی و گفت، حدیث کرد ما را پدرم علی بن ابی طالب علیه السّلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله.»

هر روایتی که در آن نوشته های امام رضا علیه السّلام برای مأمون باشد، پس سندش چنین است: «صدوق گوید: حدیث کرد ما را که عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری در نیشابور در ماه شعبان سال 352 گفت، حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان، از امام رضا علیه السّلام.»

هر روایتی که در آن خبر شامی نقل شده باشد، سند آن چنین است: «صدوق گوید: حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحاق و گفت، حدیث کرد ما را احمد بن محمد همدانی و گفت، حدیث کرد ما را حسن بن قاسم، در حالی که کتاب را برایش می خواندم و گفت، حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن معلی و گفت، حدیث کرد ما را ابو عبدالله محمد بن خالد و گفت، حدیث کرد ما را عبدالله بن بکر مراری از موسی بن جعفر، از پدرش، از جدش، از علی بن الحسین، از پدرش علیه السّلام.» و روایت کرده او را شیخ از حسین بن عبیدالله غضائری از صدوق با همین سند.

هر روایتی که در آن سؤال و جواب مرد شامی از امیرالمؤمنین علیه السّلام باشد، پس سند آن چنین است: «صدوق گفت: حدیث کرد ما را ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری در منطقه ایلاق و گفت، حدیث کرد ما را ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبله واعظ و گفت، حدیث کرد ما را ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طائی و گفت، حدیث کرد ما را پدرم و گفت، حدیث کرد ما را علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرانش، از حسین بن علی، از امیرالمؤمنین علیه السّلام

هر روایتی که در آن حدیث اربعه مأه باشد، سندش آن طوری که شیخ صدوق در خصال نقل کرده چنین است: «صدوق از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی یقطینی، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابو بصیر و محمد بن مسلم، از ابو عبدالله علیه السّلام گفت، حدیث کرد ما را پدرم از جدش، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السّلام» که آن حضرت اصحابش را در یک مجلس چهار صد باب از چیزهایی را که برای یک مؤمن در دین و دنیایش سزاوار است، آموزش داد و همه آن حدیث را در جلد چهارم آورده ام.

هر روایتی که به نقل از «دارَم» باشد، سندش چنین است: «صدوق از محمد بن احمد بن الحسین بن یوسف بغدادی وراق، از علی بن محمد بن جعفر بن احمد بن عنبسه غلام هارون الرشید، از دارَم بن قبیصه بن نهشل بن مجمع صنعانی روایت کرده است.»

هر روایتی که در آن آیه ای تفسیر شده باشد تا به امام عسکری علیه السّلام برسد، سندش چنین است: «صدوق از محمد بن قاسم جرجانی مفسّر، از ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن سیار که هر دو شیعه دوازده امامی بودند، از پدرانشان، از حسن بن علی بن محمد علیه السّلام نقل کرده است.»

هر روایتی که در آن ابن مغیره با سندش باشد، پس سند آن حدیث چنین است: «جعفر بن علی بن حسن کوفی گفت: حدیث کرد ما را جدم حسن بن علی بن عبدالله از جدش عبدالله بن المغیره که قطعاً ما از این سند چنین تعبیر می کنیم: ابن مغیره از جدش، از جدش.»

هر روایتی که در آن ابن برقی از پدرش، از جدش باشد، پس سندش چنین است: «علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابو عبدالله برقی از پدرش، از جدش احمد.»

هر روایتی که در آن وصیتنامه پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام باشد، سندش چنین است: «صدوق از محمد بن علی بن شاه، از احمد بن محمد بن حسین، از احمد بن خالد خالدی، از محمد بن احمد بن صالح تمیمی، از انس بن محمد بن ابو مالک، از پدرش، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب علیه السّلام.» و آن را در کتاب مکارم الاخلاق و کتاب تحف العقول، به صورت مرسل از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است.

اما مختصرات کتاب های شیخ طوسی چنین است:

هر روایتی که آن را ابی قتاده نقل کرده باشد، سندش چنین است: «ابوعلی ابن شیخ الطائفه از پدرش، از حسین بن عبیدالله غضائری، از ابی محمد هارون بن موسی تلعکبری، از محمد بن همام، از علی بن حسین همدانی، از محمد بن خالد برقی، از ابو قتاده قمی.»

هر روایتی که در آن برادرم دعبل باشد، سندش چنین است: «شیخ طوسی از هلال بن محمد بن جعفر حفار روایت کرده که گفت، خبر داد مرا ابوالقاسم اسماعیل بن علی بن دعبلی و گفت، حدیث کرد مرا پدرم ابوالحسن علی بن علی بن دعبل بن رزین بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن ورقاء برادر دعبل بن علی

ص: 79

خزاعی در بغداد در سال 272 و گفت، حدیث کرد ما را آقای من ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام در طوس در سال 198 که در آن سال که می خواستم از راه بصره خدمت آن حضرت مشرف شوم و اتفاقاً با عبدالرحمن بن مهدی، در حالی که مریض بود برخوردم و چند روزی نزد او ماندم و عبدالرحمن بن مهدی فوت شد و ما بر جنازه او حاضر بودیم که اسماعیل بن جعفر نمازش را خواند. پس از آن من و برادرم دعبل به سوی آقایمان امام رضا علیه السّلام رهسپار شدیم و تا آخر سال 200 نزد آن حضرت ماندیم. بعد از آنکه آقایم امام رضا علیه السّلام برادرم دعبل را پیراهن پشمینه ای سبز که با ابریشم بافته شده بود و انگشتر نقره ای عقیق و پول هایی که سکه آن حضرت در آن خورده بود، هدیه داد، برای برادرم فرمود: ای دعبل ! به سوی شهر قم برو که در آن جا فایده می بری و این پیراهن را نگه داری کن که در آن هزار رکعت نماز خواندم و هزار ختم قرآن نمودم. پس حدیث کرد ما را در حالی که برای ما املا می گفت در ماه رجب سال 198 و فرمود: حدیث کرد پدرم موسی بن جعفر از پدرانش علیهم السّلام.»

هر روایتی که در آن مجاشعی باشد، پس سندش چنین است: «شیخ طوسی گفت: گروهی خبر داد ما را از ابی مفضل شیبانی و گفت، حدیث کرد ما را فضل بن محمد بن مسیب ابو محمد شعرانی بیهقی در گرگان و گفت، حدیث کرد ما را هارون بن عمرو بن عبدالعزیز بن محمد ابو موسی مجاشعی و گفت، حدیث کرد ما را محمد بن جعفر بن محمد و گفت، حدیث کرد ما را پدرم ابو عبدالله علیه السّلام و گفت، مجاشعی حدیث کرد ما را امام رضا علیه السّلام از پدرش موسی، از پدرش امام جعفر بن محمد، از پدرانش، از علی علیه السّلام.»

آن چه هنگام یادآوری اخبار مستطرفات «سرائر» در کتاب «مسائل» ذکر کرده ام، اشاره به آن چیزی است که آن را ابن ادریس رحمه الله نقل کرده، وقتی که ابن ادریس گفت: «و از آن جمله چیزی هایی که ما آن را گلچین کرده ایم، از کتاب «مسائل الرجال» و مکاتبات با آقای ما ابوالحسن علی بن محمد هادی علیه السّلام و جواب هایی آن حضرت به روایت ابو عبدالله احمد بن محمد بن عبدالله بن حسن بن عیاش جوهری و روایت عبدالله بن جعفر حمیری رحمهم الله است.»

هر روایتی که در آن نوادر راوندی به اسنادش باشد، پس سندش را آن طوری که سید امام ضیاءالدین سردار پیشوایان، شمس اسلام، تاج علویین، صاحب دو فخر، زینت آل رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم، ابوالرضا فضل الله بن علی بن عبیدالله حسنی راوندی - خدا زیبایی اش را حفظ نموده و فضلش را دایم بدارد - به ما خبر داده، نقل کردم که ایشان گفت: «خبر داد مرا امام شهید صاحب محاسن عبدالواحد بن اسماعیل بن احمد رویانی در اجازه نامه ای که برایم داد و در حالی که شنیدم گفت، خبر داد شیخ ابو عبدالله محمد بن حسن تمیمی بکری در اجازه نامه یا از وی شنیدم که گفت، حدیث کرد ما را ابو محمد سهل بن احمد دیباجی و گفت، حدیث کرد ما را ابوعلی محمد بن محمد بن اشعث کوفی و گفت، حدیث کرد ما را موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب علیه السّلام و گفت، حدیث کرد ما را پدرم اسماعیل بن موسی از پدرش موسی، از جدش جعفر بن محمد صادق، از پدرش، از جدش علی بن حسین، از پدرش علی بن ابوطالب علیه السّلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم.»

مؤلف: کتاب «بحار الانوار» با سندهای دیگر نیز از کتاب های رجالی نقل شده است که ان شاءالله آنها را در جلد آخر می آورم.

هر روایتی که در کتاب «قصص الأنبیاء» از طریق شیخ صدوق رحمه الله آمده است، پس سندش چنین است که صدوق آن را در جاهای مختلف و از راویان متعدد ذکر نموده که به قرار زیر است:

1) گفت خبر داد مرا شیخ علی بن عبدالصمد نیشابوری از پدرش، از سید ابوالبرکات علی بن حسین خوزی، از صدوق رحمه الله.

2) سید ابوالحرب مجتبی بن داعی حسینی از دوریستی، از پدرش، از صدوق.

3) سید ابوالصمصام ذوالفقار بن احمد بن معبد حسینی از شیخ ابی جعفر طوسی، از مفید، از صدوق.

4) سید ابوالبرکات محمد بن اسماعیل از علی بن عبدالصمد، از سید ابوالبرکات خوزی.

5) سید ابوالقاسم بن کمح از دوریستی، از مفید، از صدوق.

6) استاد ابو جعفر محمد بن مرزبان از دوریستی، از پدرش، از صدوق.

7) ادیب ابو عبدالله حسین مؤدب قمی از دوریستی، از پدرش، از صدوق.

8) ابو سعدالحسن بن علی و شیخ ابوالقاسم حسن بن محمد حدیقی از جعفر بن محمد بن عباس، از پدرش، از صدوق.

9) ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی از جعفر دوریستی، از مفید، از صدوق.

10) شیخ ابو حسین احمد بن محمد بن علی بن محمد از جعفر بن احمد، از صدوق.

11) از هبهاللّه ابن دعویدار، از ابی عبدالله دوریستی، از جعفر بن احمد مریسی، از صدوق.

12) سید علی بن ابوطالب سلیقی، از جعفر بن محمد بن عباس، از پدرش، از صدوق.

13) ابوالسعادات هبهالله بن علی شجری، از جعفر بن محمد بن عباس، از پدرش، از صدوق.

14) شیخ ابومحاسن مسعود بن علی بن محمد، از علی بن عبدالصمد، از علی بن الحسین، از صدوق.

15) گروهی که از آن جمله برادران محمد و علی، پسران علی بن عبدالصمد، از پدرشان، از سید ابوالبرکات علی بن حسین حسینی، از صدوق.

هر خبری که از کتاب صفین نقل شده باشد، در اوّل کتاب و وسط آن و در جاهای مختلف سندش را چنین یافتم:

«خبر داد ما را شیخ حافظ، شیخ اسلام، ابوالبرکات عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی و گفت، خبر داد ما را شیخ ابوالحسین مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی در ماه ربیع الثانی 484، درحالی که کتاب را بر وی می خواندم و

گفت، خبر داد ما را ابویعلی احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر بن وکیل در ماه رجب سال 438، در حالی که کتاب برایش می خواندم و حدیث می شنیدم که گفت، خبر داد مرا ابوالحسن محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت صیرفی در حالی که کتاب برایش می خواندم و من از او حدیث می شنیدم که گفت، خبر داد مرا علی بن محمد بن عقبه بن ولید بن همام بن عبدالله در سال 340 در حالی که کتاب برایش می خواندم و گفت، خبر داد مرا ابوالحسن محمد بن سلیمان بن ربیع بن هشام هندی خزاز و گفت، خبر داد مرا ابوالفضل نصر بن مزاحم تمیمی.»

و شاید سند این حدیث از اسناد اهل سنت باشد، چون آنها نیز سند خود را به وی می رسانند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه احادیث زیادی را از ایشان نقل نموده و گفته است که وی شخصاً ثابت و صحیح النقل است و متهم به هواپرستی و دغل بازی نیست و از رجال اصحاب حدیث هست.

و در «کتاب الفتن» بیشترین اخبار ابن ابی الحدید را از شرح نهج البلاغه وی استخراج نموده ام تا دلیل و حجّت بر اهل سنت باشد.

و اما سندهای اصحاب ما به سوی ایشان در کتاب های رجال مذکور است که در پشت کتاب «المقتضب» یافتم که متن آن را می آورم: «خبر داد مرا به آن شیخ امام عالم نجم الدین ابو محمد عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی، از جدش محمد بن موسی بن جعفر، از جدش جعفر بن محمد بن احمد بن عیاش دوریستی، از حسن بن محمد بن اسماعیل بن اشناس بزاز، از کتابی که تصنیف وی بود، ابی عبدالله احمد بن محمد بن عیاش.»

و در مقدمه «کتاب ابن خشاب» چنین آمده است: «خبر داد ما را سید عالم فقیه، صفی الدین ابو جعفر محمد بن معد موسوی در دهه آخر از ماه صفر سال 616 و گفت، خبر داد مرا در مدینه منوره جلوی دروازه دوّاب در آخر روز پنج شنبه هشتم ماه صفر آن سال، عالم جلیل، زین الدین ابوالعزّ احمد بن ابی مظفر محمد بن عبدالله بن محمد بن جعفر در حالی که کتاب را برایش می خواندم و در آن کتاب چنین خواندم و گفت، خبر داد مرا شیخ، امام، عالم اوحد، حجه الاسلام، ابو محمد عبدالله بن احمد بن احمد بن احمد بن خشاب و گفت: در روز شنبه بیست و پنجم

محرم سال 531 بر شیخ ابو منصور محمد بن عبدالملک بن حسن مقری از اصل آن کتاب که نسخه آن به خط عمویش ابوالفضل احمد بن حسن بود، خواندم که ایشان از عمویش احادیث آن کتاب را شنیده بود، و در آن کتاب به خط عمویش چنین آمده بود: در روز جمعه شانزدهم شعبان سال 484 شما را خبر داد ابوالفضل احمد بن حسن.

پس در آن کتاب خواندم که گفت: خبر داد مرا ابوعلی حسن بن حسین بن عباس بن فضل در حالی که کتاب را برایش می خواندم و من از ایشان استماع می کردم، در ماه رجب سال 428 و گفت، خبر داد مرا احمد بن نصر بن عبدالله بن فتح زارع نهروان در آنجا، در حالی که کتاب را بر وی می خواندم و من نیز از وی استماع می کردم در سال 365 و گفت، حدیث کرد ما را حرب بن احمد مؤدب و گفت، حدیث کرد ما را حسن بن محمد عمی بصری از پدرش و گفت، حدیث کرد ما را محمد بن حسین از محمد بن سنان از ابن مسکان، از ابو بصیر، از ابو عبدالله علیه السّلام.» پس سند را از حرب بن محمد اعاده می کند.

ذکر مفردات مشترک

- «ابان»: بن عثمان

- «احمد همدانی»: احمد بن محمد بن سعید بن عقده همدانی کوفی حافظ است که از آن ما به بن عقده تعبیر می کنیم و گاهی به احمد کوفی.

- «احمد بن ولید»: بن محمد بن حسن بن ولید است.

- «اسحاق»: اسحاق بن عمار است.

- «ایوب»: ابن نوح است که ما از او به ابن نوح تعبیر می کنیم.

- «تمیم قرشی»: وی تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی استاد صدوق است.

- «ثعلبه» : بن میمون است.

- «جعفر کوفی»: بن محمّد است.

- «جمیل»: بن دراج است.

- «حسین عن اخیه عن ابیه»: حسین از برادرش، از پدرشان حسین بن سیف بن عمیره، از برادرش علی، از پدرش سیف است.

ص: 84

- «حفص»: بن غیاث قاضی است.

- «حمدان»: حمدان بن سلیمان نیشابوری است که ابن قتیبه از وی روایت می کند.

- «حمزه علوی»: حمزه علوی بن محمد بن احمد علوی است.

- «حمویه»: ابو عبدالله حمویه بن علی بن حمویه نضری گفت: شیخ رحمه الله خبر داد ما را در حالی که کتاب را بر وی در بغداد، در خانه غضائری روز شنبه پانزدهم ماه ذی القعده سال 413 می خواندم.

- «حنان»: آن ابن سدیر است.

- «درست»: ابن ابی منصور واسطی است.

- «ریان»: ابن صلت است.

- «سعد»: ابن عبدالله است.

- «سماعه»: ابن مهران است.

- «سهل»: ابن زیاد است.

- «صفوان»: ابن یحیی است.

- «عبدالاعلی»: غلام آل سام است.

- «علاء از محمد»: هر دو ابن رزین و ابن مسلم هستند.

- «علان»: علی بن محمد معروف بعلان است.

- «علی از پدرش»: علی بن ابراهیم بن هاشم است.

- «فرات»: فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی و غالباً بعد از ابن سعید هاشمی ذکر می شود.

- «فضل»: ابن شاذان است.

- «قاسم از جدش»: قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد است.

- «محمد حمیری»: ابن عبدالله بن جعفر است.

- «محمد بن عامر»: محمد بن حسین بن محمد بن عامر است.

- «محمد عطار»: ابن یحیی است.

- «مظفر علوی»: ابوطالب مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی است.

- «معمر»: ابن یحیی است.

ص: 85

- «هارون»: ابن مسلم است.

- «یونس»: ابن عبدالرحمن است.

- «آدمی»: سهل بن زیاد است.

- «ازدی»: محمد بن زیاد است و گاهی بر بکر بن محمّد اطلاق می شود.

- «اسدی»: ابو حسین محمد بن جعفر اسدی است و گاهی از آن به محمد اسدی تعبیر می شود.

- «و اسدی در اول سند صدوق»: محمد بن احمد بن علی بن اسد اسدی است.

- «اشعری»: محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری است.

- «اشنانی»: ابو عبدالله حسین بن محمد اشنانی رازی عادل است که صدوق گفت خبر داد ما را در بلخ.

- «اصفهانی»: قاسم بن محمّد است.

- «اصم»: عبدالله بن عبدالرحمن است.

- «انصاری»: احمد بن علی انصاری است.

- «اهوازی»: حسین بن سعید است.

- «بجلی»: موسی بن قاسم است.

- «برقی»: احمد بن محمد بن خالد است.

- «برمکی»: محمد بن اسماعیل است.

- «بیهقی»: ابوعلی حسین بن احمد است.

- «بزنطی»: احمد بن محمد بن ابی نصر است.

- «بطائنی»: علی بن ابی حمزه است.

- «تفلیسی»: شریف بن سابق است.

- «تمار»: ابو طیب حسین بن علی استاد مفید است.

- «ثقفی»: ابراهیم بن محمّد است.

- «ثمالی»: ابو حمزه ثابت بن دینار است.

- «جامورانی»: ابو عبدالله محمد بن احمد رازی است.

- «جعابی»: ابوبکر محمد بن عمر است.

ص: 86

- «جعفری»: سلیمان بن جعفر است.

- «جلودی»: عبد العزیز بن یحیی بصری است.

- «جوهری»: محمد بن زکریا است.

- «حافظ»: محمد بن عمر حافظ بغدادی استاد صدوق است.

- «حجال»: عبدالله بن محمد الحذاء آن ابو عبیده زیاد بن عیسی است.

- «حفار»: ابوالفتح هلال بن محمد بن جعفر بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب علیه السّلام است.

- «حمیری»: عبدالله بن جعفر بن جامع است.

- «خزاز»: ابو ایوب ابراهیم بن عیسی است.

- «خشاب»: حسن بن موسی است.

- «دقاق»: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق استاد صدوق است.

- «دهقان»: عبیدالله بن عبدالله است.

- «رزاز»: ابو جعفر محمد بن عمرو بختری است.

- «رقی»: داود بن کثیر است.

- «رویانی»: عبیدالله بن موسی است.

- «زعفرانی»: ابو جعفر محمد بن علی بن عبدالکریم است.

- «ساباطی»: عمار بن موسی است.

- «سابری»: ابو عبدالله علی بن محمّد است.

- «سعدآبادی»: علی بن حسین است.

- «سکری»: حسن بن علی است.

- «سمندی»: فضل بن ابوقره است.

- «سندی»: ابن محمّد است.

- «سکونی»: اسماعیل بن ابو زیاد است.

- «سنانی»: محمد بن احمد است.

- «صائغ»: عبدالله بن محمّد است.

- «صفار»: محمد بن حسن است.

- «صوفی»: محمد بن هارون است که صدوق از او با واسطه روایت می کند.

- «صولی»: محمد بن یحیی است.

- «صیقل»: منصور بن ولید است.

- «ضبی»: عباس بن بکار است.

- «طاطری»: علی بن حسن است.

- «طالقانی»: محمد بن ابراهیم بن اسحاق استاد صدوق است.

- «طیار»: حمزه بن محمّد است.

- «طیالسی»: محمد بن خالد است.

- «عجلی»: احمد بن محمد بن هیثم است که ما از آن به ابن هیثم تعبیر می کنیم.

- «عسکری»: حسن بن عبدالله بن سعید استاد صدوق است.

- «عطار»: احمد بن محمد بن یحیی است.

- «علوی»: حمزه بن قاسم است که صدوق با واسطه از وی روایت می کند.

- «عیاشی»: محمد بن مسعود است.

- «غضائری»: حسین بن عبیدالله استاد شیخ است.

- «فارسی»: حسن بن ابوالحسین است.

- «فامی»: احمد بن هارون استاد صدوق است.

- «فحام»: ابومحمد حسن بن محمد بن یحیی فحام سرمرائی استاد شیخ و زمانی که بعد از آن کلمه «عن عمه» بیاید، یعنی آن عمر بن یحیی است.

- «فراء»: داود بن سلیمان است.

- «فزاری»: جعفر بن محمد بن مالک است.

- «قاسانی»: علی بن محمّد است.

- «قداح»: عبدالله بن میمون است.

- «قطان»: احمد بن حسن است.

- «قندی»: زیاد بن مروان است.

- «کاتب»: علی بن محمد استاد مفید است.

- «کمیدانی»: علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر است.

- «کنانی»: ابوالصباح ابراهیم بن نعیم است.

ص: 88

- «کوفی»: محمد بن علی صیرفی ابو سمینه است که من از آن به ابو سمینه لؤلؤی تعبیر می کنم و آن حسن بن حسین مؤدب، یعنی عبدالله بن حسن است.

- «ماجیلویه»: محمد بن علی است، و «عن عمه» که بعد از آن می آید، محمد بن ابوالقاسم است.

- «محاملی»: ابو شعیب صالح بن خالد است.

- «مراغی»: علی بن خالد استاد مفید است.

- «مرزبانی»: محمد بن عمران استاد مفید است.

- «مسمعی»: محمد بن عبدالله است.

- «مغازی»: محمد بن احمد بن ابراهیم است.

- «مفسر»: محمد بن قاسم است.

- «مکتب»: حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام است.

- «منصوری»: ابوالحسن محمد بن احمد هاشمی منصوری سرمرائی است و اگر بعد از «عن عم ابیه» بیاید، ابو موسی عیسی بن احمد بن عیسی بن منصور است.

- «منقری»: سلیمان بن داود است.

- «میثمی»: احمد بن الحسن است.

- «نخعی»: موسی بن عمران است.

- «نقاش»: محمد بن بکران است.

- «نوفلی»: حسین بن یزید است.

- «نهاوندی»: ابراهیم بن اسحاق است.

- «نهدی»: هیثم بن ابی مسروق است.

- «وراق»: علی بن عبدالله است.

- «وشاء»: حسن بن علی بن بنت الیاس هروی یعنی عبدالسلام بن صالح ابوصلت است.

- «همدانی»: احمد بن زیاد بن جعفر استاد صدوق است.

- «یقطینی»: محمد بن عیسی بن عبید است.

- «ابو جمیله»: مفضل بن صالح است.

- «ابوالجوزاء»: منبه بن عبدالله است.

- «ابوالحسین»: محمد بن محمد بن بکر هذلی بعد حمویه است.

- «ابوالحسین بعد ابن مخلد»: عمر بن حسن بن علی بن مالک شیبانی قاضی است.

- «ابو خلیفه»: فضل بن حباب جمحی بعد ابوالحسین است.

- «ابو ذکوان»: قاسم بن اسماعیل است.

- «ابو عمرو»: در سند امالی شیخ طوسی آن عبدالواحد بن محمد بن عبدالله بن مهدی است، گفت رحبه بن مهدی خبر داد مرا سال 416 در خانه اش در بغداد در دروازه زعفرانی.

- «ابوالمفضل»: محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی است.

- «ابوالقاسم الدعبلی»: اسماعیل بن علی بن علی الدعبلی است که حفار از وی روایت می کند.

- «بن ابان»: حسین بن حسن بن ابان است.

- «بن ابی حمزه»: علی است.

- «بن ابی الخطاب»: محمد بن حسین بن ابوالخطاب است.

- «بن ابی عثمان»: حسن بن علی بن ابو عثمان است.

- «بن ابی العلاء»: حسین است.

- «بن ابی عمیر»: محمّد است.

- «بن ابی المقدام»: عمرو است.

- «بن ابی نجران»: عبدالرحمن است.

- «بن ادریس»: حسین بن احمد بن ادریس است.

- «بن اسباط»: علی است، و «عن عمه» بعد از یعقوب بن سالم احمر است.

- «بن اشیم»: علی بن احمد بن اشیم است.

- «بن اورمه»: محمّد است.

- «بن بزیع»: محمد بن اسماعیل است.

- «بن بشران»: ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله بن بشران معدل است، شیخ طوسی گوید: وی در ماه رجب سال 412 در خانه اش در بغداد به من خبر داد.

- «ابن بشار»: جعفر بن محمد بن بشار است.

- «بن بشیر»: جعفر است.

- «بن بندار»: محمد بن جعفر بن بندار فرغانی است.

- «ابن البطائنی»: حسن بن علی بن ابو حمزه است.

- «بن بهلول»: تمیم است که ابن حبیب از وی روایت می کند.

- «بن تغلب»: ابان است.

- «بن جبله»: عبدالله است.

- «بن جبیر»: سعید است.

- «بن حازم»: منصور است.

- «ابن حبیب»: بکر بن عبدالله بن حبیب است.

- «بن الحجاج»: عبدالرحمن است.

- «بن حشیش»: محمد بن علی بن حشیش استاد شیخ است.

- «ابن حکیم»: معاویه است.

- «بن الحمامی»: ابوالحسن علی بن احمد بن عمر بن حفص مقری است.

- «ابن حمید»: عاصم است.

- «بن خالد»: سلیمان است و آن که از امام رضا علیه السّلام روایت می کند، حسین صیرفی است.

- «ابن زکریا القطان»: احمد بن یحیی بن زکریا است.

- «بن زیاد»: مسعده است.

- «بن سعید هاشمی»: حسن بن محمد بن سعید استاد صدوق است.

- «ابن السماک»: ابو عمرو عثمان بن عبدالله بن یزید دقاق است.

- «بن سیابه»: عبدالرحمن است.

- «بن شاذویه المؤدب»: علی بن شاذویه است.

- «بن شمون»: محمد بن حسن بن شمون است.

- «بن صدقه»: مسعده است.

- «بن صلت»: احمد بن هارون بن صلت اهوازی است.

-«ابن صهیب»: عبدالله است.

- «بن طریف»: سعد است.

ص: 91

- «بن ظبیان»: یونس است.

- «بن عامر»: حسین بن محمد بن عامر و «عن عمه» بعد از آن، عبدالله بن عامر است.

- «بن عبدالحمید»: ابراهیم است.

- «بن عبدوس»: عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار است.

- «بن عصام»: محمد بن محمد بن عصام کلینی است.

- «ابن عطیه»: مالک است.

- «بن عقده»: احمد بن محمد بن سعید است که گذشت.

- «ابن عماره»: جعفر بن محمد بن عماره است.

- «بن عمیره»: سیف است.

- «ابن عیاشی»: جعفر بن محمد بن مسعود است.

- «بن عیسی»: احمد بن عیسی است.

- «بن عیینه»: سفیان است.

- «بن غزوان»: محمد بن سعید بن غزوان است.

- «بن فرقد»: یزید است.

- «ابن فضال»: حسن بن علی بن فضال است.

- «بن فضل هاشمی»: اسماعیل است.

- «بن قتیبه»: علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری است.

- «ابن قولویه»: جعفر بن محمد بن قولویه است.

- «بن قیس»: محمّد است.

- «بن کلوب»: غیاث است.

- «ابن المتوکل»: محمد بن موسی بن متوکل است.

- «بن متیل»: حسن بن متیل دقاق است.

- «بن محبوب»: حسن است.

- «بن مخلد»: ابوالحسن محمد بن محمد بن مخلد. شیخ گفت: خبر داد مرا در ماه ذی الحجه سال 417، در حالی که کتاب را بر او قرائت می کردم.

- «ابن مراد»: اسماعیل است.

ص: 92

- «بن مسرور»: جعفر بن محمد بن مسرور است.

- «بن مسکان»: عبدالله است.

- «بن معبد»: علی است.

- «بن معروف»: عباس است.

- «بن مقبره»: علی بن محمد بن حسن استاد صدوق است.

- «ابن مغیره»: عبدالله است.

- «بن موسی»: علی بن احمد بن موسی استاد صدوق است.

- «ابن مهتدی»: حسن بن حسین بن عبدالعزیز بن مهتدی است.

- «ابن مهران»: اسماعیل است.

- «بن مهرویه»: علی بن مهرویه قزوینی است.

- «ابن مهزیار»: علی است.

- «بن میمون»: عبدالله که بعضی موقع از او به قداح تعبیر می کنم.

- «ابن ناتانه»: حسین بن ابراهیم بن ناتانه است.

- «بن نباته»: اصبغ بن نوح ایوب است.

- «بن الولید»: محمد بن حسن بن ولید است.

- «بن هاشم»: ابراهیم پدر علی است.

- «بن همام»: اسماعیل است که کنیه اش ابا همام می باشد.

- «بن یزید»: یعقوب است.

ابن شهر آشوب در مناقب گوید: «بعد از آنکه اهل علم و دین اجازه شنیدن، قرائت، کتابت و مناوله را به من دادند، تا جایی که روایت من از آنان صحیح بوده و می توانم بگویم به من حدیث گفته یا خبر داده یا روایت کرده یا شنیده ام، در پی اجازه فوق بود که کتاب مناقب را تألیف نمودم.»

«اسناد کتاب های اهل سنت»

طریق اهل سنت به بخاری: از طریق زیر صحیح است: «از ابو عبدالله محمد بن فضل صاعدی فراوی و از ابو عثمان سعید بن عبدالله عیار معلوکی و از جنازی همه از ابو میثم کشمیفی، از ابو عبدالله محمد فربری، از محمد بن اسماعیل بن مغیره بخاری، و از ابو الوقت عبدالاول بن عیسی سنجری، از داودی، از سرخسی، از فربدی، از بخاری.»

طریق ما به مسلم چنین است: «از فراوی، از ابوالحسین عبدالغافر فارسی نیشابوری، از ابو احمد محمد بن عمرویه جلودی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد فقیه، از ابوالحسین مسلم بن حجاج نیشابوری.»

اسناد ترمذی چنین است: «از ابو سعید محمد بن احمد صفار اصفهانی، از ابو قاسم خزاعی، از ابو سعید بن کلیب شاشی، از ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره ترمذی.

اسناد دارقطنی چنین است: »از ابوبکر محمد بن علی بن یاسر جیانی، از منصوری، از ابوالحسن مهرابی، از ابوالحسن علی بن مهدی دارقطنی.

اسناد «معرفه اصول الحدیث» چنین است: از عبدالطیف بن ابو سعد بغدادی اصفهانی، از ابوعلی حداد، از حاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری ابن ربیع.

اسناد «الموطا» چنین است: «از قازبی و ازمعی، از یحیی بن یحیی، از طریق محمد بن حسن، از مالک بن انس اصبحی.»

اسناد «مسند ابو حنیفه» چنین است: «از ابوالقاسم بن صفوان موصلی، از احمد بن طوق، از نصر بن مرخی، از ابوالقاسم شاهد عدل.»

اسناد «مسند شافعی» چنین است: «از جیانی، از ابوالقاسم صوفی، از محمد بن علی ساوی، از ابو عباس اصم، از ربیع، از محمد بن ادریس شافعی.»

اسناد «مسند احمد» و «فضائل» چنین است: «از ابو سعد بن عبدالله دجاجی، از حسن بن علی المذهب، از ابوبکر بن مالک قطیفی، از عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل، از پدرش.

اسناد «مسند ابویعلی» چنین است: «از ابوالقاسم شحامی، از ابو سعید کنجرودی، از ابو عمرو جبری، از ابویعلی احمد مثنی موصلی.»

اسناد «تاریخ» خطیب چنین است: «از عبدالرحمن بن بهریق قزاز بغدادی، از خطیب ابوبکر ثابت بغدادی.

اسناد «تاریخ» نسوی چنین است: «از ابو عبدالله مالکی، از محمد بن حسین بن فضل قطان، از درستویه نخعی، از یعقوب بن سفیان نسوی.»

اسناد طبری چنین است: «از قطیفی، از ابو عبدالرحمن سلمی، از عمرو بن محمد به اسنادش از محمد بن جریر بن برید طبری و این اسناد تاریخ ابوالحسن احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، اسناد تاریخ علی بن مجاهد، از قطیفی، از سلمی، از ابوالحسن علی بن محمد دلویه قنطری، از مامون بن احمد از عبدالرحمن بن محمد دجاج، از ابن جریح، از ابن مجاهد.»

اسناد دو کتاب «تاریخ» ابوعلی حسن بیهقی سلامی و ابوعلی مسکویه چنین است: «از ابو منصور محمد بن حفده عطاری طوسی، از خطیب ابو زکریا تبریزی با اسناد خودش به آنها.»

ص: 95

اسناد دو کتاب «المبتدأ» تألیف وهب بن منبه یمانی و ابو حذیفه چنین است: «قطیفی از ثعلبی، از محمد بن حسن ازهری، از حسن بن محمد عبدی، از عبدالمنعم بن ادریس، از آن دو روایت کرد.»

اسناد «اغانی» چنین است: «از فصیحی، از عبدالقاهر جرجانی، از عبدالله بن حامد، از محمد بن محمد، از علی بن عبدالعزیز یمانی، از ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی و این اسناد فتوح اعثم کوفی است.»

اسناد «سنن سجستانی» چنین است: «از ابوالحسن انبوسی، از ابوالعباس ابوعلی تستری، از هاشمی، از لؤلؤی، از ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی.»

اسناد «سنن اللالکائی» چنین است: «از ابوبکر احمد بن علی طرثیثی، از ابوالقاسم هبه الله بن حسین طبری لالکائی.»

اسناد «سنن ابن ماجه» چنین است: «از ابن ناظر بغدادی، از مقری قزوینی، از ابن طلحه بن منذر، از ابوالحسن قطان، از ابو عبدالله برقی، از ابوالقاسم بن احمد خزاعی، از هیثم بن کلیب شاشی، از ابو عیسی ترمذی و این اسناد شرف المصطفی از ابو سعید خرگوشی است.»

اسناد «حلیه الأولیاء» چنین است: «از عبداللطیف اصفهانی، از ابوعلی حداد، از ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی.»

اسناد «احیاء علوم الدین» چنین است: «از احمد غزالی، از برادرش ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی.»

اسناد «العقد» چنین است: «از محمد بن منصور سرخسی، از کسی که آن را از ابوعبد ربه اندلسی روایت کرده است.»

اسناد «فضائل سمعانی» چنین است: «از شهرآشوب بن ابو نصر بن ابوجیش سروی پدر بزرگم، از ابو مظفر عبدالملک سمعانی.»

اسناد «فضائل بن شاهین» چنین است: «از ابو عمرو صوفی، از قاضی ابو محمد مزیدی، از ابو حفص عمر بن شاهین مروزی.»

اسناد «فضائل زعفرانی» چنین است: «از یوسف بن آدم مراغی با سلسله سند تا محمد بن صباح زعفرانی می رسد.»

ص: 96

اسناد «فضائل عکبری» چنین است: «از ابو منصور ماشاده اصفهانی، از استادانش، از عبدالملک بن عیسی عکبری.»

اسناد «مناقب ابن شاهین» چنین است: «از منتهی ابن ابو زید بن کیابکی جبنی جرجانی، از سید جلیل القدر مرتضی موسوی، از مصنف.»

اسناد «مناقب ابن مردویه» چنین است: «از ادیب ابوالعلاء، از پدرش ابوالفضل حسن بن زید، از ابوبکر بن مردویه اصفهانی.»

اسناد «امالی حاکم» چنین است: «از مهدی بن ابو حرب حسنی جرجانی، از حاکم نیشابوری.»

اسناد «مجموع» ابن عقده ابوالعباس احمد بن محمد و «معجم» ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی از طریق روایت من چنین است: «از ابوالعلاء عطار همدانی به اسناد ایشان از آن دو نفر.»

اسناد «الوسیط» و کتاب «اسباب النزول» چنین است: «از ابوالفضائل محمد یهینی، از ابوالحسن علی بن احمد واحدی.»

اسناد «معرفه الصحابه» چنین است: «از عبداللطیف بغدادی، از پدرش ابو سعید، از ابو یحیی بن منده، از پدرش.»

اسناد «دلائل النبوه» و «الجامع» چنین است: «از حسین بن عبدالله مروزی، از ابوالنصر عاصمی، از ابوالعباس بغوی، از ابوبکر احمد بن حسین بیهقی.»

اسناد «احادیث علی بن احمد جوهری» و «احادیث شعبه بن حجاج» چنین است: «از محمد بغوی، از جراحی، از محبوی، از ابو عیسی، از کسی که حدیث را از آن دو نفر روایت کرده است.»

اسناد «المغازی» چنین است: «از کرمانی، از ابوالحسن قدوسی، از حسین بن صدیق زورعنجی، از محمد بن اسحاق واقدی.»

اسناد «البیان و التبیین» و «الغره و الفتیا» چنین است: «از کرمانی، از ابو سهل انماطی، از احمد بن محمد، از ابو عبدالله بن محمد خازن، از علی بن موسی قمی، از عمرو بن بحر جاحظ.»

ص: 97

اسناد «غریب القرآن» چنین است: «از قطیفی، از پدرش، از ابوبکر محمد بن عزیز عزیزی سجستانی.»

اسناد «شوف عروس» چنین است: «از قاضی، از ابو عبدالله دامغانی.»

اسناد «عیون المجالس» چنین است: «از قطیفی، از ابو عبدالله طاهر بن محمد بن احمد خریلوی.»

اسناد «المعارف» و «عیون الأخبار» و «غریب الحدیث» و «غریب القرآن» چنین است: «از کرمانی، از پدرش، از پدر بزرگش، از محمد بن یعقوب، از ابوبکر مالکی، از عبدالله بن مسلم بن قتیبه.»

اسناد «غریب الحدیث» چنین است: «از قطیفی، از سلمی، از ابو محمد دعلج، از ابو عبیدالقاسم بن سلام و این اسناد «الکامل» ابوالعباس مبرد است.»

اسناد «نزهه القلوب» چنین است: «از قطیفی و شهرآشوب پدر بزرگ هر دو از ابو اسحاق ثعلبی.»

اسناد «اعلام النبوه» چنین است: «از عمر بن حمزه علوی کوفی، از کسی که از وی روایت نموده از قاضی ابوالحسن ماوردی.»

اسناد «الإبانه» و کتاب «اللوامع» چنین است: «از مهدی بن ابو حرب حسنی، از ابو سعید احمد بن عبدالملک خرگوشی.»

اسناد «دلائل النبوه» و کتاب «جوامع الکلم» چنین است: «از عبدالعزیز، از احمد حلوانی، از ابوالحسن بن محمد فارسی، از ابوبکر محمد بن علی بن اسماعیل قفال شاشی.»

اسناد «نزهه الأبصار» چنین است: «از شهرآشوب، از قاضی ابومحاسن رویانی، از ابوالحسن علی بن مهدی مامطیری.»

اسناد «المحاضرات من باب المفردات» چنین است: «از هیثم شاشی، از قاضی، از بزی، از ابوبکر بن علی خزاعی، از ابوالقاسم راغب اصفهانی.

اسناد «الإبانه» چنین است: «از الفزاری، از ابو عبدالله جوهری، از قطیفی، از عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدرش، از ابو عبدالله محمد بن

بطه عکبری.»

ص: 98

اسناد «قوت القلوب» چنین است: «از قطیفی، از پدرش، از ابوالقاسم حسن بن محمد، از ابو یعقوب یوسف بن منصور سیاری.»

اسناد «الترغیب و الترهیب» چنین است: «از ابوالعباس احمد اصفهانی، از ابوالقاسم اصفهانی.»

اسناد «کتاب ابوالحسن مدائنی» چنین است: «از قطیفی، از ابوبکر محمد بن عمر بن حمدان، از ابراهیم بن محمد بن سعید نحوی.»

اسناد «الدارمی» و «اعتقاد اهل السنه» چنین است: از ابو حامد محمد بن محمد، از زید بن حمدان منوچهری، از علی بن عبدالعزیز اشنهی و حدیث کرد ما را محمود بن عمر زمخشری به کتاب «الکشاف» و «الفائق» و «ربیع الأبرار» و خبر داد مرا کباشین و نمیر شهردار دیلمی به «الفردوس» و «زاد المسافر» و مکاتبه کرد با من موفق بن احمد مکی خطیب خوارزم به «الاربعین» و روایت کرد برای من قاضی ابوالسعادات «الفضائل» را و مناوله کرد مرا ابو عبدالله محمد بن احمد نطنزی «الخصائص العلویه» را و اجازه داد برایم ابوبکر محمد بن مؤمن شیرازی روایت کتاب «ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام» و بسیاری اوقات ابوالغرین کلاش عکبری و ابوالحسن عاصمی خوارزمی و یحیی بن سعدون قرطی و امثال ایشان به سوی من سند داد.»

اما سندهای کتاب های تفسیری و معانی که آنها را در کتاب «الأسباب النزول» ذکر کرده ام و کتاب های تفسیری عبارتند: از تفسیر بصری، طبری، قشیری، زمخشری، جبائی، طائی، سدی، واقدی، واحدی، ماوردی، کلبی، ثعلبی، والبی، قتاده، قرطی، مجاهد، خرگوشی، عطاء بن ریاح، عطاء خراسانی، وکیع، ابن جریح، عکرمه، نقاشی، ابوالعالیه، ضحاک، ابن عیینه، ابو صالح، مقاتل، قطان، سمان، یعقوب بن سفیان، اصم، زجاج، فراء، ابوعبید، ابوالعباس، نجاشی، دمیاطی، عوفی، نهدی، ثمالی، ابن فورک و ابن حبیب.

اسناد کتاب های امامیّه

و اما اسناد کتاب های اصحاب ما؛ پس بسیاری آنها از شیخ ابو جعفر طوسی است که ما را به آن ابوالفضل داعی بن علی حسینی سروی، ابوالرضا فضل الله بن علی حسینی کاشانی، عبدالجلیل بن عیسی بن عبدالوهاب رازی، ابوالفتوح احمد بن حسین بن علی رازی، محمد و علی پسران علی بن عبدالصمد نیشابوری، محمد بن حسن شوهانی، ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی، ابو جعفر محمد بن علی بن حسن حلبی، مسعود بن علی صوابی، حسین بن احمد بن علی بن طحال مقدادی، علی بن شهرآشوب سروی، حدیث کرده اند. پدرم تماماً از دو شیخ بزرگوار صاحب افاده، ابوعلی حسن بن محمد بن حسن طوسی و ابوالوفاء عبدالجبار بن علی مقری رازی از شیخ طوسی حدیث کرده است.

و منتهی بن ابوزید بن کبابکی حسینی گرگانی، محمد بن حسن فتال نیشابوری و پدر بزرگم شهرآشوب نیز از وی به طریق سماع و قرائت و مناوله و اجازه، بسیاری از کتاب ها و روایاتش را نیز به ما حدیث کرد.

اما اسناد کتاب های سید مرتضی و سید رضی و روایات آنها چنین است: از سید ابوالصمصام ذوالفقار بن معبد حسنی مروزی، از ابو عبدالله محمد بن علی حلوانی از آن دو و به روایت خودم از سید منتهی، از پدرش ابوزید و از محمد بن علی فتال فارسی، از پدرش حسن که آن هر دو از مرتضی روایت کرده اند که منتهی و فتال با قرائت پدر آن دو بر وی نیز شنیده است آن چیزی را که ما از قاضی حسن استرآبادی، از ابن معافی بن قدامه، از وی نیز شنیدیم، و آنچه برای ما صحیح است، روایت آن از طریق شیخ ابو جعفر از ایشان است و سید منتهی از پدرش، از سید رضی روایت کرده است.

اما اسناد کتاب های شیخ مفید چنین است: از ابو جعفر و ابوالقاسم فرزندان کمیح، از پدرشان، از ابن براج، از شیخ و از طریق ابو جعفر طوسی ایضا از شیخ مفید.

اما اسناد کتاب های ابو جعفر بن بابویه از محمد و علی، پسران علی بن عبدالصمد، از پدر ایشان، از ابوالبرکات علی بن حسین حسینی خوزی، از ابو جعفر بن بابویه و همچنین است اسناد روایات ابو جعفر طوسی.

اما اسناد کتاب های ابن شاذان، ابن فضال، ابن ولید، ابن حاسر، علی بن ابراهیم، حسن بن حمزه، کلینی، صفوانی، عبدکی، فلکی و غیر ایشان. پس آن بنا بر چیزی است که ابو جعفر طوسی در کتاب فهرست به آن تصریح نموده است.

و فتال به «التنویر فی معانی التفسیر» و به کتاب «روضه الواعظین و بصیره المتعظین» مرا حدیث کرد .

و طبرسی مرا به کتاب «مجمع البیان لعلوم القرآن» و به کتاب «اعلام الوری باعلام الهدی» خبر داد.

و ابوالفتوح روایت کتاب «روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن» را برایم اجازه داد و ابوالحسن بیهقی «حلیه الأشراف» را برایم مناوله کرد و آمُدِی روایت «غرر الحکم» را برایم اجازه داد.

تعداد نسخه های کتاب «احتجاج» طبرسی فراوان است و علماء بر آن توافق نظر دارند و نیازمند تذکر نیست. و نسخه ای که من به خط ابوطالب طبرسی مؤلف احتجاج یافتم، جزئی از کل است و خدا می داند که جز اعتراف به عجز و تقصیر چاره ندارم، چنان که ابوالجوائز گفته:

روایت کردم ولی گویا روایت نکرده ام، چگونه ادعای روایت کنم، در حالی که به آخر نرسیده ام

کارهای ما دارای اهدافی است که پایان می پذیرد، هر چند طولانی باشد، ولی علم نهایت ندارد

و من در این کتاب راه اختصار را برگزیده و فقط متون اخبار را آورده ام و از طولانی کردن و زیاده گویی پرهیز نمودم و نخواستم از ظواهر بر معنای آن استدلال کنم.

اسناد روایات را به دلیل اشاره ام به راویان و طرق اخبار و کتبی که از آنها روایت نقل کرده ام، حذف نمودم، زیرا با توجه به مطلب فوق، اخبار از

مرسل بودن

ص: 101

خارج و ملحق به اخبار مسند می گردد و بعلاوه اینکه شهرت اخبار نیز دلیل حذف اسناد بوده است.

گاهی برخی اخبار در بعضی دیگر تداخل می نمایند و ما روایت مورد نیاز را مختصر یا روایتی را که لفظ آن اندک باشد بر می گزینیم. گاهی برخی اخبار غریب و از ذهن عادی دور است و از جایگاه دوری رسیده یا نامأنوس است که محتاج به تأویل می باشد که این اخبار بر چند دسته اند:

1) برخی موافق قرآنند.

2) برخی را گروه زیادی روایت کرده اند، تا جایی که علم ضروری و لازم العمل گردیده است.

3) آثار بعضی باقی مانده که به صورت دیداری یا شنیداری است.

4) بعضی را شاعران یا شاعران شعرباف و ضعیف به صورت شعر در آورده اند تا آنها را در مجالس بخوانند. در نتیجه مناقب اهل بیت اجماعاً آشکار است و اجماع آنان هم حجت است و مخالفان اهل بیت علیه السّلام نیز به ناچار، زبان به مناقب اهل بیت علیه السّلام گشوده اند و قادر بر انکار نیستند، زیرا راویان و ثقات آنان نیز مناقب اهل بیت را بیان کرده اند. بعلاوه اینکه روایات فضایل اهل بیت، نزد شیعه متواتر است و این خود نوعی معجزه و پندی برای پندگیران است، در نتیجه شیعه در نقل روایات موفق و دشمنان اهل بیت مأیوس و تحت تأثیر شیعه قرار دارند. (به خاطر همان روایاتی را که خود روایت می کنند)، این روایات متواتر، خود دلیل حقانیت مذهب شیعه و حجتی بر مخالفین آنها است که این خود یادآوری بر تذکرپذیران و لطف خداوند است.

پایان گفتار مؤلف کتاب مناقب که ما در اینجا آن را ذکر کردیم.

آنچه که در آغاز تفسیر امام عسکری علیه السّلام آمده، چنین است: شیخ ابوالفضل شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل قمی گفت که بر ما حدیث گفت سید محمد بن شراهتک حسنی جرجانی، از سید ابو جعفر مهتدی بن حارث حسینی مرعشی، از شیخ صدوق ابو عبدالله جعفر بن محمد دوریستی، از پدرش، از شیخ فقیه ابو جفعر محمد بن علی بن بابویه قمی که وی گفت به ما گزارش داد ابوالحسن محمد بن

ص: 102

قاسم استرآبادی خطیب رحمه الله که گفت به من حدیث نمود ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن سیار که هر دو از امامیه اند، گفتند که پدران ما امامی مذهب بودند و در حکومت حسن بن زید علوی که لقب داعی الی الحق داشته و امام زیدیه بود و خیلی به حرف زیدیه گوش می داد و به خاطر سخن چینی آنان مردم را می کشت و از طرفی زیدیه در استر آباد غالب بودند، لذا ما ترسیدیم و با اهل و عیال نزد امام عسکری علیه السّلام رهسپار شدیم.

پس در کاروان سرایی منزل گزیدیم و از امام اجازه ورود خواستیم. وقتی ایشان ما را دیدند، فرمودند: «آفرین بر کسانی که به دامان ما پناه آورده اند! خداوند کوشش شما را پذیرفت، دشمنان شما را کفایت نموده و شما را از ترس آنان در امنیت قرار داد. برگردید که جان و مال شما در امان است.» ما از فرمایش ایشان در شگفت ماندیم، با اینکه شکی در راستگویی آن حضرت نداشتیم، عرض کردیم: «ای امام! چه دستور می فرمایید؟ چه کار کنیم؟ چگونه به شهری که از آنجا فرار کردیم برگردیم، در حالی که حاکم آن شهر به سرعت دنبال ما بوده و عذاب او نیز بر ما شدید خواهد بود؟» حضرت فرمود: دو فرزند خود را نزد من بگذارید تا با آموختن علم نزد من، به شرافت رسند. از سخن چینان نهراسید، همچنین از شکنجه حاکم نترسید که خداوند پشت سخن چینان را به شدت می شکند و آنها را محتاج شفاعت شما نزد حاکمی خواهد کرد که از او گریخته اید.»

ابو یعقوب و ابو حسن می گویند: آنها دستور امام را پذیرفتند و ما را نزد وی گذاشته و خود رفتند. ما نزد امام رفت و آمد داشتیم و امام مانند پدر مهربان و خویشاوندان بسیار نزدیک با ما برخورد می کرد.

روزی به ما فرمود: «وقتی به شما گزارش رسد که خداوند پدران شما را کفایت و دشمنانشان را ذلیل کرد و وعده من به آنها راست بود، من شکر خداوند را در این قرار می دهم که به شما تفسیر قرآن را که مشتمل بر بعضی اخبار آل محمد علیه السّلام است آموختم و به این جهت عظمت و شرافت شما بالا می رود.»

راوی می گوید: ما خوشحال شدیم و عرض کردیم: «ای فرزند رسول خدا! ما حالا بر جمیع علوم قران و معانی آن دست یافته ایم؟» حضرت فرمود: «هرگز

چنین نیست! زیرا امام صادق همین چیزهایی را که به شما آموختم، به یکی از اصحابش آموخت و آن صحابی خوشحال شد و عرض کرد که آیا همه علوم قرآن را آموختم؟ امام فرمود: خیر! قطعاً خیر بسیار و فضیلت زیادی را به دست آوردی، ولی باز هم مقداری بسیار بسیار اندک از علم قرآن است. چنان که خداوند در قرآن مجید فرموده: «قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً»(1) {بگو اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکب شود پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، قطعا دریا پایان می یابد، هر چند نظیرش را به مدد [آن] بیاوریم.}

و فرمود: «وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللَّهِ»(2) {و اگر آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد.}

این علم معانی قرآن است و آنچه به من از عجایب و شگفتی های آن به تو سپردم، مشتی از خروار است. ولی آن مقداری که آموختی، خداوند به تو تفضل فرمود، و تو را بر هر کس که مانند علم و فهم تو ندارد، فضیلت داد.»

آن دو نفر در ادامه می گویند: ما نزد حضرت بودیم، تا اینکه قاصدان از نزد پدر ما نامه ای آوردند که در آن چنین نوشته شده بود: «حسن بن زید علوی، مردی را به جهت سخن چینی زیدیه کُشت و مالش را ربود، اما نامه هایی از سرزمین های تحت فرمان زیدیه رسید که همراه با ملامت و سرزنش شدید بود و در این نامه آمده بود که آن مقتول، از بهترین افراد زیدی مذهب در روی زمین بوده و سخن چینان که تحمل فضیلت و ثروت او را نداشته، از او سخن چینی کرده اند. حاکم زیدی از قاصدان تشکر کرد و دستور داد تا بینی و گوش سخن چینان را ببرند و بعضی را چنین کردند و بعضی هم فرار کردند. حاکم علوی از کرده اش پشیمان شده و استغفار کرد و اموال ارزشمندی را صدقه داد و اموال مقتول را به ورثه اش بازگرداند و چند برابر دیه به آنان داد و حلالیت طلبید. ورثه مقتول گفتند: از بابت دیه شما را حلال

1- . كهف/ 109
2- . لقمان/ 27

نمودیم، ولی خون مربوط به خود مقتول است (یعنی بماند در روز قیامت). علوی نذر کرد که از این به بعد، به خاطر مذهب کسی، متعرض وی نشود.»

در نامه پدر آن دو نفر آمده بود که: «حسن بن زید یکی از افراد مورد اعتمادش را به همراه نامه و انگشترش به امانت نزد ما فرستاد، بازگرداندن اموال ما را ضمانت و کمبود آن را جبران کرد و ما داریم به شهر خودمان بازمی گردیم. وعده های امام عسکری علیه السّلام نیز به وقوع پیوسته است.» حضرت فرمود: «همانا وعده خداوند حق است.»

در روز دهم نامه پدران ما رسید که در آن آمده بود حاکم زیدی به جمیع وعده هایش وفا کرده و به ما دستور دادند که ملازم امام پر برکت و راستگو باشیم. وقتی امام علیه السّلام شنید، فرمود: «گاه آن رسیده است که طبق وعده، به شما تفسیر قرآن بگویم و شما وظیفه دارید هر روز چیزی از آن را بنویسید. ملازم و مواظب من باشید تا خداوند شما را به بهره مندی فراوان رساند.

مؤلف: در بعضی نسخه ها در اول سند چنین آمده است: «محمد بن علی بن محمد بن جعفر بن دقاق گفت: دو شیخ فقیه ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان و ابو محمد جعفر بن احمد بن علی قمی رحمهم الله گفتند، حدیث کرد ما را شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه رحمهم الله...» تا آخر آنچه گذشت.

شیخ صدوق در اول کتاب «کمال الدین» چنین فرموده است: شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه رحمه الله مصنف این کتاب گوید: آنچه باعث شد من این کتاب را تالیف کردم، این است که چون به اندازه حاجت توفیق زیارت مولایم امام ابوالحسن الرضا صلوات اللّه و سلامه علیه را دریافتم و در برگشت به نیشابور اقامت کردم، بسیاری از شیعیان را که نزد من رفت و آمد می کردند دیدم که در موضوع غیبت حیرانند و در امر امام قائم علیه السّلام در اشتباهند و از راه راست به رای و قیاس برگشته اند. من تلاش فراوان کردم که آنها را به حق ارشاد کنم و به راه درست برگردانم و در این باره به اخبار درستی تمسک می کردم که در این باره از پیغمبر و خاندان معصومش صلّی اللّه علیه و آله و سلم

رسیده بود. تا اینکه شیخ بزرگواری از دانشمندان قم که اهل فضل و علم و شخصیت بود، از بخارا مراجعت کرد و به ما وارد شد. من از دیر زمانی آرزوی ملاقات او را در دل داشتم و شیفته دیدار او بودم، چرا که مردی دیندار و درست نظر و خوش عقیده بود. او شیخ نجم الدین ابو سعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی ادام اللّه توفیقه و رضی اللّه عنه بود و پدر من رضی اللّه عنه، از جدش محمد بن احمد بن علی بن صلت روح اللّه روحه روایت می کرد و شاگردی او را داشت و علم و عمل و زهد و فضل و عبادت او را می ستود. و احمد بن محمد بن عیسی با آن فضل و جلالت رتبه خود، از ابی طالب عبدالله بن صلت قمی رضی اللّه عنه روایت می کرد و زنده بود تا محمد بن حسن صفار او را درک کرد و از او اخذ روایت کرد. چون خدای تعالی ذکره مرا به خدمت این بزرگواری که از این خاندان والامقام بود پیروزمند ساخت و ملاقات او را نصیبم کرد و مرا به برادری او گرامی داشت و به دوستی و صفای او بر من بخشش کرد، او را شکرگزاری کردم. در این میان که یک روز برای من صحبت می کرد، یادآور شد که در شهر بخارا یکی از بزرگان فلاسفه و منطق را دیدار کرده است و درباره قائم علیه السّلام سخنی از او شنیده است که او را سرگردان کرده و راجع به طول غیبت و بی خبری از ایشان، وی را در شک انداخته است. من در اثبات وجود امام زمان چند فصل به او تذکر دادم و درباره غیبت آن حضرت، از گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام اخباری روایت کردم که به وسیله آنها خاطرش آرام شد و آن شک و تردید و شبهه ای که به دلش راه یافته بود، زائل گردید و آنچه از اخبار صحیحه را که از من شنید، به سمع و طاعت و قبول و تسلم پذیرفت و از من خواست که در این موضوع کتابی تالیف کنم. من خواهش او را پذیرفتم و به او وعده دادم که چون خدا برگشت مرا به وطن و قرارگاهم شهر ری فراهم سازد، آنچه خواسته او است جمع آوری می کنم. در این میانه یک شب که درباره خانواده و فرزندان و برادران و زندگی پر نعمتی که در شهر ری واگذاشتم اندیشه می کردم، به ناگاه خواب بر من غلبه کرد. در خواب دیدم گویا در مکه هستم و گرد خانه محترم خدا طواف می کنم و در دوره هفتم نزد حجرالاسود آمده ام و آن را می سایم و می بوسم و می گویم: امانتی ادیتها و

میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافات. {امانتم را ادا کردم و به عهد و میثاقم عمل کردم تا تو برای من به وفا گواهی دهی} در این وقت مولای خود قائم صاحب الزمان علیه السّلام را دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده است. من دلباخته و پریشان خاطر به او نزدیک شدم. آن حضرت از رخساره من به فراست خود راز درونم را دانست. بر او سلام دادم و به من جواب داد و فرمود: چرا درباره غیبت کتابی تألیف نمی کنی تا اندوه دلت را ببرد؟ عرض کردم: یا ابن رسول اللّه! درباره غیبت چیزهایی تالیف کرده ام. فرمود: آنها بدین روش مطلوب نیستند که من دستور آن را می دهم. اکنون مستقلا کتابی درباره غیبت تالیف کن و غیبت پیغمبران را در آن درج کن. سپس آن حضرت صلوات اللّه علیه رفت و من هراسان از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن و شکایت نمودن به درگاه خدا گذرانیدم. و چون صبح کردم، برای امتثال امر ولی خدا علیه السّلام و حجت او آغاز به تالیف این کتاب نمودم، در حالی که از خدا جویای کمک بودم و بر او توکل کردم و از تقصیرات خود آمرزش خواستم. «وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ»(1) {توفیق من جز به [یاری] خدا نیست بر او توکل کرده ام و به سوی او بازمی گردم.}

و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج فرموده است: «و اسناد بسیاری از اخبار را به دلائلی چون اجماع، عقل و تواتر در کتب فریقین نیاوردم، به جز احادیث امام حسن عسکری علیه السّلام که در حدّ تواتر باقی احادیث نبود، هر چند از نظر محتوی مانند آنها است. و اسناد آن را فقط در اوّلین جزء آن آوردم، چون اسناد باقی احادیث وارده از آن امام، همان اسناد اوّلی بود که از تفسیر آن جناب نقل نمودم.»

و سپس فرموده: «حدیث کرد مرا سید زاهد و عالم عابد ابو جعفر مهدی بن ابی الحرب الحسینی المرعشی رضی اللّه عنه و گفت، حکایت کرد به من شیخ الصدوق ابو عبدالله جعفر بن محمد الدوریستی رحمه اللّه علیه و آن دانا نقل نمود که حدیث کرد به من پدرم محمد بن احمد رحمه اللّه، و او به طور کامل نقل حکایت و

1- . هود/ 88

سند روایت از شیخ السعید ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی رضی اللّه عنهم نماید، و آن عالم روایت کند از ابوالحسن بن محمد القاسم المفسر الأسترآبادی، و آن فاضل نقل حکایت و سند روایت از دو بزرگ زیرک، ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن محمد بن علی السیار نماید، و این دو دانا از صلحای شیعه امامیه و از اتقیای این طایفه رفیعه هستند، و ایشان هر دو بلاواسطه روایت کنند از حضرت ابو محمد حسن العسکری علیه السّلام.»

و شیخ ابن قولویه در آغاز کتاب کامل الزیارت آورده است که: من این کتاب را از اخبار ائمه معصومین علیهم السّلام جمع کردم. از احادیث غیر آنان در این کتاب نیاوردم، زیرا احادیث آنها ما را از احادیث دیگران کفایت می کند. و ما می دانیم که به تمام احادیث ائمه معصومین علیهم السّلام در این مورد و باقی موارد احاطه نداریم، ولی احادیثی را که از طریق راویان موثق از اصحاب ما به ما رسیده است آورده ام و احادیثی را که از معصومین علیهم السّلام توسط راویان ناشناخته روایت شده و آنهایی که به دانش و حدیث مشهور نیستند، در اینجا نیاوردم.

و در آغاز نسخه قدیمی کتاب «عیون اخبار رضا علیه السّلام» سندش را چنین یافتم: «حدیث کرد مرا شیخ امانتدار پدرم ابوحسین علی بن ابی طالب بن محمد بن أبی طالب تمیمی ساکن نجف اشرف و گفت مرا سید یگانه، فقیه، دانشمند، عزت دین، شرف سادات، ابو محمد شرف شاه بن ابوالفتوح محمد بن حسین بن زیاد علوی حسینی افطسی نیشابوری - که خدا مقامش را بلند دارد - در سال 573 در نجف اشرف، هنگامی که در آنجا ساکن بودم مرا روایت کرد و گفت، حدیث کرد مرا شیخ، فقیه، دانشمند، ابوالحسن علی بن عبدالصمد تمیمی در خانه اش به نیشابور در سال 541 و گفت، حدیث کرد مرا سید امام زاهد ابوالبرکات خوزی رحمه الله و گفت، حدیث کرد مرا شیخ امام، دانشمند یگانه، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه مصنف این کتاب رضی الله عنه.»

و باید در اینجا مقدمه کتاب سلیم بن قیس را ذکر کنم که اسنادش چنین است: «خبر داد مرا رئیس پاکدامن، پدر پارسایی هبت الله بن نما بن علی بن حمدون رضی الله عنه در حالی که در خانه اش در حله کتاب بر او می خواندم و هر دو در

ص: 108

آنجا جمع بودیم، در ماه جمای الاول سال 565 و گفت، حدیث کرد مرا شیخ امین عالم ابو عبدالله حسن بن احمد بن طحال مقدادی ساکن نجف اشرف در حالی که کتاب بر وی می خواندم، در مرقد مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام به سال 520 و گفت، حدیث کرد مرا شیخ مفید ابوعلی حسن بن محمد طوسی رضی الله عنه در ماه رجب سال 490 و گفت که خبر مرا شیخ فقیه ابو عبدالله حسن بن هبت الله بن رطبه از شیخ مفید ابوعلی، از پدرش در کتابی که در ماه محرم سال 560 در حرم امام حسین علیه السّلام بر او خوانده و از وی استماع کرده.

و خبر داد مرا شیخ مقری ابوعبدالله محمد بن کال از سید جلیل القدر نظام الشرف ابوالحسن عریضی، از ابن شهریار خازن، از شیخ ابو جعفر طوسی.

و شیخ فقیه ابو عبدالله محمّد بن علی بن شهر آشوب، از قول جدش شهر آشوب و او از قول شیخ سعید ابو جعفر محمد بن حسن طوسی رضی الله عنه در حلّه در سال 567 این کتاب را به من داد و من بر او خواندم و او تصدیقم کرد.»

گفت: ابن ابی جید از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید و محمد بن ابی القاسم ملقب به ماجیلویه، از محمد بن علی صیرفی، از حماد بن عیسی، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی ما را حدیث کرد و گفت، شیخ ابو جعفر طوسی گفت، ابو عبدالله حسین بن عبیدالله غضائری ما را خبر داد و گفت، ابو محمد هارون بن موسی بن احمد تلعکبری رحمه الله ما را خبر داد و گفت، ابوعلی ابن همام بن سهیل ما را خبر داد و گفت، عبدالله بن جعفر حمیری از یعقوب بن یزید و محمد بن حسین بن ابی خطاب و احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی ما را خبر داد. عمر بن اذینه گفت: ابان بن ابی عیّاش یک ماه پیش از مرگش مرا فراخواند و به من گفت: دیشب خوابی دیدم و بر این باورم که به زودی خواهم مرد. امروز صبح که تو را دیدم، خوشحال شدم. دیشب سلیم بن قیس هلالی را در خواب دیدم که به من گفت: «ای ابان! تو در همین روزها خواهی مرد. در مورد امانتم از خدا بترس و آن را ضایع نکن، به پیمانی که هنگام مرگم با من بستی وفا کن و کتابم را همچنان محفوظ و مخفی بدار و آن را فقط نزد فردی از شیعیان علی بن ابی طالب (صلوات اللّه علیه)

ص: 109

که متدیّن و شناخته شده باشد بگذار.» صبح که چشمم به تو افتاد، از دیدنت خوشحال شدم و یادم آمد که سلیم بن قیس را در خواب دیدم. وقتی حجّاج به عراق آمده بود، به جستجوی سلیم بن قیس پرداخته بود. سلیم از او گریخت و فراری بود که در «نوبندگان» گذرش به ما افتاد و در خانه مان اقامت گزید. من مردی بزرگوارتر و سخت کوش تر و اندوهگین تر از او در زندگی ام ندیده ام؛ مردی که بسیار خواهان گمنامی بود و سخت از شهرت و شناسایی خودش نفرت داشت. من که در آن زمان 14 سال داشتم، قرآن را خوانده بودم و از او می پرسیدم و او برایم از مجاهدان بدر سخن می گفت. از او احادیث بسیاری را از قول عمر بن ابی سلمه پسر امّ سلمه همسر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم، معاذ بن جبل، سلمان فارسی، علی بن ابی طالب علیه السّلام، ابوذر، مقداد، عمار و براء بن عازب شنیدم. سلیم از من خواست که آنچه را از او شنیده ام پنهان دارم، ولی در این مورد از من پیمانی نگرفت و مرا سوگندی نداد. چیزی نگذشت که مرگش سر رسید. پس مرا فرا خواند و با من خلوت کرد و گفت: «ای ابان! من در همسایگی تو به سر بردم و از تو جز خوبی ندیدم. نزد من نوشته هایی است که از افراد مورد اعتماد شنیده ام و به خط خود نوشته ام. در این نوشته ها احادیثی است که دوست ندارم آنها را برای مردم آشکار کنی، زیرا انکار می کنند و برایشان باور نکردنی است، حال آنکه این احادیث حق و حقیقت است و من آنها را از اهل حق و صاحبان علم و صداقت و تقوا گرفته ام؛ از افرادی مانند علی بن ابی طالب (صلوات اللّه علیه)، سلمان فارسی، ابوذر غفاری و مقداد بن اسود (رضی اللّه عنهم). در میان آنها حدیثی نیست که از یکی از آنان شنیده باشم و از دیگران نپرسیده باشم و همه شان بر آن حدیث اتّفاق نظر داشتند. و احادیثی است که از غیر آنان شنیده ام که آنان نیز از اهل حق بودند. راستش هنگامی که بیمار شدم، بر آن شدم که آنها را بسوزانم، اما این کار را گناه دیدم و از آن دوری گزیدم. حال اگر با من به خدای عزوجل پیمان می بندی که تا زمانی که زنده ام از آنها با هیچ کس سخن نگویی و پس از مرگم نیز چیزی از آنها را به هیچ کس جز به افرادی که مورد اعتمادت باشند و آن گونه که به خودت اعتماد داری، به آنان اعتماد داشته باشی نخوانی و عهد کنی که اگر دچار مشکل و حادثه ای شدی آنها را به فرد

مورد اعتمادی از شیعیان علی بن ابی طالب (صلوات اللَّه علیه) که متدیّن و شناخته شده باشد بدهی، در این صورت بگو تا آنها را به تو تحویل دهم.» من به آنچه خواست تعهد دادم و پیمان بستم. سلیم نوشته ها را به من داد و همه شان را برایم خواند و چیزی نگذشت که از دنیا رفت. خدای رحمتش کناد.

پس از او در آن نوشته ها نگریستم و به آنچه که در آنها آمده بود یقین پیدا کردم، هر چند که برایم سنگین و سخت بود، چرا که در آن هلاک همه امّت محمّد صلّی اللَّه علیه و اله و سلّم از مهاجران و انصار و تابعان به جز علی بن ابی طالب و خاندان و پیروانش بود.

پس از اینکه وارد بصره شدم، نخستین کسی را که ملاقات کردم حسن بن ابی الحسن بصری بود. او در آن روز از حجّاج متواری بود. حسن در آن زمان از پیروان علی بن ابی طالب (صلوات اللَّه علیه) و از شیعیان افراطی بود و از اینکه به یاری علی علیه السّلام نشتافته و در رکاب حضرتش در پیکار جمل نجنگیده بود، سخت پشیمان و متأسّف بود. در بخش شرقی خانه ابو خلیفه حجاج بن ابی عتاب دیلمی با وی خلوت کردم و کتاب سلیم را بر او عرضه داشتم. گریست و گفت: «در احادیث آن جز حق چیزی نیست. من خود این احادیث را از پیروان مورد اعتماد علی بن ابی طالب علیه السّلام و غیر آنان شنیده ام».

ابان گفت: در همان سال به حجّ رفتم و بر علی بن الحسین علیه السّلام وارد شدم، ابوطفیل عامر بن واثله صحابی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و اله و سلّم که از بزرگان اصحاب علی علیه السّلام نیز بود در محضر حضرتش نشسته بود. عمر بن ابی سلمه، پسر امّ سلمه همسر پیامبر صلّی اللَّه علیه و اله و سلّم را هم نزد حضرتش دیدم. در طی سه روز و هر روز از صبح تا شب، همه کتاب را بر او و ابوطفیل و علی بن الحسین علیه السّلام عرضه داشتم. به این صورت که هر روز صبح عمر و عامر نزد حضرت می آمدند و کتاب را بر حضرتش می خواندند که سه روز طول کشید.

حضرت به من فرمود: سلیم راست گفته، خدای رحمتش کند، همه این ها احادیث ما است، می شناسیمش. ابوطفیل و عمر بن ابی سلمه گفتند: حدیثی در آن

نیست که آن را از علی (صلوات اللّه علیه) و سلمان و ابوذر و مقداد نشنیده باشیم. به ابوالحسن علی بن الحسین علیه السّلام گفتم: فدایت گردم! برخی از مطالب کتاب برایم سنگین است، چرا که در آن هلاک همه امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از مهاجران و انصار و تابعان - به جز شما اهل بیت و پیروان شما - آمده است. فرمود: ای برادر عبدالقیسی! آیا نشنیده ای که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: اهل بیتم در میان امتم، مانند کشتی نوح در میان قومش هستند که هر که سوار شد، نجات یافت و هر که از آن روی گرداند، غرق گردید، و مانند باب حطّه در میان بنی اسرائیل هستند؟ گفتم: آری! شنیده ام.

فرمود: چه کسی تو را حدیث کرد؟ گفتم: از بیش از صد فقیه شنیده ام. فرمود: از چه کسانی؟ گفتم: از حنش بن معتمر شنیدم و او گفت که از ابوذر شنیده که در موسم حج حلقه در کعبه را گرفته بود و این حدیث را با صدای بلند می خواند و او از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم روایت می کرد. فرمود: دیگر از چه کسانی؟ گفتم: از حسن بن ابی الحسن بصری که او از ابوذر و مقداد بن اسود و از علی بن ابی طالب (صلوات اللّه علیه) شنیده بود. فرمود: و دیگر از چه کسی؟ گفتم: از سعید بن مسیّب و علقمه بن قیس و از ابوظبیان جنبی و از عبدالرحمن بن ابی لیلی، همه اینان به حج آمده بودند و از ابوذر شنیده بودند. ابوطفیل و عمر بن ابی سلمه گفتند: به خدا سوگند ما نیز آن را از ابوذر و علی بن ابی طالب علیه السّلام و مقداد و سلمان شنیده ایم. سپس عمر بن ابی سلمه رو به من کرد و گفت: به خدا سوگند من از کسی شنیده ام که از همه اینان بهتر است؛ از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم شنیدم، با همین دو گوشم شنیدم و قلبم آن را در خود جای داد. علی بن الحسین علیه السّلام رو کرد به من و فرمود: آیا همین یک حدیث به تنهایی تمام آنچه را که از آن احادیث بر تو ناگوار و سخت و باور نکردنی آمده، هموار و قابل هضم نمی سازد؟ ای برادر عبدالقیسی! تقوای خدا پیشه کن؛ اگر موضوعی برای تو روشن بود آن را بپذیر، وگرنه خاموشی پیشه کن و علم آن را به خدا واگذار، چرا که آزادی و حق چنین کاری را داری.

ابان گفت: در اینجا بود که به خود اجازه دادم و آنچه را نمی دانستم که ندانستنش بر من روا بود و نبود، از حضرتش پرسیدم و پاسخ فرمود.

ابان گفت: پس از آن ابوطفیل را در سرایش دیدم. او مرا از موضوع «رجعت» با خبر ساخت و از قول برخی مجاهدان بدر و از قول سلمان، ابوذر، مقداد و ابی بن کعب مرا حدیث کرد. ابوطفیل گفت: آنچه را که از آنان شنیده بودم، در کوفه بر علی بن ابی طالب عرضه داشتم. حضرتش به من فرمود: این دانش خاصی است که ندانستنش بر امّت روا است و توانند که دانش آن را به خدای واگذارند. سپس همه آنچه را که آنان برایم گفته بودند، تصدیق کرد و در آن رابطه برایم آیات بسیاری از قرآن خواند و تفسیر فرمود، تا آنجا که خودم را در ایمان و اعتقاد به رجعت، در مرز یقین یافتم. از جمله چیزهایی که از حضرتش پرسیدم، این بود که گفتم: ای امیر مؤمنان! مرا از حوض رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم با خبر کن که در دنیا است یا در آخرت؟

فرمود: در دنیا. گفتم: چه کسی از آن پاسداری می کند؟ فرمود: من با این دستم؛ دوستانم را به سوی آن رهنمون شوم و دشمنانم را از آن بازگردانم. گفتم: ای امیر مؤمنان! این فرموده خداوند که: «و هر گاه عذاب بر ایشان واجب گردد، برایشان دابّه (جنبنده)ای را از زمین بیرون آوریم که با ایشان سخن گوید . . .» دابّه چیست؟

فرمود: ای ابوطفیل! از این درگذر. گفتم: ای امیر مؤمنان، فدایت گردم! مرا از آن با خبر کن. فرمود: آن جنبنده ای است که غذا خورد و در بازارها راه رود و با زنان ازدواج کند! گفتم: ای امیر مؤمنان! او کیست؟ فرمود: محور زمین که زمین بر آن آرامش یابد. گفتم: ای امیر مؤمنان! او کیست؟ فرمود: صدّیق این امت و فاروق و رئیس و ذو قرن آن! گفتم: ای امیر مؤمنان! او کیست؟ فرمود: کسی که خداوند درباره اش فرموده: «و او را در پی آید شاهدی از خودش» و کسی که «نزد او علم الکتاب است» و «کسی که به راستی و درستی آید» و کسی که پیامبر را تصدیق کرده من بودم، در حالی که همه مردم جز من و او کافر بودند.

گفتم: ای امیر مؤمنان! او کیست؟ برایم نام ببر! فرمود: برایت نام برده ام! ای ابوطفیل! به خدا سوگند اگر حتی بر همین شیعیانم در آیم که همراه آنان می جنگم و همین کسانی که به اطاعتم اقرار کرده و مرا امیرالمؤمنین نامیده اند و جهاد با مخالفانم را حلال دانسته اند و یک ماه تمام درباره برخی حقایق کتابی که جبرئیل بر محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نازل کرده و پاره ای از آنچه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم شنیده ام سخن گویم، از گرد من پراکنده شوند و با گروهی اندک اما بر حق، مانند تو و امثال تو از شیعیانم تنها مانم! هراسیدم و گفتم: ای امیر مؤمنان! من و مانند من از گرد تو پراکنده می شویم یا می مانیم؟ فرمود: نه، شما می مانید!

سپس رو کرد به من و فرمود: همانا که امر ما، موضوعی سخت و دشوار است که آن را جز سه کس نشناسند و به آن نزدیک نشوند؛ فرشته ای مقرّب یا پیامبری مرسل یا بنده ای مؤمن که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد. ای ابوطفیل! رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم درگذشت و مردم همه به گمراهی و نادانی مرتد شدند، مگر کسانی که خداوند آنان را به وسیله ما اهل بیت نجات داد و از ارتداد مصون داشت.

عمر بن اذینه گفت: سپس ابان کتاب سلیم بن قیس هلالی عامری را به من سپرد و یک ماه بعد درگذشت. این همان نسخه کتاب سلیم بن قیس عامری هلالی است که آن را ابان بن ابی عیاش به من داد و برایم خواند. ابان گفت که وی آن را بر علی بن حسین علیه السّلام خوانده و حضرتش فرموده: «سلیم راست گفته، این حدیث ما است آن را می شناسیمش.»

مؤلف: تمام این حدیث در «کتاب الفتن» آمد و باقی مقدمه های کتب و اسانید آنها را در جلد 25 خواهم آورد. انشاء الله

وقتی که در مقدمه کتاب از آنچه می خواستم فارغ شدم، باید فهرست بحار الانوار را که مشتمل بر کتاب هایی است و ترتیب آن کتاب ها را بیاورم و سپس در مقاصد باب ها آغاز کنم.

هیچ حول و قوه ای نیست مگر به خدا، و بر او توکل می کنم و بازگشت به سوی اوست.

کتاب عقل و علم و جهل

فهرست کتاب های بحار الانوار

1. کتاب عقل و علم و جهل

2. کتاب توحید

3. کتاب عدل و معاد

4. کتاب احتجاجات و مناظرات و جوامع علوم

5. کتاب قصص انبیاء صلی الله علیه و آله

6. کتاب تاریخ پیامبر ما صلی الله علیه و آله و احوال ایشان.

7. کتاب امامت و در آن است تمام احوالات ائمه علیهم السّلام.

8. کتاب فتن و در آن جریانات بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از غصب خلافت و جنگ های امیرالمؤمنین علیه السّلام است.

9. کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السّلام و فضایل و احوال ایشان.

10. کتاب تاریخ فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و فضائل و معجزات آنها.

11. کتاب تاریخ علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله علیهم و فضائل و معجزات آنها.

12. کتاب تاریخ علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی و الحسن بن علی العسکری و احوال و معجزات آنها صلوات الله علیهم.

13. کتاب غیبت و احوالات حجت قائم صلوات الله علیه.

14. کتاب آسمان و جهان، و آن مشتمل است بر احوالات عرش و کرسی و افلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و انس و وحشیان و پرندگان و

سایر حیوانات و در آن ابواب صید و ذباحه و ابواب طب است.

15. کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق.

16. کتاب آداب و سنن و اوامر و نواهی و گناهان کبیره و معاصی و در آن ابواب حدود است.

ص: 115

17. کتاب روضه که شامل مواعظ و حکمت ها و خطبه ها است.

18. کتاب طهارت و نماز

19. کتاب قرآن و دعا

20. کتاب زکات و روزه و در آن اعمال سال است.

21. کتاب حج

22. کتاب مزار

23. کتاب عقود و ایقاعات

24. کتاب احکام

25. کتاب اجازات

و آن آخرین کتاب ها است که مشتمل بر سندهای حدیث و طرق احادیث به سوی تمام کتاب ها و اجازه های علمای اعلام است، رضوان الله علیهم اجمعین است.(1)

1- . گفتنی است که بحار الانوار چاپ قدیم بیست و پنج جلد با عناوین فوق الذکر بوده است اما چاپ جدید آن صد و ده جلد می باشد. (مترجم)

آیات:

- لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ.(1)

{برای گروهی که می اندیشند، واقعا نشانه هایی [گویا] وجود دارد.}

- کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُون. (2)

{بدین گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند باشد که بیندیشید.}

- وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْباب. (3)

{و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد.}

- وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْباب.(4)

{و جز خردمندان کسی متذکر نمی شود.}

- قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیاتِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ.(5)

{در حقیقت ما نشانه ها[ی دشمنی آنان] را برای شما بیان کردیم اگر تعقل کنید.}

- إِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْباب.(6)

1- . بقره / 164
2- . بقره / 242
3- . بقره / 269
4- . آل عمران / 7
5- . آل عمران / 118
6- . آل عمران / 190

{مسلما در آفرینش آسمان ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه هایی [قانع کننده] است. }

- ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُون.(1)

{زیرا آنان مردمی اند که نمی اندیشند. }

- فَاتَّقُوا اللَّهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون.(2)

{پس ای خردمندان، از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید. }

- یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُون.(3)

{بر خدا دروغ می بندند و بیشترشان تعقل نمی کنند. }

- و لکن أکثرهم یجهلون.(4)

{ولی بیشترشان نادانی می کنند. }

- وَ لَلدَّارُ الْآخِرَهُ خَیْرٌ لِلَّذینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُون.(5)

{و قطعا سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزکاری می کنند بهتر است آیا نمی اندیشید؟ }

- إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذینَ لا یَعْقِلُون.(6)

{قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند. }

- وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْظُرُ إِلَیْکَ أَ فَأَنْتَ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ لَوْ کانُوا لا یُبْصِرُونَ.(7)

{و از آنان کسی است که به سوی تو می نگرد آیا تو نابینایان را - هر چند نبینند- هدایت توانی کرد؟ }

- وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ یَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لا یَعْقِلُونَ.(8)

1- . مائده / 58
2- . مائده / 100
3- . مائده / 103
4- . انعام / 111
5- . انعام / 32
6- . انفال / 22
7- . یونس / 43
8- . یونس / 100

{و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد و [خدا] بر کسانی که نمی اندیشند پلیدی را قرار می دهد.}

- وَ لکِنِّی أَراکُمْ قَوْماً تَجْهَلُون.(1)

{ولی شما را قومی می بینم که نادانی می کنید.}

- إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.(2)

{ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید.}

- إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْباب.(3)

{تنها خردمندانند که عبرت می گیرند.}

- وَ لِیَذَّکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.(4)

{تا صاحبان خرد پند گیرند.}

- إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی.(5)

{قطعا در این ها برای خردمندان نشانه هایی است.}

- کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. (6)

{خداوند آیات [خود] را این گونه برای شما بیان می کند امید که بیندیشید.}

- إِنَّ فی ذلِکَ لَذِکْری لِأُولِی الْأَلْبابِ.(7)

{قطعا در این [دگرگونی ها] برای صاحبان خرد عبرتی است.}

- هُدیً وَ ذِکْری لِأُولِی الْأَلْباب.(8)

{[که] رهنمود و یادکردی برای خردمندان است.}

1- . هود /29
2- . يوسف / 2
3- . رعد / 19
4- . ابراهيم / 52
5- . طه / 54
6- . نور / 61
7- . زمر / 21
8- . مومن / 54

- وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُون.(1)

{و امید که در اندیشه فرو روید. }

- تَنْزيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزيزِ الْحَكيم. (2)

{فرو فرستادن این کتاب از جانب خدای ارجمند سنجیده کار است. }

- أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (3)

{بیشترشان نمی فهمند. }

- قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُون. (4)

{به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده ایم، باشد که بیندیشید. }

- ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُون.(5)

{زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند. }

روایات:

1. معانی الأخبار و امالی صدوق: حضرت علی علیه السّلام فرمود: عقل های زنان در زیبایی شان است و زیبایی مردان در عقل هایشان.(6)

توضیح: «الجمال» نیکویی در خلقت و خلق است. سخن امام علیه السّلام «عقول النساء فی جمالهن»، احتمال دارد مقصود چنین باشد که سزاوار نیست به عقل زنان نگاه شود، چون کمیاب است، بلکه سزاوار است به زیبایی های آنها اکتفا شود. یا مراد این است که عقل های زنان غالباً همراه زیبایی های آنهاست. و احتمال اول اظهر است.

2. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمود: امیرمؤمنان همیشه می فرمود: ریشه انسان عقل او است و عقل انسان، دین و مردانگی اوست که نفس

1- . مومن / 67
2- . جاثیه / 2
3- . حجرات / 4
4- . حدید / 17
5- . حشر / 14
6- . معانی الاخبار: 264

خود را کجا قرار می دهد و روزگار در چرخش است. و مردم تا حضرت آدم همه برابرند.(1)

توضیح: «لب» به معنای خالص هر چیز و به معنای عقل نیز می آید. و در این حدیث مراد این است که فضیلت انسان ها در شرافت اصل آنهاست که فقط به خاطر عقل هایشان می باشد، نه به حسب و نسب. پس امام علیه السّلام فرموده: عقل منشأ شرافت است که این نورانیت عقل، به خاطر انتخاب دین حق از میان دین ها و با تکمیل دین به مکملات ایمان و مردانگی ظاهر می شود.

«مروّت» به معنای انسانیت است که از «مرء» مشتق شده است. و ظاهراً مراد این است که انسانیت مرد و کمال و نقص او، فقط زمانی شناخته می شود که دیده شود نفس خود را در کجا قرار می دهد و به آن راضی می شود از کار و اشتغالات و درجه های بلند و جای های پست، چقدر فاصله است بین کسی که نمی پسندد برای خودش، مگر کمال درجه علم و طاعت و قرب و وصال حق و کسی که می پسندد به خاطر خوردن یک لقمه نان مضحکه مردمان پست باشد و برای خود شرافت و منزلتی غیر از آن قائل نیست. و احتمال دارد مراد حدیث تزویج کردن با هم شأن و هم کفو باشد. چنان چه امام صادق علیه السّلام برای داود کرخی هنگام ازدواجش فرمود: نگاه کن نفس خود را کجا قرار می دهی و با کی ازدواج می کنی. تعمیم در معنا که همه مراد باشد بهتر است.

«دُوِل» جمعی دولت (دُوله) که به معنای انقلاب زمان و انتقال مال و عزّت از شخصی به شخص دیگر است. «دُوله» پیروزی در جنگ هاست و معنایش این است که پادشاهی و مال وعزّت دنیا، یک روز برای قومی و روز دیگر برای دیگران می باشد.

«والناس آدم شرع سواء» یعنی تمام مردم در نسب برابرند و همه اولاد آدمند، پس این امور، منتقل شونده و نابود شونده است و مناط شرافت انسان

1- . امالی صدوق: 196

نمی شود، بلکه شرافت وی به خاطر کارهای همیشگی و باقی در دنیا و آخرت است. این دو معنای اخیر (شرع سواء)، تأکید دو تای اولی است.

3. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که پنج چیز در او نباشد، خیری زیادی در او نیست. عرض شد: یابن رسول الله ! آنها چیست؟ فرمود: دین، عقل، حیا، خوش خلقی، ادب نیک. و کسی که پنج چیز را نداشته باشد، زندگی برایش گوارا نیست: تندرستی، امنیت، بی نیازی، قناعت، دوست موافق.(1)

4. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس پنج خصلت ندارد، خیری زیادی در او نیست: دین، عقل، ادب، آزاد منشی، خوش خلقی.(2)

در کتاب محاسن، به جای «آزادمنشی»، «سخاوت» آمده است.(3)

توضیح: «ادب نیک» به جا آوردن کارها بر طبق قانون شرع و عقل، در خدمت خدا و ارتباط با خلق خداست. «بی نیازی» نیاز نداشتن به مردم است که از حالت اعتماد به نفس ناشی می شود، نه از داشتن مال و دارایی. «آزادمنشی» دو احتمال دارد 1) آزادی ظاهری؛ که کمال در دنیا است. و ضد آن خفقان است که مانع رسیدن به کمالات اخروی می گردد. 2) آزادی از بندگی شهوات نفسانی و رهایی از اسارت و وسوسه های شیطانی است، والله یعلم.

5. امالی صدوق: امیرالمؤمنین علیه السّلام در خطبه ای که تمام آن بعداً در قسمت خطبه ها خواهد آمد، فرمود: هیچ زیبایی آراسته تر از عقل نیست.(4)

6. امالی صدوق: محمد بن سلیمان از پدرش روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فلانی در عبادت و دین و فضل خود چنین و چنان است. فرمود: عقلش چگونه است؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: قطعاً ثواب به اندازه عقل است.

1- . امالی صدوق: 240
2- . خصال: 298

3- . محاسن: 191
4- . امالی صدوق: 264

مردی از طایفه بنی اسرائیل در جزیره ای از جزایر دریا که سبز و خرم و پر درخت خوش آب و هوا بود، خدا را عبادت می کرد. یکی از فرشتگان به او گذشت و عرض کرد: خدایا! ثواب این بنده ات را به من نشان ده. خدا به وی نشان داده و او آن را کم شمرد. خدا به آن فرشته وحی کرد که با او همنشین باش. پس آن ملک به صورت انسان نزد او رفت.

عابد گفت: تو کیستی؟ گفت: من مردی عابدم که آوازه عبادت تو مرا به اینجا کشانده است. آمده ام تا همراه تو عبادت خدا کنم. و آن روز را با او گذراند. روز بعد فرشته به او گفت: جای خرّمی داری؟ عابد در جوابش گفت: کاش پروردگار ما را حیواناتی می بود. اگر او خری می داشت، در اینجا برایش می چرانیدم. این همه علف ضایع می شود!

فرشته گفت: پروردگار تو خر ندارد. عابد گفت: اگر داشت این همه علف از بین نمی رفت. خدا به آن فرشته چنین خطاب کرد: قطعاً او را من به اندازه عقلش ثواب می دهم.(1)

7. امام صادق علیه السّلام فرمود: پیامبرصلی الله علیه و آله هرگز با بندگان خدا بر اساس توانایی عقل خود سخن نمی گفت [زیرا] رسول خدا فرمود: ما گروه پیامبران مأموریم که با مردم به اندازه عقلشان سخن گوییم.(2)

توضیح: ظاهراً حدیث شماره 7 مرسل است، چنان چه از کتاب کافی استفاده می شود.(3)

عبارت «من عبادته» توضیح قول کذا و کذا است. و «کذا» خبر قول «فلان» است. و احتمال دارد متعلق به عامل مقدر باشد، به معنای «ذکرت من عبادته»، یعنی یادآوری کردم عبادت او را، و احتمال دارد متعلق باشد به آنچه که از آن تعبیر به «کذا و کذا» نموده است، یعنی «فاضل کامل» که کذا و کذا عبارت اخری آن است.

1- . امالی صدوق: 341
2- . امالی صدوق: 341
3- . کافی 1 : 23

کلمه «من» به معنای «فی» یا به معنای «سببیت» است. «نظارت» به معنای حسن و نیکویی است. «طهارت» به معنای لغوی آن یعنی صفا و پاکی است. «نظاهت» به معنای دوری از پلیدی و فساد است. در بعضی نسخه های کافی(1) «نزاهت» به ظاء آمده که به معنای جاری شدن به روی زمین است. در کتاب کافی عبارت «لنزه» آمده است و این بهتر و ظاهرتر است و احتمال دارد به معنای بقعه و عرصه و مانند آن باشد. از جهت اینکه ظاهر حدیث می رساند که عابد قائل به جسم بوده، در خبر اشکال است و قائل به جسمانیت الهی با استحقاق ثواب منافات دارد، و ظاهر این خبر این است که عابد با عقیده فاسد به جهت کمی عقل و سستی فکری، ثواب کم را داشته است. همچنین ممکن است:

1) لام در «لربّنا بهیمه» برای ملکیت باشد نه برای انتفاع و مراد از آرزوی آن عابد، این باشد که کاش در این مکان چهارپایی از چهارپایان پروردگار می بود تا علف ها ضایع نمی شد. پس کمی عقل آن عابد به اعتبار نشناختن فایده های مخلوقات خداوند بوده است که آن تنها در چریدن چهارپایان خلاصه نمی شود، لکن جواب فرشته از این احتمال دور است، مگر اینکه جواب فرشته را در پاسخ توهّم سخن عابد بدانیم.

2) یا استفهام انکاری است؛ یعنی خداوند چهارپایان زیادی را خلق نمود که از گیاهان زمین بهره می برند و این یکی از فایده های خلق گیاهان است. لازم نیست که الاغی در اینجا باشد، بلکه وجود تو و بهره بردن شما هم کفایت می کند.

3) و احتمال دارد «لام» برای اختصاص باشد نه برای ملکیت. به این معنا که این چهارپا اختصاص به خدا دارد، مانند کعبه که اختصاص به خدا دارد، در عین نیاز نداشتن او به خانه. در این صورت جواب فرشته این است که هیچ فایده ای در این خلق نیست که خداوند الاغی را خلق کند و آن را به خودش نسبت دهد. چنان چه در مورد کعبه چنین است که دارای حکمت های زیادی است.

1- . کافی 1 : 12

به هر تقدیر ناچاریم یا مرتکب تکلّف در کلام شویم یا ملتزم به بطلان بعضی اصول مقرره کلام گردیم تا معنای حدیث درست شود؛ و خداوند دانا به حقیقت امر است.

8. خصال و امالی صدوق: امام علی علیه السّلام فرمود: جبرئیل بر حضرت آدم علیه السّلام فرود آمد و گفت: ای آدم! من مأمورم شما را به یکی از سه چیز رهنمایی کنم که یکی از آنها را انتخاب کنی. حضرت آدم فرمود: ای جبرئیل! آن سه چیز کدام اند؟ جبرئیل گفت: عقل، حیا و دین. آدم فرمود: من قطعاً عقل را برگزیدم. پس جبرئیل به حیا و دین گفت: شما برگردید و عقل را رها کنید!

آنها گفتند: ای جبرئیل! همانا ما دستور داریم که هر کجا عقل باشد، همراهش باشیم. جبرئیل گفت: پس به مأموریت خود عمل کنید. سپس جبرئیل به آسمان بالا رفت.(1)

در کتاب محاسن نیز مثل این حدیث آمده است.(2)

توضیح: «شأن» به معنای امر و حال آمده «الزما شأنکما» یعنی خود دانید یا اختیار با شماست. شاید هدف آگاهی آدم و فرزندانش به بزرگی نعمت عقل باشد. گفته شده که این حدیث از باب کنایه و تشبیه است و ممکن است جبرئیل سه تصویر مناسب را به جای سه صفت آورده باشد، چون اعراض و معقولات دارای صور مناسب اجسام و محسوسات می باشند که به سبب آنها در خواب و بلکه در آخرت تجسم پیدا می کند.

9. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: میان بندگان کمتر از پنج خصلت تقسیم نشده: یقین، قناعت، صبر، شکرگذاری و آنچه که همه این ها را تکمیل می کند، یعنی عقل.(3)

در کتاب محاسن نیز مثل این حدیث آمده است.(4)

1- . خصال: 102
2- . محاسن: 191
3- . خصال: 285

4- . محاسن: 191

توضیح: یعنی این صفات نسبت به اوصاف دیگر در میان مردم کمتر است. کسی که عقل دارد، تمام آن صفت ها را به نحو کمال داراست. پس این حدیث دلالت بر کمیابی عقل نیز می کند.

10. خصال: حضرت علی علیه السّلام در حدیث چهارصدگانه فرمود: کسی که عقلش کامل شود، عملش نیکو می گردد.(1)

11. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السّلام فرمود: دوست هر انسان عقلش و دشمن او نادانی اش است.(2)

در کتاب علل الشرائع این حدیث را با سند دیگر نیز نقل کرده است.(3)

در کتاب «عیون اخبار رضا» نیز مثل این حدیث آمده است. (4)

در کتاب «محاسن» نیز مثل این حدیث آمده است.(5)

در کتاب «کنز الکراجکی» نیز مثل این حدیث آمده است.

12. امالی طوسی: داود بن سلیمان می گوید: از امام رضا شنیدم که فرمود: خداوند به بنده ای عقل نداد، مگر اینکه روزی با همان عقل، او را نجات می دهد.(6)

در کتاب «نهج البلاغه» نیز مثل این حدیث آمده است.(7)

13. امالی طوسی: حضرت علی علیه السّلام در سفارشی به امام حسن علیه السّلام فرمود: ای فرزندم! هیچ فقری بدتر از نادانی نیست؛ هیچ نادانی بدتر از نبود عقل نیست؛ هیچ تنهایی و وحشتی بدتر از خودپسندی نیست؛ هیچ حسبی مانند خوش خُلقی نیست؛ هیچ پرهیزکاری مانند اجتناب از گناهان نیست؛ و هیچ عبادتی مانند تفکر در آفرینش خدا (عزوجل) نیست.

1- . خصال: 633
2- . عیون اخبار الرضا 1 : 234
3- . علل الشرایع: 101

4- . عیون اخبار الرضا 2 : 27
5- . محاسن: 194
6- . امالی طوسی 2 : 55
7- . نهج البلاغه: 413

ای فرزندم! عقل دوست آدمی، حلم و بردباری وزیرش، نرمخویی پدرش و صبر از بهترین سربازان اوست. ای فرزندم! عاقل ناچار است به مقام خود بنگرد و زبانش را حفظ کند و مردم زمانش را بشناسد. ای فرزندم! فقر بلایی است که بدتر از آن بیماری تن است و شدیدتر از آن بیماری قلب است و قطعاً ثروتمندی یکی از نعمت هاست و بهتر از آن، سلامتی بدن است و خوب تر از همه آنها تقوا است.

ای فرزندم! مؤمن دارای سه وقت است: ساعتی را برای مناجات با خدا، زمانی را برای محاسبه نفس، و زمانی را برای خود و لذت بردن از حلال ها. مؤمن ناچار است در سه چیز شاخص باشد: اصلاح زندگی اش، گام برداشتن برای آخرتش، و لذت های حلال.(1)

توضیح: «العُدم» یعنی فقر و بی چیزی. «العُجب» یعنی خودپسندی. آدمی به کمالات و کردارش است که باعث خود برتربینی و دست درازی بر مردم می گردد. پس این صفت سبب ترس مردم از او می شود و مستلزم ترک اصلاح معایب و جبران گذشته هایش می باشد. در نتیجه رحمت و لطف خدا از او قطع می گردد. پس از خدا و مردم جدا می شود و تنها می ماند و هیچ چیزی ترسناک تر از آن نیست.

«لاورع» یعنی ورع. کسی که از مکروهات دوری می کند و از انجام محرمات نمی پرهیزد، ورع نیست. «الشُخوص» از این شهر به آن شهر رفتن و سیر و سفر در زمین است و ممکن است که مراد بیرون رفتن از خانه باشد. «الخُطوه» به معنای جایگاه و قرب و منزلت است. یعنی برای تحصیل مقام و منزلت آخرت در تلاش باشد.

14. امالی طوسی: سدیر از امام باقر علیه السلام راجع به خبر سلمان و عمر روایت می کند که پیامبر فرمود: ای گروه قریش! بزرگی و شرافت مرد در دینداری، و جوانمردی وی در اخلاق، و ریشه و اصالت هر کس عقل اوست.(2)

15. امالی طوسی: ابو فرات گوید: در کتاب وهب بن منبّه خواندم که در ابتدای آن نوشته بود: این چیزی است که حکیمان در کتاب هایشان نوشته اند:

1- . امالی طوسی 5 : 145-146
2- . امالی طوسی: 146

پرمنفعت ترین تجارت، کوشش در عبادت خدا است. و هیچ ثروتی، پرسودتر از عقل نیست و هیچ فقری سخت تر از نادانی نیست. و بهترین میراث، ادبی است که از آن استفاده کنی. و خوش خلقی بهترین رفیق است و توفیق الهی بهترین رهنماست. هیچ پشتیبانی محکم تر از مشورت کردن نیست، و هیچ وحشتی ترسناک تر از خودپسندی نیست. آدم متکبر نباید در ثناگویی مردم طمع کند.(1)

توضیح: «عائده» یعنی سود و گفته می شود این پرعائده تر است، یعنی پرسودتر است. و «لاظهر» یعنی کمک کننده و تقویت کننده ای ندارد، زیرا نیروی انسان به نیروی پشت اوست.

16. علل الشرائع: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند عزوجل چیزی را مبغوض تر از احمق خلق نکرده، زیرا خدا، محبوب ترین چیز را که عقل باشد، از احمق سلب کرده است.(2)

توضیح: دشمنی خدای تعالی عبارت است از علم خدا به پستی مقام احمق و عدم قابلیت وی برای کمال و نداشتن توفیق بر چیزی که اقتضای مقام بلند را دارد. پس این منافی اختیار احمق نیست. یا دشمنی خدای تعالی، به سبب اختیار کردن بد اعمال زشتی که مرتکب می شود توسط احمق است، در حالی که او مختار است در ترک زشتی ها، و خدا به حقایق آگاه است.

17. علل الشرائع: امام صادق علیه السّلام فرمود: ستون و اساس انسان، عقل است و زیرکی و فهم و حفظ و دانش از عقل پدید می آید. پس زمانی که تأیید عقل از سوی نور باشد، عاقل، دانا و حافظ و پاک و زیرک و فهیم می گردد و به سبب عقل کامل می گردد، زیرا عقل، راهنما و بینایی و کلید کارش می باشد.(3)

توضیح: «الدعامه» به معنای ستون خانه است. «الفطنه» به معنای سرعت درک امور به صورت صواب و صحیح است و «نور» چون باعث آشکار شدن محسوسات می گردد، بر همه آنچه که از لحاظ حسی و عقلی باعث آشکاری امور

1- . امالی طوسی 7 : 185
2- . علل الشرائع: 101
3- . علل الشرائع: 103

می شود اطلاق می گردد، پس بر علم و ارواح ائمه علیهم السّلام و رحمت خدا و آنچه بر قلوب عارفان از صفا و روشنایی ظاهر می شود - که حقیقت حکمت ها و امور دقیقه است - و بر پروردگار نیز اطلاق می شود، زیرا او نورالانوار است و به سبب او، وجود عینی و کشفیات علمی همه امور آشکار می شود. و در اینجا احتمال دارد همه معانی نور مراد باشد. و احتمال دارد به جای کلمه «نور»، «جمر» باشد که به معنای آتش است. «زکیا» در نسخه های که ما دیدیم با «ز» به معنای پاکی از نادانی و پستی ها است و در کتاب کافی به جای «زکیاً»، «اذکراً» آمده است.(1)

18. قرب الإسناد: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند متعال قطعاً پیرِ جاهل، ثروتمند ستمکار و فقیر متکبر را دشمن می دارد.(2)

توضیح: اختصاص نادانی به پیر در این حدیث، به خاطر این است که نادانی از او زشت تر است، چون زمان زیادی را سپری نموده که برای وی تحصیل علم ممکن بوده است. و اختصاص ستمگر به ثروتمند به آن جهت است که ظلم از او بدتر است، زیرا وی نیاز مالی ندارد. و اختصاص متکبر به فقیر به خاطر آن است که تکبر از او مذموم تر است، زیرا ثروتمند زمانی که تکبر کند معذور است، چون لازمه غنا، فخر و خودپسندی و سرکشی است.

19. ثواب الأعمال: فضل بن عثمان گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: هر کس عاقل باشد، به خواست خدا سرانجامش بهشت خواهد بود.(3)

20. ثواب الأعمال: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس عاقل است، دیندار است و کسی که دیندار باشد، وارد بهشت می گردد.(4)

21. محاسن: امام باقر علیه السّلام فرمود: حضرت موسی علیه السّلام مردی از بنی اسرائیل را دید که سجده های طولانی و سکوت بسیار می نمود. پس حضرت موسی علیه السّلام پیوسته همراه وی بود. آن مرد روزی از روزها در پی نیازهایش،

1- . اصول کافی 1: 25

2- . قرب الاسناد: 82
3- . ثواب الاعمال و عقاب الاعمال: 36
4- . ثواب الاعمال و عقاب الاعمال: 36

گذرش به زمین سرسبز و دلنواز و باطراوتی افتاد و آهی کشید. پس موسی علیه السّلام از او پرسید: چرا آه کشیدی؟ آن مرد در جواب گفت: کاش پروردگارم خری داشت که آن را در این چمنزار می چرانیدم. راوی گفت: حضرت موسی به سبب آنچه که از آن مرد شنید، مدت زیادی غمزده به زمین چشم دوخت. در این حال بر موسی علیه السّلام وحی نازل شد: چرا حرف بنده ام را بزرگ پنداشتی؟ زیرا من بندگانم را به اندازه عقلی که به ایشان داده ام مجازات می کنم.(1)

توضیح: در کتاب قاموس آمده: «الزهو» جای نیکو و سرسبز و نشاط آور و پرتو افکنی گیاه و شکوفه ها است.(2) «الاهتزاز» تحرک نشاط آور و روح انگیز است.(3) «یزهو و یهتز» ظاهراً با تاء است، صفت ارض یا حال از ارض می باشد برای بیان شادابی و طراوت و رشد گیاهان و اگر این دو کلمه با یاء باشد - چنان که در بیشتر نسخه ها آمده - احتمال دارد که این دو تا حال از فاعل «مرّالعابد الی موسی علیه السّلام» باشد. «الزهو» به معنی فخر آمده، یعنی آن عابد افتخار می کرد و با خوشحالی به خاطر امکانات آماده، اظهار شکر خدا می نمود.

22. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا چیزی برتر از عقل را برای بندگانش تقسیم نکرده است. پس خواب عاقل از شب زنده داری جاهل برتر است؛ افطار خردمند از روزه داری نادان بهتر است؛ و اقامت عاقل در منزلش، از مسافرت جاهل برتر است. خدا رسول و پیامبری را مبعوث نکرد مگر برای استکمال عقل و عقل پیامبر، از عقل های تمام پیروانش برتر است و آنچه که پیامبر در نهان دارد، از اجتهاد مجتهدان بالاتر است. و عاقل واجبات خدا را ادا نمی کند، مگر با عقل از جانب خدا دریابد، و همه عبادت کنندگان از نظر برتری عبادتشان، به عبادت عاقل نمی رسند. همانا عاقلان اولوا الاباب هستند که خداوند در قرآن فرموده: «إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ»(4) {تنها خردمندانند که عبرت می گیرند. }(5)

1- . محاسن: 193
2- . قاموس 4 : 342
3- . قاموس 2 : 203
4- . [4] رعد / 19

5- . محاسن: 193-194

توضیح: «شخصوص الجاهل»، مسافرتش به شهرها به خاطر رضای خدا، مثل جهاد و حج است. و «ما یضمر النبی فی نفسه»، نیت های درست و اندیشه های کامل و عقاید یقینی پیامبر است. «لما ادّی العاقل فرائض الله حتی عقل منه»، فریضه ای را انجام نمی دهد، مگر اینکه می داند از خداست و خدا آن را اراده کرده است و آداب انجام دادن آن را می داند. و احتمال دارد مراد عمومی تر از این معنا باشد، یعنی می اندیشد و می شناسد آن چیزی را که برای او لازم است.

«مِنْ» در هر دو صورت ابتدائیه است و امکان دارد بعد از ابتدائیه، تبعیضه باشد، یعنی اوصاف و عظمت جلال خدا را به اندازه فهم و تناسب قابلیت و استعدادش درک می کند، و در بیشتر نسخه ها «و ما ادّی العقل» آمده است که به مطلب فوق بر می گردد، می اندیشد که چون عاقل به سبب عقلش فرائض را ادا می کند. در کتاب کافی «ما ادی العقل فرائض الله حتی عقل عنه»(1) آمده، یعنی ادای واجبات آن طور که سزاوار است، برای بنده ممکن نیست، مگر تعقل کند و بداند که از طرف خدا به واسطه وحی به او رسیده یا خدا شناختش را به او عنایت فرموده یا خدا عقلی به او داده که به واسطه آن راه نجات را می پیماید.

23. محاسن: بعضی اصحاب ما در حدیث مرفوعی روایت کرده اند که معصوم فرموده است: به بی خردان از اهل این دین اعتنا نمی شود. عرض کردم: فدایت شوم! ما بر قومی وارد می شویم که اهل این دین اند و ما آنان را بی عقل نمی دانیم، ولی این عقول کاملی که دیگران دارند آنها ندارند. چگونه اند؟ فرمود: آنها مخاطب آیه اولواالباب نیستند. خداوند عقل را آفرید و به او فرمان داد: بیا! پس آمد. فرمود: برو! پس رفت. فرمود: سوگند به عزت و جلالم که نیکوتر و دوست داشتی تر از تو نیافریدم؛ به تو عقاب می کنم و به خاطر تو ثواب می بخشم.(2)

توضیح: «ما یعبأ» باکی نیست و اعتنا نمی شود به شأن کسی از پیروان این دین که عقل ندارد. سائل عرض کرد: در نزد ما گروهی هستند که شیعه اند و عقل

1- . کافی 1 : 193-194
2- . محاسن: 194

کاملی ندارند. حال آنها چگونه است؟ امام علیه السّلام جواب فرمود: این ها گرچه از فضایل اهل عقل محرومند، ولی تکالیف آنها نیز سبک تر و آسان تر است و بیشتر خطاب های قرآنی در تکالیف سخت، برای عاقلان هستند.

24. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرانم فرموده اند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی دریافتید که مردی حال نیکو دارد، به نیکویی عقل وی بنگرید، چون فقط به وسیله عقل جزا داده می شود.(1)

مؤلف: این حدیث در کتاب کافی علاوه بر نیکویی عقل، کلمه «نیکویی حال» را نیز دارد.(2)

25. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السّلام فرمود: نادانی صورتی است که در فرزندان آدم ترکیب شده است. روی آوردن نادانی تاریکی و پشت کردن آن نور است. و بنده با آن مانند نسبت سایه به آفتاب در گردش است. آیا نمی بینی انسان را گاه به خصلت های نفسش نادان می یابی که خودستایی می کند، در حالی که عیب هایش را می داند و آن عیب ها را در دیگران می بیند و خشم می گیرد. و گاه او را می بینی که به طبعش دانا و به نفسش خشمگین شده و اوصاف غیر خودش را توصیف می کند. پس این بنده میان عصمت و خذلان است. اگر عصمت پروردگار با آن مقابله کند، به حق می رسد و اگر خذلان با او مقابله کند، خطا می کند. کلید نادانی اعتقاد به جهل و خشنودی به آن است و کلید دانش، بدل کردن جهل با علم است با رسیدن توفیق موافق.

و کمترین صفت جاهل ادعا کردن علم است، بدون استحقاق آن. و وسط جهل، نادانی انسان به نادانی خودش است و منتهای نادانی، انکار کردن انسان است علم را. چیزی نیست که اثباتش در حقیقت نفی آن باشد، مگر جهل و دنیا و حرص که هر یکی از این سه جانشین همه و همه آن سه چیز جانشین یکی می باشد.(3)

توضیح: «کتقلب الظل مع الشمس»، یعنی چنان چه شعاع آفتاب گاهی بر سایه غلبه

1- . محاسن: 194- 195
2- . کافی 1 : 12
3- . مصباح الشریعه: 75 - 76

پیدا می کند و جای آن را روشن می سازد و گاهی بر عکس هست، پس همچنین علم و عقل گاهی بر نفس چهره می شود و عیب هایش را آشکار می سازد و با عقل خودش، عیب های دیگران را حتی الامکان تأویل می نماید. و گاهی جهل غالب می شود و خوبی های دیگران را بد می بیند و بدی های خودش را نیکو می پندارد. و کلید نادانی، راضی شدن و اعتقاد پیدا کردن به جهل است که فکر کند نادانی اش برایش کمال است که جدایی از آن سزاوار نیست. و کلید دانش، طلب تحصیل علم عوض جهل است، و تحصیل کمال عوض نقص است، و سزاوار است بداند که کوشش اش با آماده نبودن توفیق فایده نمی دهد، پس به خدای متعال متوسل شود تا او را توفیق دهد.

«إثباته» یعنی شناختش، فیروزآبادی گوید: «اثبته» در لغت به معنای «عرّفه حقّ المعرفه»(1) یعنی آماده و روشن است که شناخت نادانی، آن طوری که در واقع هست، مستلزم ترک آن نادانی و برطرف ساختن آن به طور کامل است. یا مراد امام علیه السّلام چنین است که هر کسی که به این بدی ها اقرار کند، این کارهای بد را از خودش دور می کند، پس مراد از «دنیا»، دوستی آن است.

«فالکل کواحد» شاید معنای حدیث این باشد که تمام این اوصاف مانند یک صفت است، زیرا مبادی آنها با هم شبیه است و بعضی آنها از بعضی دیگر برانگیخته می شود و بعضی از آنها به سبب بعضی دیگر محافظت می شود و این مطلب بر کسی پوشیده نیست.

26. تفسیر امام حسن عسکری: امام علیه السّلام فرمود: هر که عقلش کامل نباشد، آسان ترین چیزی که در او هست هلاکتش می باشد.(2)

27. روضه الواعظین: امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرموده است: سینه عاقل گنجینه راز اوست. هیچ ثروتی چون عقل نیست؛ هیچ فقری چون جهل نیست؛ هیچ

1- . قاموس 1 : 151
2- . تفسیر امام حسن عسکری: 26

میراثی چون ادب نیست؛ هیچ مالی سودآورتر از عقل نیست؛ و هیچ عقلی چون تدبیر نیست.(1)

28. روضه الواعظین: از ابن عباس روایت شده که گفته است: پایه دین بر عقل نهاده شده است و فرایض در صورت داشتن عقل واجب شده است. پروردگارمان با عقل شناخته می شود و به وسیله عقل به او توسل می جویند، و عاقل از همه کوششگران بی عقل به پروردگار خود نزدیک تر است، و همانا ذره ای از کارهای پسندیده عاقل، از کوشش هزار ساله نادان برتر است.(2)

29. روضه الواعظین: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ملاک ارزش مرد عقل اوست و هر کس را که عقل نباشد، دین نیست.(3)

30. اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمود: وقتی خدا خواست از بنده اش نعمتی را ظاهر کند، عقل او اولین چیزی هست که از او می گیرد.(4)

31. امام صادق علیه السّلام فرمود: عقل در سخن فرو می رود، پس بیرون می آورد آن را از سینه های پنهان آن طوری که غواص از زیر دریا، لؤلؤی پنهان را بیرون می آورد.(5)

32. امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: مردمان دشمنان چیزی هستند که آن را نمی دانند.(6)

33. امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: چهار خصلت هست که مرد به واسطه آنها بزرگ می شود: عفت، ادب سخن، بخشش، خردمندی.

34. امیر مومنان علیه السّلام فرمود: مالی پر فایده تر از عقل نیست؛ مصیبتی بزرگ تر از نادانی نیست؛ کمکی محکم تر و بالاتر از مشورت نیست. هیچ پرهیزکاریی مانند خودداری از محرمات نیست؛ هیچ عبادتی مانند تفکر نیست؛ هیچ

1- . روضه الواعظین و بصیره المتعظمین: 8
2- . روضه الواعظین: 9
3- . روضه الواعظین: 9

4- . اختصاص: 245
5- . اختصاص: 245
6- . اختصاص: 244

راهنمایی بهتر از توفیق و آماده شدن کارها نیست؛ هیچ همنشینی بهتر از خلق نیکو نیست؛ و هیچ میراثی بهتر از ادب نیست.(1)

35. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حساب دنیوی مؤمن مالش، مردانگی او عقلش، شرف او حلمش و کرم او تقوایش است.(2)

36. دره الباهره: امام هادی علیه السّلام فرمود: نادانی و بخل ورزی، بدترین خُلق ها هستند.(3)

37. امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: زیبایی صورت زیبایی ظاهر و عقل خوب، زیبایی باطن است.(4)

38. امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: اگر اهل دنیا همه عاقل بودند، دنیا خراب می گشت.(5)

39. نهج البلاغه: امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: دیدن با چشم ظاهر نیست. گاهی چشم ها اهل دنیا را تکذیب می کند و عقل به کسی که خیرخواه او باشد، خیانت نمی کند.(6)

توضیح: دیدن حقیقی دیدن عقل است، زیرا حواس ظاهری گاهی دچار اشتباه می شود.

40. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: هیچ دارایی مانند خرد، هیچ بیچارگی مانند نادانی، هیچ میراثی مثل ادب و هیچ کمک کاری مثل مشورت نیست.(7)

41. امیر مومنان علیه السّلام فرمود: داراترین دارایی عقل است و بزرگ ترین بیچارگی نادانی است.(8)

1- . اختصاص: 246
2- . امالی طوسی: 601
3- . دره الباهره: 59
4- . دره الباهره: 62

5- . دره الباهره: 61
6- . نهج البلاغه، قصار الحكم: 281 ، ص 397
7- . نهج البلاغه، قصار الحكم: 54 ، ص 262
8- . نهج البلاغه، قصار الحكم: 113، ص 369

42. نهج البلاغه: امیر مومنان علیه السّلام فرمود: مالی پرمنفعت تر از عقل نیست و عقلی مانند تدبیر نیست.(1)

43. نهج البلاغه: امیر مومنان علیه السّلام فرمود: بردباری پوشاننده و خرد شمشیر بُرَنده است. پس کسری های خودت را به حلمت بپوشان و هوایت را با عقلت بکش.(2)

44. کنز الفوائد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چیزی ابزار و ساز و برگی دارد و ابزار و ساز و برگ مؤمن عقل اوست. هر چیزی مرکبی دارد و مرکب انسان عقل اوست. برای هر چیزی انتهایی است و انتهای عبادت عقل است. برای هر قوم چوپانی است و چوپان عبادت کنندگان عقل است. برای هر تاجر سرمایه ای است و سرمایه کوشش کنندگان عقل اوست. برای هر خرابی آبادانی است و آبادانی آخرت عقل است. برای هر سفر خیمه ای است که به آن پناه می برند و خیمه مسلمانان عقل است.(3)

45. کنز الفوائد: امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: هیچ ابزاری نافع تر از عقل و هیچ دشمن مضرتر از نادانی نیست.(4)

46. کنز الفوائد: زینت مرد عقل اوست.(5)

47. کنز الفوائد: قطع صله رحم کردن انسان عاقل، با صله رحم کردن جاهل برابر است.(6)

48. کنز الفوائد: در بیشتر مواردی که عقل به کار نمی رود، احتمال قتل انسان در آنجا زیاد است.(7)

1- . نهج البلاغه، قصار الحکم: 113، ص 369
2- . نهج البلاغه، قصار الحکم: 424، ص 415
3- . کنز الفوائد 1 : 56
4- . کنز الفوائد 1 : 199
5- . کنز الفوائد 1 : 199
6- . کنز الفوائد 1 : 199

7- . كنز الفوائد 1 : 200

49. کنز الفوائد: زیبایی در زبان و کمال در عقل است. و همیشه تا هجده سالگی انسان گاهی عقل و گاهی حماقت بر او غالب می شود و زمانی که به آن سن رسید، دیگر یکی از آن دو بر بیشتر او پیروز می شود.(1)

50. کنز الفوائد: عقل ها رهبران اندیشه هایند، اندیشه ها رهبران دل هایند، دل ها رهبران حواسند و حواس رهبران اعضای انسانند.(2)

51. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از عقل راهنمایی بخواهید که شما را ارشاد می کند؛ نافرمانی اش را نکنید که پشیمان خواهید شد.

52. کنز الفوائد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سردار اعمال در دنیا و آخرت عقل است. و هر چیز ستونی دارد و ستون مؤمن عقل اوست. پس به اندازه عقل او عبادتش برای پروردگارش قبول خواهد شد.(3)

53. کنز الفوائد: امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: عقل ها ذخیره ها و کردار گنج هایند.(4)

1- . کنز الفوائد 1 : 200
2- . کنز الفوائد 2 : 31
3- . کنز الفوائد 2 : 31
4- . کنز الفوائد 2 : 32

روایات:

1. امالی صدوق: امام باقر علیه السّلام فرمود: چون خدا خرد را آفرید، او را بازپرسی کرد و فرمود پیش بیا! پیش آمد و پس از آن فرمود: پس برو! پس رفت. سپس خدا فرمود: به عزت و جلال خودم مخلوقی محبوب تر از تو نزد خود نیافریدم و تو را به راه کمالی برم که دوست دارم. آگاه باش! من به تو دستور می دهم، تو را نهی می کنم و به تو ثواب می دهم.(1)

در کتاب محاسن مثل این حدیث آمده است.(2)

2. علل الشرائع: در پرسش های مرد شامی از امیرمؤمنان علیه السّلام آمده است: اوّلین چیزی که حق تعالی آفرید چه بود؟ حضرت فرمود: نور بود. (3)

مؤلف: بعضی احادیث در «باب علامات و نشانه های عقل» خواهد آمد.

3. محاسن: ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون خدا خرد را آفرید، او را بازپرسی کرد و فرمود: پیش بیا! و پیش آمد. پس از آن فرمود: پس برو! پس رفت. آنگاه خدا فرمود: به عزت و جلال خودم مخلوقی محبوب تر از تو نزد خود نیافریدم، و من به تو ثواب می دهم و بر تو کیفر می دهم.(4)

1- . امالی صدوق: 340 - 341
2- . محاسن: 192
3- . علل الشرائع: 593
4- . محاسن: 192

4. محاسن: از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام روایت کرده که آن دو بزرگوار فرمودند: چون خدا خرد را آفرید، او را بازپرسی کرد و فرمود: پیش بیا! پیش آمد و پس از آن فرمود: پس برو! پس رفت. آنگاه خدا فرمود: به عزت و جلال خودم خلقی از تو محبوب تر نزد خود نیافریدم، و من تو را امر می کنم و تو را نهی می کنم و من به تو ثواب می دهم و بر تو کیفر می دهم.(1)

.5

محاسن: هشام از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون خدا خرد را آفرید، او را بازپرسی کرد و فرمود: پیش بیا! پیش آمد و پس از آن فرمود: پس برو! پس رفت. آنگاه خدا فرمود: به عزت و جلال خودم مخلوقی از تو محبوب تر نزد خود نیافریدم، و من به تو مؤاخذه می کنم و به تو عطا می نمایم و به تو ثواب می دهم.(2)

6. محاسن: نوفلی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خدا خرد را آفرید، او را بازپرسی کرد و فرمود: پیش بیا! پیش آمد و پس از آن فرمود: پس برو! پس رفت. آنگاه خدا فرمود: به عزت و جلال خودم مخلوقی از تو محبوب تر نزد خود نیافریدم. پس خدا نود و نه جزء آن را به محمّد عطا فرمود و یک جزء را در میان بندگان تقسیم نمود.(3)

7. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اول چیزی را که خدا خلق کرد نور من بود.(4)

8. عوالی اللئالی: در حدیث دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اولین چیزی را که خدا خلق کرد عقل بود.(5)

9. عوالی اللئالی: این روایت به طریق دیگر آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خدا خرد را آفرید، او را بازپرسی کرد و فرمود: پیش بیا!

1- . محاسن: 192

2- . محاسن: 192
3- . محاسن: 192
4- . عوالى اللئالى 4 : 99
5- . عوالى اللئالى 4 : 99

پیش آمد و پس از آن فرمود: پس برو! پس رفت. آنگاه خدا فرمود: به عزت و جلال خودم مخلوقی

از تو گرامی تر نزد خود نیافریدم، و من به تو ثواب می دهم و به تو عقاب می کنم و به تو مؤاخذه می کنم و به تو عطا می نمایم.(1)

10. علل الشرائع: پدرم از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: با شخصی مقداری سخن می گویم، پس وی تمام را درک نموده و می فهمد و با بعضی دیگر تکلّم نموده و شطری از کلام را ایراد می نمایم، وی کاملاً سخنانم را ضبط نموده و عینا آنها را به خودم برمی گرداند و با بعضی دیگر وقتی صحبت می کنم، می گوید: دوباره سخنت را تکرار کن.

حضرت فرمود: ای اسحاق! علّت آن را می دانی؟ عرض کردم: خیر. حضرت فرمود: کسی که با او سخن گفتی و سخنانت را فهمید ولی نتوانست عین آنها را برایت بازگو کند، او کسی است که نطفه اش با عقلش عجین و ممزوج شده است. و شخصی که سخنانت را بار اوّل فهمیده و عین آنها را به خودت برمی گرداند، وی کسی است که عقلش در شکم مادر با او ترکیب گشته. و امّا کسی که با بار اوّل سخنانت را درک نکرده و گفته است دوباره تکرار کن، او کسی است که پس از بزرگ شدن، عقلش با او ترکیب یافته است. پس او می گوید: برایم من اعاده کن.(2)

توضیح: «ثم یرده علی» یعنی اصل کلام، آن طوری که شنید یا برابر با چیزی که تو با او سخن گفته ای جواب می دهد، و احتمال دوم ظاهرتر است. بدان که احتمال دارد این کلام برای بیان اختلاف انسان ها در استعداد ذاتی از باب مجاز گفته شده باشد. یعنی گویا نطفه او با عقلش عجین شده است. و احتمال دارد که مراد حدیث این باشد که بعضی از مردم، نفس ناطقه خود را با عقل و استعداد فهمیدن اشیا و درک کردن خیر و شر هنگامی که نطفه بوده است، کاملا می کند. و بعضی انسان ها وقتی در شکم مادر هستند، و بعضی از آنها بعد از بزرگی و استفاده از حواس و به دست آمدن بدیهیات و تجربه، کارها را کامل می کند. و احتمال دارد

1- . عوالى اللئالى 4 : 99
2- . علل الشرائع: 102

مراد اشاره به این باشد که اختلاف مواد بدنی در اختلاف عقل دخالت دارد، والله یعلم.

11. اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون خدا خرد را آفرید، او را بازپرسی کرد و فرمود: پیش بیا! پیش آمد و پس از آن فرمود: پس برو! پس رفت. آنگاه خدا فرمود: به عزت و جلال خودم مخلوقی از تو عزیزتر نزد خود نیافریدم؛ کسی را که دوستش دارم، به تو تأیید می کنم. (1)

13. علل الشرائع: حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمود: غلظت برخی اخلاط ناشی از کبد، همچون خون و صفراء بوده و حیا و شرم در سوداء است و مسکن و جایگاه عقل، قلب و نفس انسانی می باشد.(2)

توضیح: «الغلظه فی الکبد» یعنی بعضی از اخلاط مانند خون و زردآب از کبد ناشی می شود. «الریح» کاربردش در روایات همان طور که به زودی در «کتاب احوال انسان» می آید، زیاد است. از برخی روایات ظاهر می شود که مراد از «ریح»، آب سیاه است. و از بعضی روایات فهمیده می شود که مراد از آن، روح حیوانی است و از بعضی روایات به دست می آید که «ریح»، یکی از اجزای بدن به غیر از اخلاط چهارگانه و اجزای شناخته شده است.

و «قلب» بر نفس انسانی اطلاق می شود، به خاطر ارتباط نفس انسانی اولا به روح حیوانی که از قلب صنوبری برانگیخته می شود. و لذا تعلق و ارتباط روح با قلب، بیشتر از اعضای دیگر بدن انسان می باشد. یا اطلاق «قلب» بر نفس آدمی، به دلیل تغییر و تحول حالات قلب است و تفصیل و توضیح گفتار در این حدیث، به زودی در «کتاب آسمان و جهان»

می آید.

14. علل الشرائع: پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: از نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله سؤال شد: خداوند جلّ جلاله عقل را از چه آفرید؟

1- . اختصاص: 244
2- . علل الشرائع: 107

حضرت فرمود: خدای عزوجل فرشته ای آفرید که به تعداد خلایق آفریده شده و آنان که بعدا ایجاد می شوند، در او سری بوده و هر سری صورتی دارد و هر کدام از آن سرها به فردی از افراد انسان تعلّق داشته و اسم آن شخص بر سر نوشته شده است، و بر هر یک از صورت ها پرده ای افتاده که تا آن شخص متولّد نشده، اگر از جنس ذکور است به حدّ مردان، و در صورتی که از جنس اناث است به حدّ زنان نرسد، پرده از روی صورت کنار نمی رود، ولی پس از بلوغ و رسیدن مولود به حدّ مردان و زنان، البته پرده کنار خواهد رفت. آنگاه در قلب و دل آن انسان نوری واقع می شود که به واسطه آن، واجب و مستحب و زشت و زیبا و نیکو و پست را درک می نماید. و باید توجّه داشت که حکم عقل در قلب و دل انسان، همچون حکم چراغ است که در وسط خانه افروخته باشند.(1)

گسترش سخن برای توضیح مقصود

آگاه باش همانا درک احادیث مربوط به عقل، بستگی به توضیح ماهیت عقل و اختلاف نظریات و اصطلاحات در آن دارد. پس می گوییم که همانا عقل در لغت، تعقلّ و درک و فهم اشیا است و در اصطلاح، به امری چند اطلاق می شود:

1) «عقل» قوه ای است که خوب و بد را می فهمد و آن دو را از هم جدا می کند و قدرت دارد اسباب کارها و خود اسباب و آنچه که به اسباب می رسد و موانع اسباب را بشناسد. عقل به این معنا، معیار تکلیف و پاداش و کیفر است.

2) «عقل» ملکه و حالت نفسی است که ما را به سوی انتخاب خیر و منفعت و دوری از بدی ها و ضررها فرا می خواند و به وسیله آن ملکه، نفس آدمی بر ترک و دفع انگیزه های شهوانی و خشم و وسوسه های شیطانی، تقویت می شود.

آیا این معنای دوم مکمل معنای اولی است یا صفت و حالت دیگری است که با اولی تضاد دارد؟ هر دو احتمال وجود دارد.

1- . علل الشرائع: 98

و آنچه که در بیشتر مردم دیده می شود که حکم به خوبی بعضی از امور می کنند و انجام می دهند و به بدی از بعضی امور حکم می کند، در حالی که آن را با حرص و ولع انجام می دهند، این حکم دلالت می کند که این حالت غیر از علم به خوب و بد است.

و آنچه برایم از جستجو و تحقیق در اکثر احادیث امامان علیهم السّلام آشکار شد، این است که قطعاً خداوند در هر فردی از مکلّفین، نیرو و استعداد فهم و درک ضرر و زیان ها و منفعت ها و غیر آن - بنا بر اختلاف زیاد میان مکلفین در این امور - آفرید و معیار تکلیف، کمترین درجات و مراتب آن قوه است. و دیوانگان به وسیله آن قوه و نیرو، از عاقلان جدا می شوند. تکلیف ها به سبب اختلاف مراتب آن نیرو، فرق دارند. در نتیجه هر چه این نیرو قوه ای کامل تر باشد، تکالیف سخت تر و زیادتر می شود. و این نیرو در هر کسی به حسب استعدادش به دانش و کردار، کامل می گردد. پس هر چه بیشتر در دانش های راستین تحصیل و به آن عمل کند، آثارش افزایش می یابد و صاحبش را در عمل کردن تحریک و تقویت می کند.

3) علم بیشتر مردم به مبدأ و معاد و سایر ستون های ایمان، علم تصوری است که آن را تصدیق می نامند، در حالی که برخی تصدیق ظنّی و گاهی تصدیق اضطراری است. به خاطر همین است که به آنچه خوانده می شوند، عمل نمی کنند. پس نتیجه اینکه در هر زمان هرگاه علم کامل گردید و به درجه یقین رسید، آثار و فواید آن بر صاحبش آشکار می گردد، و به زودی تحقیق کامل این موضوع ان شاء الله تعالی در «کتاب ایمان و کفر» می آید.

4) «عقل»، نیرویی است که انسان آن را در نظم دادن به مسائل زندگی به کار می برد. پس اگر موافق قانون شریعت بود و شارع آن را نیکو شمرد، عقل معاش نامیده می شود. و این معنا در روایت، تعریف و تمجید شده و منافات آن با معانی قبلی، به نوعی اعتباری است. و هنگامی که آن نیرو در امور باطل و فریب های فسادانگیز به کار برده شود، در زبان شرع نکراء و شیطنت نامیده می شود. و از این مردم کسانی هستند که نیروی دیگری برای معنی فوق ثابت کردند، در حالی که معلوم نیست.

5) «عقل» مراتب آمادگی نفس به خاطر به دست آوردن آرا و نزدیکی و دوری از نفس می باشد. و برای این نظریات مراتب چهارگانه را اثبات کردند که آن را عقل هیولایی و عقل به ملکه و عقل بالفعل و عقل مستفاد نامیدند. گاهی این نام ها بر خود نفس در آن مراتب و درجات، اطاق می شود و شرح و بسط این موضوع در جای خودش یادآوری شده است، تعلقات و ارتباطات و استعمال ها و نام ها متعدد می شود، گرچه معنا یکی است که قبلاً ذکر شد.

6) «عقل»، نفس ناطقه و گویای آدمی می باشد که از سایر حیوانات جدا می شود.

7) آنچه که فیلسوفان به دنبال آن رفتند و به گمانشان آن را اثبات نمودند که عقل، جوهری مجرد و قدیم است و ذاتاً و فعلاً وابستگی به ماده ندارد. قائل شدن به این معنا، همان طور که فلاسفه یاد آور شدند، مستلزم نادیده گرفتن بسیاری از ضروری های دین، مثل حدوث عالم و غیر آن می شود و در این مقام، یادآوری آن ممکن نیست. و گروهی از فلاسفه که از دین اسلام برگشتند، عقل های حادث و جدیدی را اثبات می کنند و این نیز مستلزم انکار اصول و مهمات تثبیت شده زیادی در اسلام، می شود، در حالی که از احادیث، وجود مجردی جز خدا ظاهر نمی شود.

عده کمی از محققین آنان قائل بر این هستند که همانا ارتباط نفس به عقل دهم که آن را عقل فعّال نام نهادند، همانند ارتباط نفس به بدن است. پس همان طور که نفس، صورت بدن و بدن ماده صورت است، همچنین عقل صورت نفس، و نفس صورت عقل است و بر آن اشراق دارد و علومش را از او می گیرد و این ارتباط تاحد روشنایی دانش ها کامل می گردد و به آن متصل می شود. و آنان دلیلی جز موهومات شبهه انگیز یا اوهام عجیب و غریبی که الفاظ و عبارت ها را زیبا جلوه می دهند، ندارد.

پس از شناخت مقدمه ای که ما تدارک دیدیم ، بدان که احادیثی که در باب ها آمده، بیشترشان در معنای اول و دوم آشکار می گردد که در واقع یک چیز است. در حالی که به معنای دوم، بیشتر و آشکارتر است. و بعضی از روایات، مقدار کمی از

معانی دیگری را محتمل است. در بعضی از احادیث، عقل، بر دانش منفعت دار و نجات دهنده ای که سعادت ها به ارمغان می آورد، اطلاق می شود.

اما احادیثی که عقل و رویکرد و عقب گردش را مورد بازجویی قرار می دهد، اولاً حملش بر یکی از معانی چهارگانه که ذکر شد، امکان دارد یا شامل همه آنها می شود. پس با این حساب، احتمال خلق به معنای تقدیر، همان طور که در لغت آمده است، یا مقصود از خلق، خلق در نفس و اتصافش به خلق، می باشد. با این حساب، استنطاق و اقبال و ادبار و غیر آن، از باب استعاره تمثیلی و تشبیهی می باشد تا معیار تکالیف و کمالات و پیشرفت های عقل را بیان کند. و احتمال دارد که مراد از استنطاق عقل، به خاطر درک و فهم علوم دیگر از آن باشد. امر و دستور به اقبال و ادبار عقل، امری تکوینی است که وسیله به دست آوردن دنیا و آخرت و خوشبختی و بدبختی، می باشد، و همچنین وسیله ای برای شناخت حقایق امور و فکر کردن در ریزه کاری های مکرها است.

و در برخی از حادیث آمده که خدا به عقل می گوید به خاطر تو امر و نهی و مجازات می کنم و به وسیله تو پاداش می دهم که معنای گذشته بر این معنی تطبیق می کند، زیرا کمترین مرتبه عقل، ملاک صحیح بودن اصل تکلیف است. و هر درجه ای از درجات عقل، معیار درست بودن برخی از تکالیف است. و در برخی احادیث آمده که خداوند به عقل خطاب می کند و می فرماید: بپرهیز از قرار گرفتن در هر جا. در بعضی از روایات آمده: اجتناب کن از قرار گرفتن در برخی مکان ها. و منظور از آن، مبالغه در شرطیت تکلیف به عقل است؛ گویا حقیقتاً عقل، مکلف است.

در برخی از احادیث آمده است که عقل، اول موجود مجردات می باشد. پس احتمال دارد منظور این باشد که عقل، اولین آفرینشی از صفات وابسته به روح است. یا اول غریزه است که نفس بر آن مطبوع می شود و در آن به ودیعت گذاشته می شود یا اینکه ابتدائیت عقل به اعتبار اولیت وابستگی نفوس و جان ها به آن می باشد.

و اگر بر معنی پنجم حمل کنی، احتمال تمثیل و تشبیه - چنان چه گذشت - وجود دارد. و اینکه نفوس آفریده شده اند، واضح و آشکار است. و اول موجود است یا به اعتبار اینکه نفوس پیش از اجساد آفریده شده اند، همان طور که در احادیث

ص: 145

مستفیضه وارد شده است. پس با این حساب، احتمال اینکه آفرینش ارواح مقدم بر خلقت همه موجودات باشد، وجود دارد. لیکن من این حدیث را که می گوید: «اول چیزی که خدا آفرید عقل است»، در احادیث معتبر نیافتم. و همانا این حدیث برگرفته شده از احادیث اهل سنت است و احادیث زیادی از اهل بیت علیهم السّلام ظهور در آفرینش آب یا هوا، به عنوان اولین موجود، دارد، همان طور که به زودی در «کتاب آسمان و جهان» می آید.

آری، در احادیث ما عقل به عنوان اولین موجود از مجردات، وارد شده است و این موضوع، منافاتی با جلو افتادن آفرینش برخی از جسم ها بر خلقت عقل ندارد. و در این هنگام منظور، اقبال و روی آوردن عقل است مبنی بر اینکه گروهی معتقدند که مجرد بودن نفس، اقبالش به مجردات و ادبارش به وابستگی آن به بدن و جسم و مادیات است. یا منظور از اقبال نفس، اقبال و روی آوردن آن به مراتب عالی و درجات بلند است و مقصود از ادبار نفس و پشت کردن آن، فرود و سقوط کردن از آن مقامات و مراتب و توجه به کسب امور پست دنیوی همانند چهارپایان و حیوانات است. پس بنا بر یادآوری ما از تمثیل و تشبیه، هدف، بیان و توضیح استعدادها و آمادگی های مختلف بر نفس است و این شؤون بعید است و اگر بر تمثیل حمل نکنیم، استنطاق و استیضاح حقیقی و قرار دادن عقل به عنوان مُدرِک و درک کننده کلیات، ممکن است. همچنین، دستور به اقبال و ادبارعقل، امکان دارد که واقعاً ظهور در انقیاد و پیروی عقل از آنچه که خدا اراده کرده است داشته باشد. دیگر اینکه کنایه از امر تکوینی که قابلیت صعود باشد، یا اینکه امر تکوینی به خاطر وابستگی نفس به مادیات در درجه متوسط از تجرّد است، ولی مجرد بودن نفس، از احادیث برای ما ثابت نشده است. بلکه ظاهر روایات، بر مادی بودن نفس دلالت دارد، همانطور که ان شاء الله تعالی به زودی توضیح خواهیم داد.

اما معنای ششم برای عقل: اگر کسی بگوید که عقل، جوهر مجرد و تنهایی است، اما قائل به قدیم بودن عقل نمی شود و تأثیر واجب در ممکنات بر او متوقف نیست و عقل در آفرینش اشیا تأثیر ندارد، و نامش را عقل گذاشتند و با برخی از احادیث که او را عقل نام نهاده منطبق است، پس امکان دارد گفته شود که اقبال

عقل، عبارت است از توجه آن به مبدأ و ادبارش عبارت است از توجه عقل به نفوس، به سبب اشراق عقل بر نفوس و کامل شدن نفوس به آن.

پس زمانی که این مطلب را شناختی، به تلاوت آیاتی گوش بده که از طرف خدایی است که حق است و در حقانیت او شکی نیست، و قرآن این مطلب را بیان کرده و توجه به ناراحت شدن ذهن های ناقص ندارد.

پس آگاه باش که بیشتر آنچه که فیلسوفان برای عقل ها اثبات کرده اند، قطعاً در احادیث متواتر ما به روش دیگری برای ارواح پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السّلام، ثابت شده است.

پس فلاسفه، قدیم بودن عقل را اثبات کردند، در حالی که بنا بر احادیث متواتر و پی در پی، تقدم آفرینش ارواح چهارده معصوم علیهم السّلام بر همه موجودات یا سایر مجردات ثابت است. و نیز آنان واسطه بودن عقل را در ایجاد [مخلوقات] یا شرط تأثیر گذاری بر موجودات را برای عقل، ثابت کردند، در حالی که طبق روایات چهارده معصوم علیهم السّلام سبب و علت غایی و نهایی همه موجودات هستند. به طوری که اگر معصومین علیهم السّلام نبودند، خداوند جهان هستی را نمی آفرید. و حکما واسطه بودن عقل ها را در افاضه علوم و معارف بر نفوس و ارواح ثابت کردند، در حالی که طبق احادیث، تمام دانش ها و حقیقت ها و معارف توسط معصومان علیهم السّلام بر بقیه مخلوقات حتی فرشتگان و سایر انبیاء، افاضه می شود.

و حاصل مطلب اینکه، با احادیث زیاد رسیده، ثابت شده که قطعاً چهارده معصوم علیهم السّلام وسیله میان خدا و مخلوقات در رساندن تمام رحمت ها و دانش ها و کمال ها به تمام موجودات هستند. پس به این نتیجه می رسیم که هر چه توسل به معصومان علیهم السّلام و یقین بر برتریشان بیشتر گردد، کمالات از جانب خدای تعالی زیادتر می شود.

فلاسفه چون راه ریاضت و سختی در پیش گرفتند، استبداد به رأی در نظریات آنان پیدا شد، در حالی که بر مبنای قانون دین مقدم اسلام نبود، حقیقت این

موضوع بر آنها خلط و مشتبه شد و آنان در مورد ائمه علیهم السّلام، خطا کردند و عقل هایی را ثابت کردند و در آن، زیاده از حد گفتگو کردند.

پس بنا بر گفته آنان، امکان دارد منظور از عقل، نور نبی اکرم صلی الله علیه و آله - که نورهای امامان معصوم علیهم السّلام از آن نور، منشعب است - باشد. بنابراین استنطاق و استیضاح عقل بنا بر حقیقت است یا اینکه عقل، محل و جای معارف بی نهایت است. و منظور از دستور به رویکرد عقل، پیشرفت آن به رتبه های کمال است و مجذوب ساختن آن به عالی ترین مقام قرب و رسیدن به خداست. و مقصود از دستور به عقبگرد عقل، یا پایین آوردن عقل به سوی بدن یا دستور به کامل شدن مخلوقات، بعد از نهایت کمال و پیشرفت است. در این صورت همانا لازمه این مطلب، فرود آمدن عقل از نهایت مراتب قرب به خداوند است، به خاطر زندگی و رفت و آمد با مردم که آیه قرآن به آن اشاره دارد: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً رَسُولاً»(1) {پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند.}

ما در این رابطه در «کتاب فوائد الطریفه» توضیح دادیم و احتمال دارد مراد به «اقبال»، بر اساس شواهدی از روایات، روی کردن به مردم و ادبار و بازگشت به عالم قدس بعد از اتمام تبلیغ باشد. چنان که در برخی روایات، ادبار بر اقبال مقدم گشته است، بنابراین مراد خداوند که فرموده «ولا اکملک»، این باشد که محبت تو را و ارتباط و واسطه بودن بین او و خودم را مجموعاً به کمال نمی رسانم، مگر در کسی که او را دوست دارم.

احتمال دارد مخاطب نور و روح ائمه علیهم السّلام باشد و مقصود از کمال عقل در بدن شریف معصومین علیهم السّلام باشد، یعنی این نور بعد از تقسیم شدن در بدن هر شخصی تعلق گرفته و به کمال برسد، این شخص محبوب ترین مخلوقات نزد خداوند می باشد.

احتمال دارد که مراد از «ایاک آمر»، این باشد که ائمه علیهم السّلام به چیزهایی مکلّف شده اند که دیگران چنین تکلیفی ندارند و حق عبادت را فقط آنان

1- . طلاق/10 - 11

ادا می کنند، و احتمال دارد صحت اعمال بندگان، مشروط به ولایت آنان و اقرار به برتری آنان باشد (که این از باب مجاز و توسعه در معانی است). با این تحقیق، میان روایاتی که با هم ناسازگارند جمع می شود، مثلاً بعضی روایات می گویند پیامبر فرمود: «اولین مخلوق خداوند نور من است.» و در روایتی دیگر فرموده: «اولین مخلوق عقل است» چنان که در روایتی آمده است که اولین آفریده خدا نور است، به شرط صحت سند این روایات.

تحقیق این کلام نیازمند تفصیل است که سخنش را گسترش دهیم، گرچه ما حق آن را ادا نموده ایم، هر چند خلاف وعده اول کتاب را پیموده باشیم.

روایت آخر از اخبار پیچیده و اسرارآمیز است و احتمال دارد مراد تعلق به عقل به هر مکلف در وقت خاص باشد و قبل از آن وقت خاص، پرده های ظلمانی و تیرگی ماده مانع تعلق عقل گردد. همچنان که احتمال دارد روایت را طبق بعضی از احتمالات گذشته و بر طبق ظهورش معنا کنیم و مراد از آفرینش عقل، به صورت فرشته ای باشد که آفرینش عقل در لطافت روحانیت همچون فرشته است.

طبق آخرین احتمال می توان گفت که کلمه «خلق»، اضافه به ضمیر و مبتدا واقع شده که «ملک» خبر آن است، یعنی آفرینش عقل از نوع آفرینش فرشته است یا عقل در واقع خود فرشته است، و الله یعلم.

روایات:

1. احتجاج: در حدیث ابن سکیت آمده که ابن سکیت به امام رضا علیه السلام گفت: حال بفرمایید امروز حجت بر مردم چیست؟ حضرت فرمود: عقل چیزی است که توسط آن راستگوی بر خدا را شناخته و تصدیقش کنی، و دروغگوی بر پروردگار را شناخته و تکذیبش کنی. ابن سکیت گفت: به خدا قسم که پاسخ صحیح همین است.(1)

در کتاب علل الشرائع و عیون اخبار الرضا علیه السّلام ابو یعقوب بغدادی از ابن سکیت مثل این حدیث را روایت کرده است.(2)

2. معانی الأخبار: امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمود: ای پسرم! مقام شیعیان ما را به اندازه روایات و شناخت آنها بشناسید، زیرا شناخت، داناییِ روایت می باشد و به دانایی روایات، مؤمن تا بلندترین درجه ایمان بالا می رود. من در کتاب علی علیه السّلام نگاه کردم و در آن کتاب چنین یافتم: «ارزش و اندازه هر کس به مقدار شناخت اوست، زیرا خدای تعالی مردمان را به اندازه عقل هایی که در دنیا به آنها داده حسابرسی می کند.»(3)

1- . احتجاج 2 : 473
2- . علل الشرائع: 122
3- . معانی الاخبار: 1 - 2

3. محاسن: امام باقر علیه السّلام فرمود: روز قیامت در حسابرسی بندگان، به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده شده دقت می شود.(1)

4. محاسن: رسول خدا فرمود: ما گروه انبیاء، با مردم به اندازه عقل های آنها سخن می گوییم.(2)

5. محاسن: رسول خدا فرمود: وقتی خوبی کسی برای شما رسید، در نیکویی عقلش نگاه کنید، زیرا انسان به اندازه عقلش کیفر می بیند.(3)

1- . محاسن: 195
2- . محاسن: 195
3- . محاسن: 194

روایات:

1. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عقل سه جزء است؛ هر کس همه را دارد، عقلش کامل است و هر کس همه را ندارد، عقل ندارد: خدا را خوب شناختن، خوب فرمان او را بردن و خوب صبر داشتن بر فرمان او.(1)

توضیح: شاید از باب مبالغه و توسعه و مجاز، امام علیه السّلام چیزهایی را که از آثار عقل است، به جهت علاقه مندی به جدا نشدن آن آثار از عقل و دلالت آنها بر عقل، از اجزای آن شمرده است.

2. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: خرد مرد با سه چیز سنجیده می شود: با اندازه ریش، با نقش مهر و با کُنیه او.(2)

3. علل الشرائع و خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی خداوند «عقل» را از نوری آفرید که در پیشینه علم خودش به عنوان گنجی نهفته بود و هیچ پیغمبر مرسل و فرشته مقرّبی را بدان دسترسی نبود. و از «دانش» جانش داد و «فهم» را روحش نموده و «زهد» را سَرش قرار داد، و «حیا» را دو چشمش و «حکمت» را زبانش و «مهربانی» را همتش و «دلسوزی» را دلش قرار داد. سپس او را از ده چیز آکنده و نیرومند کرد: یقین، ایمان، راستی، سنگینی، اخلاص، رفق، بخشش، قناعت، تسلیم و شکر. سپس خدای عزوجل فرمود: پس برو! پس رفت. سپس فرمودش: پیش بیا! پیش آمد. آنگاه به او فرمود: سخن بگو! گفت: حمد از آن خدایی است که ضدی و همتایی و مانندی و هم ترازی و برابری و مثلی ندارد؛ آن که

1- . خصال: 122
2- . خصال: 123

هر چیزی برای بزرگواری او خاضع و خوار است. خدای تبارک و تعالی فرمود: به عزت و جلالم سوگند که آفریده ای بهتر، فرمانبرتر، والاتر، شریف تر و عزیزتر از تو را نیافریدم؛ به واسطه تو مؤاخذه کنم و عطا کنم، به تو یگانه شمرده شوم و پرستیده شوم و مورد امیدواری باشم و خواسته شوم؛ به واسطه تو از من بترسند و بر حذر باشند و ثواب و عقاب به واسطه تو باشد.

در این هنگام عقل به خاک افتاد و سجده کرد و هزار سال در سجده ماند. سپس خداوند تبارک و تعالی فرمود: سرت را بردار و هر چه خواهی سؤال کن تا به تو عطا شود. شفاعت کن تا پذیرفته گردد! عقل سرش را برداشت و عرض کرد: الهی! از تو درخواست دارم که شفاعت مرا در هر صاحب عقلی بپذیری. خدای جل جلاله به فرشتگان فرمود: شما را شاهد می گیرم که شفاعت او را درباره هر کس که عقل به او داده ام، پذیرفتم. (1)

توضیح: آنچه که ممکن است در درک این حدیث به کار برده شود، گذشت. و «نور» چیزی است که سبب ظهور چیزی می گردد، و «عقل» از انوار الهی است که آن را آفریده و برای کشف معارف بر مردم مقدر کرده، یعنی آفرینش عقل با ماده نور سنخیت دارد که در خزانه عرش الهی موجود بوده است.

و احتمال دارد چنان چه گذشت، خلقت عقل از نور به عنوان مجاز باشد. به جهت شدت ارتباط عقل با علم و اینکه علم بزرگ ترین فایده عقل و کامل کننده او به درجه بالاتر است، علم را نفس عقل قرار داد. گویا علم، نفسِ عقل و عین آن است و علم بدون فهم، مثل تن بدون روح است.

«زهد» سر عقل است، یعنی زهد بهترین و بالاترین فضایل عقل است، چنان چه سر شریف ترین اجزای بدن انسان است. یا اینکه با رفتن زهد، عقل از بین می رود، چنان چه انسان با جدا شدن سرش از دنیا می رود. «حیا» چشم عقل است، حیا کمک کننده عقل در کشف امور حقیقی است یا بر عاقل، مثل دو چشم است.

1- . علل الشرائع: 427 ،

«حکمت» زبان عقل است، حکمت مثل زبان برای شخص و پل برای عقل است. «رحمت» قلب عقل است؛ رحمت سبب افاضه حقایق از جانب خدا بر عقل است و مانند قلب و راه حقایق است. و «سجود» عقل کنایه از تسلیم بودن عقل در برابر خداوند و فرمانبرداری عاقل برای حق تعالی است، یا مراد سجده یکی از عقلا است.

مخفی نماند که بیشترین قسمت های این حدیث بر معنای اخیر، یعنی انوار ائمه علیهم السّلام تطبیق می کند. و از باب مجاز و تمثیل و تشبیه اظهر است. گفته می شود شفاعت کردم او را در فلان چیز، یعنی شفاعتش را پذیرفتم. در آینده تفسیر برخی قسمت های حدیث می آید.

4. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل به چیزی عبادت نشده که از عقل بهتر باشد، و شخص مؤمن خردمند نیست تا ده خصلت در او جمع شود: به خیر او امیدوار باشند؛ از شرّ او ایمن باشند؛ خیری که از دیگری دریابد بسیار شمارد؛ خیر بسیار خود را کم شمارد؛ در طول عمرش از تحصیل دانش خسته نشود؛ از رجوع حاجتمندان به سویش دلتنگ نشود؛ خواری و فروتنی در نظر وی از عزت و سربلندی، و فقر و تنگدستی از ثروت محبوب تر باشد؛ بهره وی از دنیا همان قوت زندگی باشد؛ و دهم آنکه هیچ کس را نبیند، مگر آنکه با خود گوید او از من بهتر و پرهیزکارتر است!

همانا مردم بر دو قسمند؛ یک قسم که واقعا از او بهتر و پرهیزکارتر است و دیگری که از او بدتر و پست تر است. چون به کسی برخورد کند که از او بهتر و پرهیزکارتر است، برای او تواضع کند تا خود را به او برساند و چون به کسی برخورد کند که از او بدتر و پست تر است، گوید شاید خیر در او نهان است و شرّ او در عیان و شاید سرانجامش خیر باشد. و چون این کار را کرد، بزرگ شود و بر اهل زمان خود آقا گردد.(1)

1- . خصال: 199

5. امالی طوسی: رز بن انس گوید: از امام باقر علیه السّلام می شنیدم که همیشه می فرمود: شخص مؤمن، مؤمن کامل نشود مگر اینکه عقلش کامل شود و انسان عقلش کامل نباشد، مگر در آن ده خصلت وجود داشته باشد... و مانند حدیث فوق ذکر کرده است.(1)

6. علل الشرائع: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل به چیزی عبادت نشده که مثل عقل باشد و عقل انسان کامل نمی شود، مگر اینکه در آن ده خصلت باشد... و مانند حدیث فوق را ذکر کرده است.(2)

توضیح: در کتاب امالی و علل الشرایع صدوق آمده که امام علیه السّلام بعد از خصلت های ده گانه فرمود: چه خصلت های ده گانه ای؟! «لم یعبدالله بشی ء» یعنی چیزی مانند عقل، سبب و وسیله عبادت و مکمل آن نمی گردد. و احتمال دارد مراد از «عقل»، تعقل در کارهای دینی و معارف یقینی و تفکر در مورد آنها و تحصیل علم باشد. و به دست آوردن این دانش از بهترین عبادات است، آن گونه که در آینده خواهد آمد. پس اوصاف علماء و بزرگواری رسیدن به شرافت و کرامت و سیادت را که امام علیه السّلام بعد از آن ذکر کرده، یعنی عالم، سید و بزرگ و شریف زمان خود می گردد.

7. خصال: سماعه بن مهران گوید: من خدمت امام صادق علیه السّلام بودم و جمعی از دوستان او هم حضور داشتند. ذکر عقل و جهل به میان آمد. امام صادق علیه السّلام فرمود: عقل و لشکرش را بشناسید و جهل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید. عرض کردم: قربانت! ما جز آنچه تو به ما آموختی چیزی نمی شناسیم. آن حضرت فرمود: به راستی خدای بزرگوار عقل را آفرید و او را از نور خود در سمت راست عرش، در آغاز آفرینش روحانیین پدید آورد و به او فرمود: پیش بیا! پیش آمد. سپس فرمود: پس برو! پس رفت. خدای عزوجل فرمود: تو را خلق بزرگی آفریدم و بر همه خلق خود گرامی داشتم. سپس جهل را از یک دریای تلخ و تاریک آفرید و به او فرمود: پس برو! پس رفت. سپس فرمود: پیش بیا! نیامد.

1- . امالی طوسی: 152
2- . علل الشرائع: 116

فرمود: تکبر کردی، و او را لعنت کرد. سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. چون جهل آن احترامی را که خدا به عقل نهاد و آن لشکری که به وی داد دید، دشمنی او را در دل پرورید و عرض کرد: خدایا! او هم خلقی است مانند من، او را خلق کردی و نیرو دادی و من ضد او هستم و نیرویی ندارم. به من هم لشکری چون وی عطا کن. فرمود: عطا می کنم، ولی اگر پس از آن گناه ورزیدی، تو را با لشکرت از رحمت خود بیرون می کنم. عرض کرد: بسیار خوب! خدا به او هم هفتاد و پنج لشکر عطا کرد.

یکی از لشکرهای هفتاد و پنجگانه عقل، خیر است که وزیر عقل است و ضد او شر است که وزیر جهل است. و نیز ایمان که ضد آن کفر است، باور که ضدش انکار است؛ امید که ضدش نومیدی است؛ عدل که ضدش جور است؛ رضا که ضدش خشم است؛ شکر که ضدش کفر است؛ طمع که ضدش یأس است؛ توکل که ضدش حرص است؛ مهربانی که ضدش فریب است؛ رحمت که ضدش غضب است؛ دانایی که ضدش نادانی است؛ فهم که ضدش حماقت است؛ پارسایی که ضدش پرده دری است؛ زهد که ضدش رغبت است؛ رفق که ضدش کج خلقی است؛ ترس که ضدش تجری است؛ تواضع که ضدش تکبر است؛ آرامی که ضدش شتاب است؛ حلم که ضدش سفاهت است؛ خاموشی که ضدش یاوه سرایی است؛ سر فرود آوردن که ضدش کبرورزیدن است؛ تسلیم بودن که ضدش جباری است؛ گذشت که ضدش کینه است؛ مهرانگیزی که ضدش سخت دلی است؛ یقین که ضدش شک است؛ صبر که ضدش بی تابی است؛ بخشیدن گناه که ضدش انتقام است؛ بی نیازی که ضدش حاجتمندی است؛ تفکر که ضدش سهو است؛ حفظ کردن که ضدش فراموشی است؛ مهرورزی که ضدش بی علاقگی است؛ قناعت که ضدش آز است؛ همراهی که ضدش دریغ است؛ دوستی که ضدش دشمنی است؛ وفا که ضدش غداری است؛ فرمانبری که ضدش نافرمانی است؛ فروتنی که ضدش گردنکشی است؛ تندرستی که ضدش گرفتاری است؛ دوستی که ضدش دشمنی است؛ راستی که ضدش دروغ است؛ حق که ضدش باطل است؛ امانت که ضدش خیانت است؛ اخلاص که ضدش بددلی است؛ شهامت که ضدش کندی است؛ فهم که ضدش نفهمی است؛ معرفت که ضدش انکار

است؛ مدارا که ضدش پرده دری است؛ حفظ عیب که ضدش دورویی و مکاری است؛ راز پوشی که ضدش فاش کردن است؛ نماز که ضدش بی نمازی است؛ روزه که ضدش افطار است؛ جهاد که ضدش نکول و تنبلی است؛ حج که ضدش عهدشکنی است؛ حرف نگه داشتن که ضدش سخن چینی است؛ احسان به پدر و مادر که ضدش ناسپاسی است؛ حقیقت که ضدش ریا است؛ معروف که ضدش منکر است؛ خودپرستی که ضدش جلوه فروشی است؛ تقیه که ضدش اشاعه اسرار و بی پروایی است؛ انصاف که ضدش طرفداری بر خلاف حق است؛ خوش باش گویی و خوش برخوردی که ضدش هجوم و ستمگری است؛ پاکیزگی که ضدش پلیدی است؛ حیا که ضدش لودگی و دریدگی است؛ میانه روی که ضدش تجاوز و عدوان است؛ آسایش که ضدش رنجش است؛ آسانی و آرامش که ضدش سختی و بدسگالی است؛ برکت که ضدش کمی و کاستی است؛ عافیت که ضدش بلا و گرفتاری است؛ صمیمیت که ضدش ظاهر سازی است؛ حکمت که ضدش هواپرستی است؛ وقار که ضدش سبکی است؛ خوشبختی که ضدش بدبختی است؛ پشیمانی از گناه که ضدش اصرار بر گناه است؛ استغفار که ضدش غرور است؛ محافظه کاری که ضدش سهل انگاری است؛ خواست از خدا که ضدش روگردانی است؛ نشاط که ضدش تنبلی است؛ خوشدلی که ضدش اندوه است؛ الفت که ضدش جدایی است؛ و سخاوت که ضدش بخل است.

مجموع این خصال که لشکر عقل اند، جمع نگردند مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است، ولی دوستان دیگر ما دارای بعضی از صفات عقل هستند و کم کم ترقی می کنند تا کامل شوند و از صفات جهل وارسته گردند و در نتیجه، درجه بلندی را دریابند که در ردیف پیغمبران و اوصیا باشند. همانا رسیدن به این مقام، به شناختن عقل و صفات آن و کناره گیری از جهل و صفات آن است. خداوند ما را و شما را توفیق طاعت و رضایت خود بخشد.(1)

1- . خصال: 588 - 591

علل الشرائع: مثل این حدیث را آورده است.(1)

توضیح: لشکرهای عقل که در این حدیث آمده، هشتاد و یک صفت است و در کتاب «کافی» کلینی هشتاد و هفت صفت آمده که گویا به خاطر تکرار بعضی فقرات حدیث از امام علیه اسلام یا از بعضی نساخ است که بعضی از نسخه ها، بدل ها را به اصل حدیث اضافه کرده اند.

و عقل در اینجا احتمال دارد به معناهای سابقه باشد. و «جهل» نیروی برانگیزنده به سوی شر است یا مراد از آن بدن است، اگر مقصود از عقل، نفس باشد. و احتمال دارد مراد شیطان نیز باشد. چون ابلیس با صاحبان عقول کامله، یعنی انبیاء و ائمه علیهم السّلام در هدایت مردم به سوی حق مخالف است.

حدیث که درباره مخالفت آدم و شیطان بعد از سرپیچی شیطان آمده و عطا کردن خداوند آن لشکرها را برای آدم و ابلیس، معنای فوق را تأیید می کند. خلاصه این اوصاف لشکریان و یاران عقل است و اوصاف دیگر، عساکر جهل و جاهلان هستند.

«خیر» چیزی که مقتضی کارهای نیک باشد یا مقتضی رساندن خیر به خودش یا به غیرش باشد. و «شر» مقابل آن دو معنای خیر و منشأ و اصل لشکریان است. علت نامگذاری خیر و شر به «وزیر»، آن است که آنها منشأ و اصل لشکریان هستند که بعد از آن دو ذکر شده است. پس آن دو، فرمانده و نیرو بر لشکریان هستند که آنها از دستورات آن دو فرمانده صادر می شود.

«تصدیق و جحود» شاید از قسمت های تکراری حدیث باشد. و ممکن است تخصیص باشد. «ایمان»، ممکن است ایمان اختصاص به اصول دین داشته باشد و تصدیق متعلق به فروع دین باشد. و ممکن است فرق بین آنها به اجمال و تفصیل باشد به اینکه ایمان تصدیق اجمال به تمام آنچه پیامبر از جانب خداوند آورده باشد، و تصدیق اعتقاد به تفصیل آنها باشد.

1- . علل الشرائع 7 : 114 - 115

«عدل» میانه روی بین افراط و تفریط در تمام کارها است. یا به معنای معروف است که در این صورت در همان معنای اول داخل می باشد. «رضا» یعنی رضا به قضای الهی. «طمع» شاید تکرار «رجاء» باشد. و ممکن است رجاء اختصاص به امور آخرتی و طمع اختصاص به فایده های دنیوی داشته باشد. یا «رجا» امیدواری به چیزی باشد که مستحق آن است و «طمع» امیدواری به چیزی باشد که استحقاق آن را ندارد. یا اینکه مراد از «طمع»، چشمداشت به اموال مردم است که در این صورت از جمله لشکریان جهل است که بر خلاف ترتیب آمده، و مخفی نماند که این احتمال بعید است.

«رأفت و رحمت» یکی آنها تکراری است و ممکن است مراد از «رأفت»، حالتی باشد که برای انسان پیش می آید و «رحمت» ثمره ای از آن حالت باشد. در کتاب «کافی» و «محاسن»، رأفت (مهربانی) ضد قسوت (سنگدلی) آمده و در اکثر نسخه های خصال «عزّت» آمده، یعنی طلب غلبه و چیره شدن.

«فهم»: حالت نفس است که مقتضی سرعت در ادراک کارها و دانستن دقایق مسائل یا اصل ادراک می باشد. بنا بر معنای دوم، در این صورت فهم اختصاص به حکمت عملی دارد تا با علم متفاوت باشد.

«عفت»: بازداشتن شکم و عورت از محرمات و شبهات است که مقابل آن تهتک و بی مبالاتی در پرده دری و ارتکاب محرمات است. «خُرْق» در کتاب قاموس آمده: خرق ضد رفق است، به این معنا که کار و دخالت در کارها را خوب انجام ندهد.(1)

«رهبه» ترس از خدا و مجازات هایش یا ترس از مردم یا از نفس و شیطان است. بهتر آن است که رهبه را به معنای عام بگیریم تا شامل خوف و ترس از تمام چیزهایی باشد که ضرر به دین و دنیا دارد.(2)

1- . قاموس 3 : 234
2- . قاموس2 : 79

«تُؤَده» وقار و متانت، و تأنی یعنی بدون فکر شروع نکردن به کار است که در غیر این صورت، باعث افتادن در هلاکت می شود. در کتاب قاموس آمده: «هِذْر» از باب فَعَلَ یَفعَلُ به معنای «هَذَر»، آدم پست و حرف های بی خود را گویند.(1)

«استسلام» یعنی اطاعت خداوند در امر و نهی اش. «تسلیم» به معنای پیروی از امامان بر حق است. و در کتاب «کافی» آمده که مقابل تسلیم، شک است. بنابراین منظور از تسلیم، اعتقاد پیدا کردن به چیزهایی است که از انبیاء و ائمه علیهم السّلام به ما رسیده و قبول آنها به ذهن ها سخت می باشد، چنان چه در ابواب علم می آید.

«غنا»، مراد از آن بی نیازی نفس است و بی نیازی از آنچه که در دست مردم است نه غنای به مال، چون غنای به مال غالبا با جاهلان است و ضد آن نیازمندی و توسل به مردم در کارهاست. چون که «سهو» عبارت از برطرف شدن صورت چیزی از قوه مدرکه انسان است نه حافظه وی، لذا در مقابل آن یادآوری است که همان درخواست و بازگشت به حافظه می باشد. از طرف دیگر چون «نسیان» نیز به معنای زوال صورت شی از حافظه است، حفظ در مقابل نسیان آمده است.

«مواسات» به معنای مشارکت و سهم دادن برادر دینی در اموال است. «سلامت» یعنی پاکی از بلاها و عیب ها و آفات که عاقل در هرجا بلاها و. . را بشناسد و از آن برهد. و راه نجات را می داند، ولی نادان از جایی که نمی داند گرفتار آن می شود. شیخ بهائی رحمه الله فرموده: شاید مراد سالم ماندن مردم از او باشد، چنان که در حدیث آمده، مسلمان کسی است که مردم از دست و زبانش در آسایش باشد. و مراد از بلا، گرفتار شدن مردم به دست و زبان او باشد.

«شهامت» پخته شدن دل است «که مانند طلا از کوره به امتحان آتش در آمده است». «فهم» ضد آن حماقت و کودنی و سبک سری است. در «علل الشرائع» گفته: غباوت ضد فطانت و زیرکی است و این معنا به دلیل عدم تکرار آن، بهتر است. و طبق کتاب «خصال» می توان گفت: که عبارت حدیث تکرار گشته است و برای دوری از تکرار نیز می توان به احتمالات زیر پایبند بود: مراد از یکی از امور اخروی

1- . قاموس2 : 165

و از دیگری فهم امور دنیوی باشد. یا اینکه مراد از یکی فهم کمتر و از دیگری بیشتر باشد. فرق بین آن و شهامت نیازمند رحمت فراوان است.

«معرفت» عبارت است از درک کردن چیزی به صفات و آثار آن، به گونه ای که اگر به آن دست یابد، بداند که همان است. و در مقابلش انکار قرار دارد که به معنای نداشتن درک فوق الذکر است، چه اینکه انکار به معنای «جحد» نیز آمده که همان انکار است.

«مکاشفه» منازعه و جدال است. در کتاب «محاسن» آمده که خشونت ضد مدارا بوده و سلامت غیب، به معنای این است که در غیاب او دیگران از ضرر او در امان باشند. و ضدش مماکره است که از روی مکر و چاپلوسی می کند و در غیابش هم درصدد ضرر زدن است. در محاسن به جای سلامت، «الغیب سلامه القلب» آمده که شاید بهتر باشد.

«کتمان» یعنی پنهان داشتن عیوب، رازهای مؤمنان یا هر چیزی که مخفی کردن آن واجب یا سزاوار پنهان کردن است، مانند پوشاندن حق در هنگام تقیه و پنهان داشتن دانش از نااهل. «صلاه» مراد از آن محافظت صلاه و آداب و اوقات آن است. و ضد صلاه همان ایجاد اختلال در شرایط، آداب و اوقات فضیلت آن می باشد. چون طبق روایات حجرالاسود، میثاق بندگان با خدا و علت فریضه حج، تجدید همین پیمان نزد حجرالاسود است که روز قیامت به نفع وفاداران به پیمان گواهی می دهد. دور انداختن پیمان ضد حج می باشد.

مراد از «حقیقت» شاید اخلاص در عبادت باشد، زیرا با ترک اخلاص، حقیقت عبادت از بین می رود. این عبارت مانند عبارت اخلاص و شوب «ناپاکیزه» می باشد که یا تکرار است یا بگوییم مراد اخلاص کامل است که طمع بهشت، ترس از آتش، جلب فایده و دفع ضرر با آن مخلوط نگردد. و مراد از حقیقت هم عدم ریاکاری باشد.

«معروف» یعنی گزینش، انجام و امر به آن است، همین طور است منکر. «تبرج» آشکار کردن زینت است که شاید این عبارت مخصوص زنان باشد، و ممکن است شامل همه گردد که بنابراین، شامل ستر عورت و عیب پوشی مردان نیز

می گردد. «اذاعه» افشاگری است و «انصاف»، عدالت و مساوی قرار دادن بین خود و دیگران، بین خویشاوندان و غیر آنان می باشد. «حمیه» مقدم داشتن خود و طایفه خویش بر غیر است، هر چند حق با غیر باشد. «مِهنه» مانند واژه «حذق» است که به معنای خدمت کردن پیشوایان حق و فرمانبرداری از آنان است.(1)

«بغی» به معنای خروج به آنان و نافرمانی از آنها است. در کافی(2) و محاسن واژه «تهیه» آمده که به معنای توافق و اصلاح است و این بازگشت، به همان معنای مذکور می کند. «جلع» کمبود حیا است و اگر «خلع» باشد، به این معنا است که لباس حیا را بیرون نموده است و این مجاز رایج است.

«قصد»: اختیار میانه روی در اهدا کردن است که نجات بخش می باشد. «راحه» یعنی اسباب راحتی در دنیا و آخرت، نه دنیای تنها. «سهوله» یعنی رام گشتن به آسانی و نرمی. «الجانب و البرکه» یعنی چیزی ثابت و زیادی دارای رشد که پایداری در راه حق، کوشش در اعمال، خیر، رشد ایمان، یقین و ترک هر چیزی که این امور را نابود می کند. احتمال دارد که مراد برکت در مال ها و امور دنیوی باشد که عاقل از راه درست تحصیل و در راه شایسته مصرف می کند که این باعث رشد، زیادی و دوام آن می شود، بر خلاف جاهل.

«عافیه» یعنی سلامت از عیب ها و گناهان و مکروهات است که عاقل با سپاسگزاری و بخشش، از رفتن نعمت جلوگیری می کند و باعث جلب نعمت و ادامه آن در تمام زمان ها می گردد، ولی جاهل با کفران نعمت، باعث نابودی نیکی و گرفتاری در غم ها و اندوه می گردد. احتمال دارد این هم از مکررات باشد، البته با بیانات ما فرق بعضی از صورت ها روشن است.

«قوام» عدالت و اسباب زندگی است، یعنی گزینش راه وسط در تحصیل احتیاجات به اندازه کفایت. «مکاثره» همان غلبه در زیادی و تحصیل متاع دنیا بیش از نیاز و با انگیزه فخر فروشی است. و احتمال دارد که مراد، میانه روی در انفاق و ترک بخل و اسراف باشد، به دلیل آیه «وَ الَّذینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ

1- . قاموس4 : 275
2- . کافی 2 : 20 - 22

كانَ بَيْنَ ذلِکَ قَواماً»(1) {و کسانی اند که چون انفاق کنند نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند و میان این دو [روش] حد وسط را برمی گزینند.} بنابراین مقصود از مکاثره، غلبه و کثرت انفاق مال باشد.

«حکمه» عبارت است از عمل با دانش و اختیار اشیای دارای نفع و صلاح و ضد آن، پیروی از هوای نفس است. «وقار» سنگینی، ثبات و ناراحت نشدن از فتنه و ترک سبک سری و انجام ندادن کار ناپسند است. حاصل این است که عاقل از حالت ثابت خود با وارد شدن مشکلات از کوره در نمی رود و در خیر و صلاح، تابع حکم عقل است. ولی جاهل با خیالات و توهمات و پیروی از نیروی شهوانی و غضب حرکت می کند. پس محرک عاقل کمیاب و محرک جاهل فراوان است.

«سعادت» گزینش چیزهایی است که موجب حسن عاقبت می شود. «استغفار» اهم از توبه است، چون در توبه شرط است که کار را در آینده انجام ندهد، ولی در استغفار چنین نیست. و احتمال دارد عبارت گذشته را تأکید کند. «اغترار» گول خوردن از نفس و شیطان است که انسان توبه از گناهان را به تأخیر می اندازد و از ضرر و عذاب آنها غافل است. مراد محافظت اوقات نماز است.

«تهاون» تأخیر از وقت فضیلت است یا مراد محافظت به جمیع تکالیف است. «استنکاف» همان استکبار است که خداوند ترک دعا را در آیه «وَ قالَ رَبّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنّ الّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنّمَ داخِرینَ»(2) {و پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می ورزند، به زودی خوار در دوزخ درمی آیند} استکبار نامیده است.

«فرح» ترک اندوه درباره چیزهایی است که در دنیا از دست داده. یا مراد از فرح، خوشرویی با برادران است. «الفه» که ضد آن فراق و جدایی است و در بعضی نسخه ها «عصبیه» آمده که ضد الفت و دوستی است، زیرا باعث نزاع و لجبازی شده که این خود الفت را از بین می برد. و تفصیل بیشتر در جای خویش خواهد آمد.

1- . فرقان/ 67

2- . غافر/ 60

8. معانی الأخبار: محمد بن عبدالجبار به سند مرفوع از بعضی اصحاب روایت کرده است که خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کردم: عقل چیست؟ فرمود: عقل چیزی است که خدا با آن عبادت و بهشت به آن خریده می شود. عرض کردم: آن چیزی که در معاویه بود چیست؟ فرمود: آن نکرا و شیطنت بود که شبیه به عقل بود، اما عقل نبود.(1)

در کتاب محاسن به سند اشعری مثل حدیث فوق آمده است.(2)

توضیح: «النکراء» زیرکی و زرنگی و خوب رأیی است و زمانی که در خواهش های لشکر نادانی استفاده شود، از آن به شیطنت تعبیر می کند. لذا امام علیه السّلام آن را به شیطنت تفسیر کرده است. و آن قوه غیر از عقل است یا قوه عقلیه ای است که در امور باطل استفاده شود و در آن به سر حد کمال برسد، «شیطنت» نامیده می شود و در عرف شرع آن را عقل نمی گویند.

9. معانی الأخبار: از امام حسن علیه السّلام پرسش شد: عقل چیست؟ فرمود: تحمل غصه است تا زمانی که گشایش برسد.(3)

توضیح: «الغُصه» چیزی است که در حلق پدید آید و برطرف ساختن آن سخت باشد، و از باب مجاز به سختی هایی قابل تحمّل که بر انسان عارض می شود، اطلاق می گردد و مراد از غصه در اینجا همان سختی هاست. «تجرعه» کنایه از تحمل سختی ها قبل از رسیدن زمان انتقام است، چون جبران آن قبل از رسیدن زمان، جز رسوایی و سختی و بلا و بسیاری اندوه دیگر فایده ای ندارد.

10. معانی الأخبار: از جمله پرسش های امیرمؤمنین علیه السّلام از امام حسن علیه السّلام این بود: پسرم! خرد چیست؟ گفت: آنکه دل تو نگهدارنده چیزی باشد که در آن ودیعه نهاده ای. فرمود: جهل چیست؟ گفت: پریدن بر روی مرکب

1- . معانی الاخبار: 239 - 240
2- . محاسن: 195
3- . معانی الاخبار: 240

پیش از مهارت یافتن در آن، و سر باز زدن از پاسخ گویی. و چه خوب کمک کاری است خاموشی در بسیاری از مکان ها، اگرچه زبان گویایی داشته باشی.(1)

توضیح: «ما استودعه» بنا بر صیغه مجهول، یعنی در نزد او ودیعه ای قرار داده نشده تا محافظت آن از وی مطالبه شود. «الامتناع عن الجواب» یعنی خودداری از پاسخ گفتن وقتی که احتمال ضرر نمی رود، زیرا خودداری از پاسخ گفتن در این وقت به خاطر نادانی است یا به خاطر نادانی به مصلحت وقت است، زیرا صلاح در این هنگام جواب گفتن است. «نعم العون» گویا استثناء از گذشته است و اخبار مناسب این باب، در آینده در «باب ترکیب انسان و اجزای آن» می آید.

11. تحف العقول: رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب راهبی به نام شمعون بن لاوی بن یهودا یکی از حواریون عیسی که از حضرت سؤال کرد «به من بگو: عقل چیست؟ و چگونه است؟ و چه از آن منشعب می شود؟ و چه منشعب نمی شود؟ و همه طوایف آنها را شرح بده؟» فرمود: راستی عقل پابندی است از نادانی و نفس اماره، چون پلیدترین جانوران است و اگر پابند نداشته باشد، هار می شود. پس عقل پابند نادانی است، خداوند عقل را آفرید و به او فرمود: روی آور! او روی آورد، و به او فرمود: رو برگردان! او هم رو برگردانید. و خدا تبارک و تعالی فرمود: به عزت و جلالم سوگند خلقی نیافریدم که از تو بزرگ تر و فرمانبرتر باشد؛ به تو آغاز کنم و تو را به درگاه خود برگردانم؛ مزد و ثواب از آن تو است و کیفر هم بر دوش تو است. از عقل بردباری پدید شد، و از بردباری دانش، و از دانش رهیابی، و از رهیابی پارسایی، و از پارسایی خودداری، و از خودداری شرم، و از شرم سنگینی، و از سنگینی و پایداری پیگیری کار خوب، و از پیگیری کار خوب بدداشتن شر، و از بدداشتن شر، پیروی اندرزگو.

این ده صنف از انواع خیر و اخلاق خوب است و هر کدام ده نوع دیگر را در بردارند. از «بردباری» است: دنبال گیری زیبایی؛ همنشینی نیکان؛ بر آمدن از

1- . معانی الاخبار: 401

زبونی؛ برآمدن از پستی؛ رغبت به نیکی؛ تقرب به درجات بلند؛ گذشت؛ مهلت بخشی؛ احسان؛ و خاموشی. این ها برای خردمند از حلمش منشعب می شوند.

و اما آنچه از «دانش» منشعب می شود: بی نیازی، گرچه ندار باشد؛ بخشش، گرچه دریغ کار است؛ هیبت، گرچه نرمش کند؛ سلامت، گرچه بیمار بود؛ نزدیکی، گرچه دور است؛ شرم، گرچه پررویی کند؛ سروری، گرچه زبون است؛ شرافتمندی، گرچه پست است؛ حکمت؛ و بهره مندی. این ها است که برای خردمند از دانش او خیزد. خوشا بر آن کس که خرد و دانش یافت!

و اما آنچه که از «رشد» منشعب می شود: متانت، هدایت، نیکوکاری، پرهیزکاری، کامیابی، میانه روی، اقتصاد، مزد و ثواب، کرم، و فهمیدن دین خدا. این ها را عاقل به واسطه رشد خود به آنها می رسد. خوشا به حال کسی که بر اساس برنامه درست آن را به پا دارد!

و اما آنچه که از «پارسایی» برمی خیزد: خشنودی، آرامش به درگاه خدا، بهره مندی، آسایش، بازرسی، خشوع و خداپرستی، تذکر، تفکر، جود، و سخاوت. این ها است که برای عاقل از پارسایی و تقوای او برمی خیزد و به خدا و قسمت او خشنود است.

و اما آنچه که از «صیانت و خودداری» برمی خیزد: صلاح، تواضع، ورع، امانت، فهم، ادب، احسان، دوست یابی، خیرمندی، و خوش برخوردی. این ها است که عاقل به وسیله صیانت به آنها می رسد. خوشا به حال کسی که او را مولایش به صیانت گرامی داشت!

و اما آنچه که از «حیا» برمی خیزد: نرمش، مهرورزی، حساب بردن از خدا در پنهانی، آشکارا حساب بردن از خدا، سلامت، کناره گیری از بدی، خرمی، بخشندگی، پیروزی، و یاد به خیری در میان مردم. این ها است که عاقل از حیا و شرم به آن می رسد. خوشا به حال کسی که نصیحت خدا را می پذیرد و از رسوایی می ترسد!

و اما آنچه که از «متانت و سنگینی» برمی خیزد: لطف، حزم، امانت پردازی، ترک خیانت، راستگویی، حفظ فرج، اصلاح مال، آمادگی در برابر دشمن، نهی از

ص: 166

منکر، و ترک نابخردی. این ها است که از متانت به خردمند می رسد. خوشا بر شخص با وقار و کسی که در او سبکسری و نادانی نیست و گذشت کند و چشم پوشی نماید!

و اما آنچه که از «پیگیری کار خیر» برخیزد: ترک هرزگی ها، دوری از دلهره، احتیاط کاری، یقین، حب نجات، طاعت خداوند رحمان، تعظیم قرآن و کناره گیری از شیطان، پذیرش عدالت، و گفتار حق. این ها است که از پیگیری خیر به خردمند می رسد. خوشا بر کسی که به یاد آینده و به یاد رستاخیز خود باشد و از فنای دنیا عبرت گیرد!

و اما آنچه که از «بدداشتن شر» برخیزد: وقار، شکیبایی، یاری کردن، پایداری به برنامه، پیگیری راه درست، ایمان به خدا، فزایش {خیر}، اخلاص، ترک هر بیهوده، و محافظت بر آنچه سود بخشد. این ها است که از بد داشتن شر به خردمند می رسد. خوشا بر کسی که به حق خدا بپاید و به رشته های راه خدا بچسبند!

و اما آنچه که از «پیروی ناصح» برخیزد: فزونی خرد، تکامل دل، نیک فرجامی، نجات از سرزنش، پذیرش، دوستی، گشایش دل، انصاف، پیشرفت در کارها، و نیروی بر طاعت خدا. خوشا بر کسی که از زمین خوردگی های هوای نفس سالم بماند! این ها خصالی است که همه از خرد برخیزد.

شمعون گفت: نشانه های نادان را به من بگو؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر با او بیامیزی، رنجت دهد؛ اگر از او کناره کنی، دشنامت دهد؛ اگرت بخشد، منت بر تو نهد؛ اگرش بخشی، ناسپاسی کند؛ اگرش رازی بسپاری، خیانت کند؛ اگرت رازی به تو سپارد، به تو بدبین گردد؛ اگر توانگر شد، بدمستی کند و سخت دل و سخت رو باشد؛ اگر بینوا شد، نعمت خدا را بی پروا انکار کند؛ اگر شاد شود، از حد بگذراند و سرکشی کند و اگر غمزده گردد، نومید شود؛ اگر بخندد، قهقهه کند و اگر بگرید، چون حیوان نعره کشد؛ به نیکان در افتد، خدا را دوست ندارد و از او حساب نبرد، و از خدا شرم نکند و او را زیاد یاد

نکند. اگر خشنودش کنی، به دروغت بستاید و اگر بر تو خشم کند، ستایش تو را از میان ببرد و تو را به دروغ، به باد بدگویی گیرد. این است روش نادان.

شمعون گفت: نشانه اسلام را به من بفرما؟رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان و دانش و کردار است. شمعون گفت: نشانه ایمان چیست؟ نشانه دانش چیست؟ نشانه کردار چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : نشانه «ایمان» چهار چیز است: اقرار به یگانگی خدا، اعتقاد به او، اعتقاد به کتب او، اعتقاد به رسولان او. و اما نشانه «دانش» چهار چیز است: شناسایی خدا، معرفت دوستانش، دانستن فرایض او، و نگهداری آنها تا به انجام همه. و اما «کردار» چهار چیز است: نماز، روزه، زکات، اخلاص.

شمعون گفت: از نشانه صادق، نشانه مؤمن، نشانه صابر، نشانه تائب، نشانه شاکر، نشانه خاشع، نشانه صالح، نشانه ناصح، نشانه موقن، نشانه مخلص، نشانه زاهد، نشانه نیکوکار، نشانه تقوا شعار، نشانه متکلف، نشانه ظالم، نشانه خودنما، نشانه منافق، نشانه حسود، نشانه اسراف کننده، نشانه غافل، نشانه خائن، نشانه تنبل، نشانه کذاب، و نشانه فاسق به من خبر ده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نشانه «صادق» چهار چیز است: راستگویی، باور داشتن نوید و بیم خدا، وفای به عهد، کنارگیری از غدر. و اما نشانه «مؤمن» این ست که مهر ورزد و بفهمد و شرم دارد. و اما نشانه «صابر» چهار چیز است: صبر بر بدی ها، حزم به کارهای خوب، تواضع، بردباری.

و اما نشانه «تائب» چهار چیز است: کرداری که محض رضای خدا باشد، ترک باطل، لزوم حق، شوق به کار خیر. و اما نشانه «شاکر» چهار چیز است: شکر در برابر نعمت ها، صبر در برابر بلا، قناعت به قسمت خدا، ترک حمد و تعظیم جز خدا. و اما نشانه «خاشع» چهار چیز است: حساب بردن از خدا در نهان و عیان، ارتکاب خوبی، اندیشه رستاخیز، مناجات با خدا.

و اما نشانه «صالح» چهار چیز است: دلش را پاک کند؛ کردارش را خوب کند؛ کسبش را خوب کند؛ همه کارش را خوب کند. و اما نشانه «ناصح»

چهار چیز

ص: 168

است: بحق قضاوت کند؛ از خود به دیگران حق بدهد؛ برای مردم پسندد هر چه را که بر خود پسندد؛ بر احدی تجاوز نکند.

و اما نشانه «موقن» شش چیز است: از روی حقیقت به خدا یقین دارد و به او ایمان آورد؛ یقین دارد مرگ حق است و از آن در حذر باشد؛ یقین دارد که قیامت حق است و از رسوایی بترسد؛ یقین دارد که بهشت حق است و شیفته آن باشد؛ یقین دارد که دوزخ حق است و کوشش وی برای نجات از آن پدیدار باشد؛ یقین دارد که حساب حق است و خود را محاسبه می کند.

و اما نشانه «مخلص» چهار چیز است: دلش درست است؛ اعضایش بی آزار است؛ خیرش به دیگران رسد؛ از بد کردن پرهیز می کند. و اما نشانه «زاهد» ده چیز است: نسبت به حرام ها بی رغبت است؛ خوددار است؛ واجبات پروردگار را برپا می دارد؛ اگر مملوک است، فرمانبر خوبی است و اگر مالک است، ملک دار خوبی است؛ نژادپرست نیست؛ کینه ور نیست؛ در برابر آنکه به او بد کند، خوبی کند؛ سود رساند به آن کس که زیانش رساند؛ بگذرد از هر که ستمش کند؛ در ادای حق خدا تواضع کند.

و اما نشانه «نیکوکار» ده چیز است: برای خدا دوست دارد؛ برای خدا دشمن دارد؛ برای خدا یار می شود؛ برای خدا جدا می شود؛ برای خدا خشم می کند؛ برای خدا خشنود می شود؛ برای خدا کار می کند؛ خدا جو است؛ خدا ترس است در هراس و خوف و نیز پاک و بااخلاص، شرمنده و مراقب؛ برای خدا احسان می کند.

و اما نشانه «تقوا» شش چیز است: از خدا می ترسد؛ از سختگیری بر حذر است؛ شام و صبح کند و گویا خدا را به چشم بیند؛ به دنیا اهمیت نمی دهد؛ هیچ چیز دنیا نزد او بزرگ نیست، چون نهاد او زیبا است. و اما نشانه «متکلّف» چهار چیز است: جدل بیهوده کند؛ با بالا دستش بستیزد؛ بدان چه نتواند رسید دست یازد؛ بدان چه نجاتش ندهد همت گمارد.

و اما نشانه «ظالم» چهار چیز است: به بالا دست خود از نافرمانی ستم کند؛ به زیر دستش چیرگی کند؛ با حق دشمنی کند؛ ستم را آشکار کند. و اما نشانه «ریاکار» چهار چیز است: پیش دیگران به عبادت خدا حریص است؛ در تنهایی

تنبل است؛ در هر کاری ستایش طلب است؛ در ظاهرسازی می کوشد. و اما نشانه «منافق» چهار چیز است: نهادش هرزه است؛ زبان و دلش دوتا است؛ گفتارش جز کردار است؛ نهانش جز عیان او است. وای بر منافق از آتش دوزخ!

و اما نشانه «حسود» چهار است: غیبت، چاپلوسی، سرزنش به مصیبت (گویا یکی ساقط شده است). و اما نشانه «مسرف» چهار چیز است: بالیدن به باطل؛ خرید آنچه در خور او نیست؛ و پوشیدن آنچه در خور او نیست و خوردن آنچه در خور او نیست.

و اما نشانه «غافل» چهار چیز است: کوری، سهو، لهو، فراموشی. و اما نشانه «تنبل» چهار است: سستی تا به کوتاهی کردن؛ کوتاهی تا وانهادن؛ وانهادن تا گناه کردن؛ دلتنگ شدن از انجام وظیفه. و اما نشانه «کذاب» چهار چیز است: اگر گوید راست نگوید؛ اگرش گویند باور نکند؛ سخن چینی؛ بهتان زدن.

و اما نشانه «فاسق» چهار چیز است: بازیگری، یاوه سرایی، تجاوز کردن، بهتان زدن. و اما نشانه «خائن» چهار چیز است: نافرمانی خدای رحمان، آزار همسایگان، بغض همگنان، نزدیکی به سرکشی.

شمعون گفت: مرا شفا دادی و کوری ام را بینا ساختی. به من روش هایی بیاموز تا بدان ها هدایت شوم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای شمعون! راستش تو دشمنانی داری که با تو بجنگند تا دینت را ببرند و اینان جن باشند و انس. اما انس مردمی باشند که از آخرت نصیبی ندارند و بدان چه نزد خداست رغبتی ندارند. همانا همّ آنها این است که مردم را به کارشان سرزنش کنند و از آنان خرده گیرند، خود را سرزنش نکنند و از کردار خود بر حذر نباشند، اگر خوبی بینند بر تو حسد برند و گویند خودنما است، و اگر بدی ببینند گویند خیری در او نیست.

و اما دشمنان تو از جن؛ شیطان و لشکر اویند و هر گاه نزد تو آید و گوید که پسرت مرد، بگو: «همانا هر زنده آفریده شده تا بمیرد، پاره تنم به بهشت وارد شد، راستی که مرا شاد می کند.» و هر گاه نزد تو آید و گوید که مالت از دست رفت، بگو: «سپاس خدا را که داد و گرفت و زکات را از من ساقط کرد و زکاتی بر من نیست.»

و هر گاه نزد تو آید و گوید: «مردم به تو ستم کنند و تو ستم نکنی»، بگو: «همانا در قیامت مؤاخذه بر آنها است که به مردم ستم کنند، و بر نیکوکاران مؤاخذه ای نیست.» و هر گاه نزد تو آید و گوید: «چه اندازه احسان می کنی!» و مقصودش این است که تو را خودبین کند، بگو: «بدکاری من از نیکوکاری ام بیش است.» و هر گاه نزد تو آید و گوید: «چه بسیار نماز می خوانی!» بگو: «غفلت من از نمازم بیش است.» و چون به تو گوید: «چه اندازه به مردم می دهی!» بگو: «آنچه می ستانم از آنچه می دهم بیشتر است.» و چون به تو گوید: «چه بسیار به تو ستم کنند!» بگو: «آنها که ستمشان کنم بیشترند.» و هر گاه نزد تو آید و گوید: «چه اندازه کار می کنی!» بگو: «دیر زمانی است که نافرمانی کرده ام.» و هر گاه نزد تو آید و گوید: «می بنوش!» بگو: «گرد گناه نگردم.» و چون نزد تو آید و گوید: «آیا دنیا را دوست نداری؟» بگو: «من آن را چنان دوست ندارم که دیگران را فریفته است.»

ای شمعون! با نیکان در آمیز و پیرو پیمبران باش؛ یعقوب و یوسف و داود. راستی چون خداوند دریای نشیب را آفرید، دریا به خود بالید و جوشید و گفت: «چه چیز بر من چیره خواهد شد؟» پس زمین را آفرید و بر پشت آن گسترد و زبون شد. سپس زمین بر خود بالید و گفت: «چه چیز بر من چیره شود؟» خدا کوه ها را آفرید و بر پشت آن واداشت که میخ بر آن باشند و بر خود نلرزد و زمین زبون شد و برقرار شد، سپس کوه ها بر زمین بالیدند و سر بالا گرفتند و سرفرازی کردند و گفتند: «چه چیز بر ما چیره شود؟» خدا آهن را آفرید تا آنها را برید و زبون شدند. سپس آهن بر کوه ها بالید و گفت: «چه چیز بر من چیره شود؟» خدا آتش را آفرید و آهن را گداخت و آهن زبون شد. سپس آتش شعله کشید و غرّید و بر خود بالید و گفت: «چه چیز بر من چیره شود؟» خدا آب را آفرید تا آن را خاموش کرد و زبون شد. سپس آب بر خود بالید و موج زد و گفت: «چه چیز بر من چیره شود؟» خدا باد را آفرید تا امواج آب را به جنبش آورد و آنچه در عمق آن بود برآورد و از جریان آن جلوگیری کرد و آب هم زبون شد. سپس باد بر خود بالید و گردباد برانگیخت و گفت: «چه چیز بر من چیره شود؟» خدا انسان را آفرید و ساختمان کرد و چاره جست در برابر باد و جز آن و باد زبون شد. سپس انسان

سرکشی کرد و گفت: «چه کس از من نیرومندتر است؟» خدا مرگ را آفرید و او را مقهور ساخت و انسان زبون شد. سپس مرگ بر خود بالید و خدای عزوجل به او فرمود: «بر خود مبال که تو را در میان دو گروه اهل بهشت و دوزخ سر ببرم و هرگزت زنده نکنم!» و او ترسید. سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حلم بر خشم چیره است، رحمت بر سخط چیره است و صدقه خطا را مغلوب می سازد.(1)

توضیح: سخن خداوند خطاب به عقل که به وسیله تو مخلوقات را آفریدم و آغاز نمودم و به وسیله تو وعده پاداش می دهم، زیرا اگر عقل نباشد تکلیف نیکو نیست و اگر تکلیفی برای خلق نباشد، فایده ای برای مردم نیست، و در ثواب و عقاب و حشر حکمت و نفعی نیست.

و قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «و از علم حلم منشعب شد»، به این معناست که در صورت ترک حلم، علماء از وی متنفر شده و امکان یاد گرفتن از آنها وجود ندارد. خداوند نیز علم و حکمت خویش را از وی به خاطر ترک تعلم دریغ می دارد.

«رشد» عبارت است از راه یافتن و استقامت در راه حق همراه با سرسختی. «عفاف» یعنی منع کردن نفس از حرام ها. «صیانت» مانع شدن نفس از شبهات و مکروهات است و صیانت از شاخه های عفاف بوده که به وسیله آن پرده ها و حجاب از چشم قلب کنار می رود، به گونه ای که حق را حق و باطل را باطل می بیند، نه بالعکس. لذا از مرتکب شدن معصیت حیا می کند که در نتیجه آن، ثبات و وقار پیدا می کند. و محرکات شهوانی، غضب و فتنه ها در او تزلزل ایجاد نمی کند، زیرا حیای از خداوند مانع از این می شود که چیزی را بر رضای خدا ترجیح دهد یا به خاطر امور بی ارزش، خدمت مولا را ترک کند.

ثبات وسیله دوام خیرات و آن هم موجب تأیید خداوند می شود در نتیجه شر را ناپسند دانسته و به خاطر دوست داشتن کار خیر، از هر راهنمایی که او را در راه خیر نصیحت می کند، اطاعت می کند. و اما آن چیزی که از حلم منشعب می شود

1- . تحف العقول: 16 - 25

با اندک دقت آشکار می گردد و نیازی به تفصیل ملال آور ندارد. «ضعه» به معنای سبکی و پستی از نظر دنیایی است، «خساست» به سبب اخلاق بد است. «مهل» به معنای مهلت دادن و به تأخیر انداختن کیفر و سبقت نگرفتن در انتقام است.

«شعبه های علم» عبارت است از بی نیازی نفس، هر چند فقیر بدون مال باشد. احتمال دارد که بگوییم به وسیله مال غنی می شود، هر چند قبل از علم فقیر باشد. «جود» یعنی حقایق را به مردم می گوید، هر چند در امور مالی نجیل باشد و علت نجل، یا مال نداشتن است یا خود نجل است و نجل در وجود او مسقر شده است. بنابراین علم سبب جود و بخشش می شود، چه بخشش مال باشد یا علم یا غیر آن، هر چند قبل از عالم شدن، نجیل باشد. اگر کس شرف دنیوی، حسب و نسب و مال نداشته باشد، خداوند به وسیله علم هیبت او را در قلوب مردم می افکند، هر چند قبل از علم حقیر باشد. اگر کس جسمش بیمار باشد، علم باعث سالم ماندن از عیب ها یا سبب شفا یافتن او از بیمارهای جسمی و روحی می گردد. همچنین باعث تقرب به خدا یا خدا و خلق می شود، هر چند قبل از عالم شدن از آن دو دور باشد. «حیا» در موارد دوست داشتنی و ستایش کردنی از علم حاصل می شود، هر چند مردم او را قبل از عالم شدن، کسی می دانستند که به گونه ای حرف زده باشد که مخاطبش آن را ناپسند می دانسته و خودش دوست داشته مردم او را به چیزی مدح کنند که در او وجود نداشته و قابل مدح نبوده است.(1) ولی بعد از عالم شدن، این نوع کارها را ترک می کند. فرق رفعت و شرف رفعت و برتری مربوط به خود شخص است، ولی شرافت علاوه بر خود شخص، به دیگران نیز سرایت می کند. مثلاً منسوبان او به وسیله او شرف پیدا می کنند. از طرف دیگر رفعت به جهت مقامات دنیوی است، اما شرف برتری معنوی است که سبب آن اخلاق شریفه است.

«حکمت» علومی است که بعد از عمل به علم افاضه می شود. شعبه های رشد عبارتند از: «سداد» یعنی صواب در گفتار و کردار، هدایت یافتن، خوبی، تقوا، بالاترین درجه سعادت و قرب. همچنین راه راست، میانه روی در همه کارها و ترک

1- . قاموس3 : 168

افراط و تفریط. احتمال دارد مراد از ثواب، پاداش دادن کسی باشد که برای انسان کاری انجام می دهد، ولی این معنا بعید است.

شعبه های عفاف: به روزی ای که خدا داده راضی باشد؛ به خاطر زیاده خواهی تصرف در امور حرام نکند. فروتنی هم از لوازم عفاف است و با ترک بهره های دنیوی، حتی در دنیا و آخرت و بهره مندی فراوان در آخرت را کسب می کند، چه اینکه جمع مال در دنیا نتیجه ای جز زحمت و سختی ندارد. کسی که از فرج حرام عفت نورزد، در دنیا سختی ها، درگیری ها و حدود شرعی و غیر آن را باید تحمل کند. مراد از «تنفقد» یعنی تفقد احوال فقیران و ادای حقوق آنها، یا تفقد احوال نفس و عیب های آن است، ولی معنای اول آشکارتر است. با ترک عفاف، خشوع در عبارات سلب می شود، چنان که تجربه ثابت کرده است. تذکر یعنی یادآوری مرگ، احوال آخرت، گناهان و تفکر در مبدا، معاد و تفکر در اینکه برای چه آفریده شده است.

شعبه های صیانت عبارت است از صلاح نفس، خروج از مفاسد و معایب، فروتنی نزد خدا و مردم و عدم استکبار از پذیرفتن حق. «ورع» یعنی پرهیز از محرمات و شبهات. «انابه» همان توبه و بازگشت به سوی خداوند است. «فهم» یعنی فهمیدن حسن و قبح اشیا و فهمیدن عیب های نفس و عظمت و بزرگی آفریدگار. «ادب» یعنی معامله نیکو در خدمت خالق و همنیشینی با مردم، نیکی کردن به دیگران، کسب محبت مردم، اختیار کردن کار خیر و عاقبت نیکو و دوری از شر است. به همین جهت از نافرمانی خدا و ترک طاعتش و توجه به غیر خدا حیا کرده و در هر لحظه منتظر رحمت بوده و از سلب شدن نعمت دوری می کند. سلامت از بلاهایی که در دنیا و آخرت بر انسان وارد می شود، دوری از شر، رسیدن به مطلوب و ستایش مردمان همه از حیا نشئت می گیرد.

اما شعبه های رزانت لطف و احسان به مردم و مدارا کردن با آنها یا انجام دادن کارها به لطف و تدبیر بدون عجله و شتاب است و بعد از اندیشیدن دانستن اینکه راه رسیدن به مقصود فقط همین است.

«حزم» محکم کاری و اندیشیدن در عاقبت کارها است. «تحصین الفرج» محافظت عورت و دوری از حرام و شبهات است. کسی که رزانت ندارد پیروی از شهوات می کند و شهوات او را در اول کار تحریک می نماید پس بدون اندیشه در حرام و شبهه می افتد. «استصلاح المال» زیاد شدن مال نیز با رزانت به دست می آید زیرا شتاب در کارها و پیروی بدون اندیشه از هر چه در ذهن خطور کند غالبا موجب خسارت می شود. و همچنین آمادگی برای دشمن نیز با آرامش حاصل می شود و همچنین نهی از منکر نیز با تدبیر و محکم کاری پیش می رود.

«التحرج» تنگ گرفتن کار بر خود انسان است یا انجام دادن کاری است که باعث گناه می شود، در کتاب نهایه آمده به همین معناست حدیث یتیمان: «تحرجوا ان یاکلوا معهم» یعنی مردم بر خودشان سخت گرفتند که با یتیمان غذا بخورند، «تحرج فلان» زمانی گفته می شود که شخصی کاری انجام بدهد که به خاطر آن به گناه و سختی بیفتد. اگر تحرج به معنای انجام کاری باشد که باعث گناه می گردد در این صورت تحرج عطف بر طیش می شود.

از شعبه های رزانت «یقین» است زیرا به کثرت عبادات یقین قوت می گیرد و طاعت رحمن اگرچه عطف بر حب است ولی ممکن است آن را عطف بر نجات هم بگیریم شاید مراد بسیاری و زیادتی طاعت خداوند است که به واسطه علم حاصل می شود یا طاعت رحمن ثمره ای است که از مداومت بر خیر به دست می آید و این شرافتی بزرگ است.

«برهان» به معنای حجت است و هر چیزی که باعث آشکار شدن چیزی می شود آن را برهان گویند و براهین خدای تعالی پیامبران او و حجت ها و کتاب ها و معجزات پیامبران و ائمه معصومین و آیات آفاقی و انفسی است که بر وجود خدای تعالی و عظمت و یگانگی و باقی صفاتش دلالت می کند.

اطاعت و مداومت بر آن تعظیم و اعتقاد به این براهین و تحقیر آنها معصیت است.

اما شعبه های «کراهیه الشر» وقار و استقامت در کار خیر و صبر بر سختی ها در راه دین و پیروزی بر دشمنان ظاهر و باطن است. از شعبه های آن «توفر» یعنی

ص: 175

زیادتی در ایمان یا در تمام اطاعت ها است. و همچنین از شعبه های آن رها کردن چیزی است که برای انسان مهم نیست و منفعت هم ندارد.

اما شعبه های اطاعت نصیحت کننده پالایش عقل است.احتمال دارد مراد در اینجا عقل خالص از شهوات و هواهای نفسانی باشد. مراد از قبول، مقبولیت در نزد خالق و خلق است و همچنین قبول در نزد خدا و دوستی مردم است و همچنین است معنای مودت.

«اسراج» شاید مراد روشنایی ذهن و تندی فهم باشد و ممکن است در نسخه اصلی انشراح باشد یعنی باعث شرح صدر و توسعه علوم شود یا استراحت باشد، پس در نگارش اشتباه شده است.

مراد از تقدم در امور کارهای خیر است. «من مصارع الهوی» صرع به معنای انداختن روی زمین است. مراد کارها و مقاماتی است که هوای نفس بیشتر مردمان را به آن می خواند و هوای نفس بر آنها غالب می شود.

اما نشانه های جاهل این است که هم نشینی او تو را به رنج و زحمت اندازد و اگر به جاهل ببخشی تو را سپاس نگوید و از تو تشکر ننماید.

«عنّاک» به تشدید از ماده عناء به معنای مشقت و سختی است. «کفرک» بدون تشدید است. «فظ» به معنای گوشه گیر بدخو است. «لم یتحرج» یعنی از گناه و بدی و معصیت دلتنگ نشود.

«ان ضحک فهق» وقتی بخندد دهانش را باز کرده با آواز بلند بخندد، پرخنده باشد. جزری در این باره گفته است: مبغوضترین شما نزد من پرحرف ترین و پرخنده ترین شما است.

«ثرثارون متفیقهون» کسانی هستند که سخن زیاد گویند، و پر حرف باشند و از سخن دهانشان را پر کنند. «متفیهقون» از ماده «فهق» به معنای امتلاء و وسعت آمده است. «افهقت الإناء» به ظرف پر گفته می شود.

«ان بکی خار» اگر گریه کند با صدای بلند فریاد کند و مانند چهارپایان صدا درآورد.

جزری گوید: «خوار» آواز گاو است از این قبیل است حدیث مقتل ابی بن خلف. فخر یخور کما یخور الثور یعنی مانند گاو صدا بلند می کند. خلاصه خوشحالی و ناراحتی جاهل معتدل نیست و از حد اعتدال بیرون است.

«یقع فی الابرار» یعنی نیکان را عیب جویی و مذمت می کند. «وقع فیک» اگر به تشدید «وقع» باشد از ماده توقیع است به معنای چیزی که در فرمان ها و کتابها ثبت می شود. یعنی هرگاه جاهل را به خشم آوری از بدیها برایش چیزهایی را ثبت می کند که در شأن شما نیست. اگر بدون تشدید (وقع) باشد به معنای عیب می آید یعنی تو را به چیزی عیب جویی می کند که در تو نیست.

«و یصدق وعدالله و وعیده» یعنی به عهد خودش با خدا و خلق وفادار می ماند. «فطهر سعیه» یعنی علامت اهل یقین این است کوشش او در راه خدا از ریاء و عجب و چیزهایی که عمل را فاسد می کند پاک است .

«یسلم قلبه» علامت مخلص آن است که قلبش از ریا و انواع شرک و اخلاق بد و اعضایش را از گناه و آنچه از او بی اخلاصی ظاهر می شود سالم می دارد.

«لیس له محمیه» محمیه مصدر از ماده حمایه، یعنی علامت زاهد این است که از باطل حمایت نمی کند. و این معنا به «حمیه» به معنای غیرت و تکبر نزدیک است.

«ولا یعظم» یعنی حسن خلق و صبر او مشکلات دنیا را بر وی آسان می سازد. «ینازع من فوقه» یعنی با مافوق خدا مثل خدای تعالی و پیامبر و امام و معلم و پدر و مادر و هرکس که اطاعتش بر او لازم است منازعه و دشمنی می کند.

«ویتعاطی» یعنی متوجه تحصیل چیزی می شود که رسیدن آن برایش ممکن نیست.

«یحسن سمته» سمت به معنای قیافه و هیئت نیکوکاران است، یعنی ریاکار ظاهر خود را زینت می دهد و خود را به اهل خیر شبیه می سازد و نهایت سعی و کوشش خود را در این راه می کند.

«فاجر دخله» یعنی علامت منافق این است که باطن احوال کارهای او فاسد و فاجر است.

ص: 177

فیروزآبادی گوید: دخل الرجل به معنای خانه و مذهب و ظاهر و باطن و تمام کارهای شخص است.

«و اما علامه الحاسد» ظاهرا یکی از علامت های انسان حسود از قلم نساخ افتاده است که مانند آن قبلا گذشت، یا به جای «اربعه» ثلاثه بوده است؛ چنانچه در وصایای لقمان حکیم آمده است که برای حسود سه علامت است: در غیاب غیبت می کند، در حضور چاپلوسی و تملق می کند و در مصیبت شماتت می کند.

«یتوانی» یعنی آدم کسل که سستی و کوتاهی و بی همتی می کند.

«لاخلاق لهم» خلاق به معنای نصیب و بهره است.

«انه یسری» سه وجه احتمال دارد: یسری فعل باشد در این صورت معنا چنین است، یعنی ورود فرزند به بهشت مرا شادمان می کند که من به واسطه او به بهشت می روم.

و احتمال دارد یسری مصدر باشد که معنا چنین می شود: که مرگ فرزندم باعث آسانی کارهایم در آخرت می شود.

و احتمال دارد یسری فعل از باب «سری عنه الهم» به معنای انکشاف باشد، یعنی این تفکر سبب می شود که ناراحتی تو بر طرف شود.

بدان در حدیث بعد از فقره ای «ما عطیت» جملات ناقص که میان آنها افتادگی دارد و چند سطر سفید مانده است من آنها را از نگارش انداختم.

و آنچه در اخر حدیث آمده است شاید تمثیل باشد برای اینکه همه چیز غیر از خدا مغلوب و مقهور مافوقش است و خداوند بر همه چیز غالب است و سخنش پیرامون این حدیث در کتاب آسمان و جهان خواهد آمد و در این جا به توضیح مختصر اکتفاء کردم. شرح بیشتر حدیث نیاز به نگارش کتاب مستقل در این مورد دارد و من متعهد شده ام که عنان قلم را رها نکنم.

12. تحف العقول: رسول خدا فرمود: صفت عاقل این است که بر کسی که بر وی نادانی روا دارد بردباری کند؛ بر کسی که به او ستم کند گذشت دارد؛ برای زیردستش فروتن است و با زیردست خود در جستجوی کار خوب رقابت دارد. و چون خواهد سخن گوید، تدبر کند و اگر خوب است بگوید و سود برد و اگر بد است خاموش بماند و سالم بجهد. و چون فتنه ای بر او رخ دهد، به خدا پناه برد و دست و زبانش را نگه دارد. و چون فضیلتی بیند، آن را غنیمت شمارد. شرم از او جدا نشود و آزمندی از او پدید نگردد. این ها ده خصلت است که خردمند بدان ها شناخته شود.

صفت نادان این است که با هر که در آمیزد به او ستم کند؛ بر آن کس که زیردستش است تجاوز کند و بر زیردستش گردن فرازی کند؛ سخنش بی فکر است؛ اگر سخن گوید گناهکار شود، و اگر خاموش بماند غافل گردد؛ اگر فتنه ای بر او رخ دهد بدان بشتابد، پس او را هلاک کند و اگر فضیلتی بیند، رخ بتابد و کندی گیرد؛ از گناهان دیرینش نترسد و در آینده عمرش از گناهان باز نایستد؛ در نیکی سستی کند و در آن کند باشد؛ و بدان چه که از دستش رفته و ضایع شده، اعتنا ندارد. این ده خصلت است در وصف نادانی که از عقل محروم است.(1)

توضیح: جزری گوید: «النهزه» به معنای فرصت و غنیمت شمردن است، یعنی زمانی که فضیلتی را ببیند، فرصت را غنیمت می شمارد و آن را به دست می آورد و به تأخیر نمی اندازد. و «و إن سکت سها» یعنی سکوت وی به خاطر مصلحت نیست، بلکه به خاطر فراموشی سخن است. و «الردی» به معنای هلاکت است و «ما أکترث له» یعنی باکی از او ندارم.

13. محاسن: از امام حسن علیه السّلام در مورد عقل پرسیدند. حضرت فرمود: کم کردن غصه و نرمخویی با دشمنان است.(2)

1- . تحف العقول: 28 - 29
2- . محاسن: 195

روضه الواعظین: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام مثل آن را نقل کرده است، لیکن جمله «مداراه الاصدقاء» یعنی مدارا کردن با دوستان در آنجا اضافه است.(1)

توضیح: «المداهنه»: به معنای آشکار ساختن خلاف آنچه در دل داری که معنای آن به مدارا نزدیک است.

14. محاسن: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: عاقل سخنی نمی گوید که از تکذیبش بترسد؛ از کسی چیزی نمی خواهد که از منعش بترسد؛ بر چیزی پیش نمی افتد که ترس از معذرت خواهی اش داشته باشد؛ و امید به کسی نمی بندد که اطمینان به امیدش نداشته باشد.(2)

15. محاسن: روایت شده است که امام صادق علیه السّلام فرمود: نوشته انسان از عقل و بینایی اش و فرستاده او از فهم و زیرکی اش دلالت می کند.(3)

16. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السّلام فرمود: عاقل کسی است که در اجابت حقّ و اطاعت فرمان رام باشد؛ در گفتارش با انصاف باشد؛ در اطاعت باطل سر سخت باشد؛ با گفتار [باطلش] دشمن باشد؛ دنیایش را ترک می کند و دینش را ترک نمی کند.

نشانه عاقل دو چیز است: گفتار راست و کردار درست. عاقل حرفی نمی گوید که عقل آن را انکار کند؛ متعرض کارهای تهمت آور نمی شود، و مدارا کردن با کسی که به او گرفتار شده است را ترک نمی کند. علم، راهنمای عاقل در کردارش است؛ حلم در تمام حالات رفیق او است؛ و معرفت در مذاهبش کمک کار او می باشد.

هوای نفس، دشمن عقل، مخالف حق و قرین باطل است. و قدرت هوای نفس، از شهوت است. ریشه علامات شهوت، چهار چیز است: یکی خوردن حرام.

1- . روضه الواعظین: 8
2- . محاسن: 195

3- . محاسن: 195

دوم غفلت در فرایض و واجبات. سوم بی ارزش شمردن سنّت ها. چهارم فرورفتن در کارهای لغو و بی فایده.(1)

توضیح: فیروز آبادی گوید: «جمح الفرس» از باب فَعَلَ یَفعَلُ به معنای پیروز شدن بر اسب است.(2) و گفته می شود: «رجل خصم» یعنی مردی که مجادله می کند و «من ابتلی به»، به معنای معاشرت و اختلاط کردن است و «استهان بالشی ء» یعنی پایین آورد او را و به او اهانت کرد و «الخوض فی الملاهی» یعنی داخل شدن بیش از اندازه در لهویات و مشغولیت به آن.

17. روضه الواعظین و عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سر عقل بعد از ایمان، دوستی با مردم است.(3)

و فرمود: عاقل ترین مردم، نیکوکار ترسان و نادان ترین آنها بدکاری است که احساس امنیت می کند.(4)

18. روضه الواعظین: رسول خدا فرمود: سر عقل بعد از ایمان به خدا، دوستی کردن با مردم است.(5)

19. روضه الواعظین: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: و برای خردمند روا نیست تلاش کند، مگر در سه مورد: اصلاح معاش، گام برداشتن برای آخرت، یا بهره گرفتن از کاری که حرام و ناروا نباشد.(6)

20. روضه الواعظین: روایت است که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد: عقل چیست؟ فرمود: عمل به فرمان خداوند، و کسانی که به فرمان خدا کار می کنند هم عاقلان هستند.(7)

1- . مصباح الشریعه: 103
2- . قاموس1 : 266
3- . روضه الواعظین: 7
4- . عوالی اللئالی 1 : 292
5- . روضه الواعظین: 7
6- . روضه الواعظین: 8

7- . روضه الواعظين: 8

21. روضه الواعظین: روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار دیوانه ای گذشت و پرسید: او را چه می شود؟ گفتند: او دیوانه است. فرمود: نه، مغز او بیمار است. دیوانه کسی است که دنیا را بر آخرت برگزیند.(1)

22. روضه الواعظین: امیرالمؤمنین علی علیه السّلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: برای عاقل در صورتی که عاقل باشد، شایسته است که اوقات خود را در هر روز (شبانه روز) به چهار بخش کند؛ بخشی را به مناجات با خدای خود بگذراند، در بخشی کار خویشتن را محاسبه کند، بخشی را در حضور اهل علم بگذراند که او را در کار دین بصیر و بینا گردانند و اندرز دهند، و بخشی را هم برای خود و لذت های روا و پسندیده دنیایی اختصاص دهد.(2)

23. اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمود: بهترین خوی عقل، عبادت است و موثق ترین سخن برای عقل، علم است؛ بیشترین بهره عقل حکمت است و بزرگ ترین ذخیره عقل، نیکی هاست.(3)

24. اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمود: عقل در سه چیز است: فروتنی برای خدا، یقین نیک، خاموشی مگر در نیکی.(4)

25. اختصاص: جهل در سه چیز است: تکبر، زیاد بگو و مگو کردن، نادانی به خدا، پس این گروه زیانکارانند.(5)

26. اختصاص: عقل انسان بعد از چهل سالگی تا پنجاه و شصت سالگی کامل می شود. و پس از آن عقلش کاستی می یابد.(6)

27. اختصاص: وقتی خواستی عقل کسی را در یک مجلس آزمایش کنی، پس در خلال صحبت هایش حرف نامربوط بزن. اگر آن را رد نمود، عاقل است و اگر آن را تصدیق کرد، احمق است.(7)

1- . روضه الواعظین: 8
2- . روضه الواعظین: 8
3- . اختصاص: 244

4- . اختصاص: 244
5- . اختصاص: 244
6- . اختصاص: 244
7- . اختصاص: 245

28. اختصاص: عاقل از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود.(1)

29. تحف العقول: امام موسی کاظم علیه السّلام در وصیتی برای هشام بن حکم، عقل را چنین توصیف نمود: ای هشام! خدای متعال اهل عقل و فهم را در قرآن بشارت داده و فرموده: «فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِک الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِک هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ»(2) {و پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی آیند.}

[توضیح: مراد از «القول»، «قرآن» یا «مطلق موعظه» است. «فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» یعنی آنان وقتی در میان دو کار مخیّر ماندند و نتوانستند بین آنها یکی را جمع کنند، بهترین را انتخاب می نمایند. بنا به احتمال اینکه مراد از «قول» قرآن باشد، در این صورت مراد از «احسن»، محکمات است. و ممکن است «قول» بر مطلق گفتار حمل شود، زیرا هیچ قولی نیست مگر اینکه ضد باطل دارد و وقتی که انسان آن را شنید، از میان حق و باطل فقط حق را انتخاب می کند و به فرضی که مراد از «قول» قرآن باشد یا مطلق موعظه، ممکن است ضمیر «احسنه» به مصدر که ضمناً فهمیده شده برگردد، یعنی او را پیروی می کند، بهترین پیروی کردن.]

ای هشام ابن حکم! خدای عزوجل به واسطه عقل ها حجت هایش را برای مردم کامل کرد و مردم را به بیان به سوی حجت هایش سوق داد و به واسطه دلیل، آنها را به پروردگاری اش رهنمون کرد و فرمود: «وَ إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النَّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فِیها مِنْ کُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ»(3) {و معبود شما معبود یگانه ای است که جز او

1- . اختصاص: 246
2- . زمر/ 17 - 18
3- . بقره/ 163 - 164

هیچ معبودی نیست [و اوست] بخشایشگر مهربان. راستی که در آفرینش آسمان ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتی هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می رساند و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده ای پراکنده کرده و [نیز در] گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است برای گروهی که می اندیشند واقعا نشانه هایی [گویا] وجود دارد. }

[توضیح: مراد از «حجج»، برهان ها یا پیامبران و جانشینان آنها و دلیل آوردن و برطرف کردن بهانه است، یعنی خداوند به خاطر اینکه به آنها عقل داده، حجتش را بر مردم کامل کرده است.

«أفضی الیه» یعنی بیان را به آنها وصل نمود، و «باء» برای تعدی است، یعنی بعد از آنکه خداوند عقل آنها را کامل نمود، آنها را به بیان چیزی که در علم و شناخت خدا بود ملزم ساخت.

در کتاب کافی(1) «ونصر النبیین بالبیان» دارد، یعنی پیامبران را با بیان یاری داد. و «الادله» دلایل اثبات وجود خدا و وحدانیتش که در قرآن ذکر شده می باشد. یا آثار صنع خدا و قدرت الهی در آفاق و انفس است، که خدا آن را ظاهر ساخته و احتمال اول به تفریع مناسب تر است.

و «اختلاف اللیل و النهار» پشت سرهم آمدن شب و روز است بر این نظامی که به چشم می بینیم، روز می رود و شب می آید و قول خداوند که فرموده: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً»(2) {شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید} به این معنا تفسیر شده است. یا مراد تفاوت شب و روز در روشنایی و تاریکی است یا در زیادی و کمی و داخل شدن یکی از آن دو به دیگری یا در درازی و کوتاهی به حسب عوارض یا اختلاف هر ساعت از ساعت های شب و روز نظر به سوی مکان های مختلفه پس هر ساعتی که فرض کنید آن صبح است برای آنجا و ظهر

1- . کافی 1 : 13 - 20
2- . فرقان/ 62

است برای جای دیگر. و «الفلک» به صورت مفرد و جمع می آید به معنای کشتی است.

«ما» در قول خدای تعالی که فرمود: «بِما یَنْفَعُ النَّاسَ» مصدریه است، یعنی به منفعت رساندن مردم یا موصوله است، یعنی به چیزی که به آنها از محمولات و حمل و نقل های کشتی فایده می برند. در «و ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ»، «من» اولی ابتدائیه و دومی بیانیه است و «السماء» احتمال دارد به معنای چرخ و ابر و جهت بالا باشد. «احیاء الارض» زنده کردن زمین به نباتات و گل ها و میوه ها و «بثّ فیها» عطف بر «أنزل» یا بر «أحیاء» است. زیرا چهارپایان با گیاه رشد می کنند و با باران زندگی می نمایند. «البث» به معنای نشر و پراکندگی و متفرق شدن است. مراد به «تصریف الریاح» یا گردش بادها در جهت هایش: پس و پیش و شمال و جنوب یا در احوالات آنها از گرمی و سردی و تندی و نرمی و نازایی و آبستنی یا آن بادها را یک مرتبه، رحمت قرار می دهد و مرتبه دیگر عذاب. و «السحاب المسخر» یعنی ابرها فرو نمی ریزد و روشنایی ندارد تا امر خدا بیاید، با آنکه طبع انسان یکی از آن دو را خواهش می کند. گفته شده «مسخر للریاح» به معنی دگرگونی ابرها در هوا است که به اراده خداوند است و در این آیه دلالت بر لزوم نگاه کردن در خاصیت های مخلوقات خدا دارد و بر وجود خدا و یگانگی و علم و قدرت و حکمت و باقی اوصافش به آنها استدلال شده است. و به این آیه بر جواز سوار شدن کشتی در دریا و تجارت و مسافرت به خاطر به دست آوردن روزی و اجناس استدلال شده است.]

ای هشام! خداوند در این آیه دلیل بر شناخت خودش آورده است که آنان مدبری لازم دارد. «وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذلِک لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ»(1) {و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخر شده اند مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می کنند نشانه هاست.} و فرمود: «حم *وَ الْکِتابِ الْمُبِینِ *إِنَّا جَعَلْناهُ

1- . نحل / 12

قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»(1) {حاء میم. سوگند به کتاب روشنگر. ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم باشد که بیندیشید.} و فرمود: «وَ مِنْ آياتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ».(2) {و از نشانه های او [اینکه] برق را برای شما بیم آور و امیدبخش می نمایاند و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد که به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده می گرداند، در این [امر هم] برای مردمی که تعقل می کنند قطعا نشانه هایی است.}

[توضیح: در کتاب کافی آمده: «قد جعل الله ذلک دلیلاً»، یعنی هر کدام از این آیاتی که ذکر شد یا در آینده می آید، دلیل اثبات وجود خداست. «وَ سَخَّرَ لَكُمُ» یعنی برای منافع شما آماده کرده است. «مسخرات» منصوب و حال از جمیع می باشد، یعنی منفعت شما به آنها درحالی است که آنها تسخیرشدگانند برای خدایی که آنها را آفریده و هر گونه که بخواهد، آنها را تدبیر می کند. حفص «و النجوم مسخرات» را مرفوع و به عنوان مبتدا و خبر خوانده است. پس حکم بعد از اختصاصش عمومیت پیدا می کند، و ابن عامر «الشمس و القمر» را رفع داده است. و قول خداوند که فرمود: «يُرِيكُمُ»، به تقدیر «ان» به تأویل مصدر می رود یا صفت برای محذوف است، یعنی نشانه هایی که به واسطه آنها به شما برق را نشان می دهد، در حالی که شما از صاعقه یا خراب شدن خانه ها و کشتزارها طمع می ورزید یا از مسافرت در آن حال می ترسید. و «طمعاً» یعنی در باران و گیاه و سیراب شدن کشتزارها یا برای کسانی که در خانه هاشان ساکن هستند. «نصب» «خوفاً و طمعاً» برای علت فعل لازم است، زیرا نشان دادن آنها مستلزم دیدنش است یا مستلزم فعل مذکور است به تقدیر مضاف. یعنی نشان دادن خوف و طمع، یا به تأویل بردن خوف و طمع را به ترساندن و به طمع انداختن یا نصبش بنا بر حالیت مثل «کلّمته شفاهاً» می باشد.]

1- . زخرف/ 1 – 3
2- . روم/ 24

ای هشام! سپس خداوند خردمندان را پند داد، به آخرت تشویقشان کرد و فرمود: «وَ مَا الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَهُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَفَلا تَعْقِلُونَ»(1) {و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست و قطعا سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزکاری می کنند بهتر است، آیا نمی اندیشید.} و فرمود: «وَ ما أُوتِیتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَمَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ زِینَتُها وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقی أَفَلا تَعْقِلُونَ»(2) {و هر آنچه به شما داده شده است، کالای زندگی دنیا و زیور آن است و[لی] آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است، مگر نمی اندیشید.}

[توضیح: «وَ مَا الْحَیاهُ الدُّنْیا» یعنی کارهای دنیا. «إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» مردم را می فریبد و آنان را از کارهایی که منفعت دائمی دارد، باز می دارد. «المَتاعُ» چیزی است که از آن بهره برداری می شود.]

ای هشام! سپس خداوند کسانی را که خردمندی نمی کنند، از عذابش بیم داد و فرمود: «ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ وَ إِنَّکُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَیْهِمْ مُصْبِحِینَ وَ بِاللَّیْلِ أَفَلا تَعْقِلُونَ»(3) {سپس دیگران را هلاک کردیم. و در حقیقت شما بر آنان صبحگاهان و شامگاهان می گذرید، آیا به فکر فرو نمی روید.}

[توضیح: «عذابه» در حدیث، مفعول «خوف» یا «یعقلون» یا برای هر دو از باب تنازع است. «تدمیر» یعنی هلاک کردن، یعنی بعد از آنکه ما لوط و خانواده اش را نجات دادیم، قومش را هلاک کردیم و شما ای اهل مکه که در راه تجارت به شام، هر صبح و شام در مسیرتان از قریه قوم لوط عبور می کنید، چرا از آن عبرت نمی گیرید؟ آیا عقل ندارید که عبرت بگیرید؟ «مصبحین» داخل شدن در صبح و «بالیل» داخل شدن در شام یا ظهر و شب است.]

1- . انعام/ 32
2- . قصص/ 60
3- . صافات/ 136 - 138

ای هشام! سپس خداوند بیان کرد که عقل با دانش همراه است و فرمود: «وَ تِلْک الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما یَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ»(1) {و این مثال ها را برای مردم می زنیم و[لی] جز دانشوران آنها را درنیابند.}

ای هشام! سپس مذمت کرد کسانی را که خردمندی نمی کنند و فرمود: «وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَوَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ»(2) {و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می گویند نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفته اند [باز هم در خور پیروی هستند].} و فرمود: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ»(3) {قطعا بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی اند که نمی اندیشند.} و خدای متعال فرمود: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ» {و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است، مسلما خواهند گفت خدا. بگو ستایش از آن خداست، ولی بیشترشان نمی دانند.}(4) سپس کثرت را نکوهش کرد و فرمود: «وَ إِنْ تُطِعْ أَکْثَرَ مَنْ فِی الْأَرْضِ یُضِلُّوک عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ» {و اگر از بیشتر کسانی که در [این سر] زمین می باشند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند.}(5) و فرمود: «أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ و أکثرهم لا یشعرون» {اکثر مردم نمی دانند و اکثر آنان تعقل ندارند.}

[توضیح: «الفینا» یعنی یافتیم ما، و «أَوَلَوْ کانَ»، «الواو» برای حالیه یا عاطفه است و «همزه» برای رد و تعجب است و جواب «لو» محذوف می باشد. یعنی اگر پدران آنان نادان بودند و در کار دین فکر نمی کردند و هدایت نمی شدند، آنها متابعت

1- . عنکبوت/ 43
2- . بقره/ 170
3- . انفال/ 22
4- . لقمان/ 25
5- . انعام/ 116

پدرانشان را کردند. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ» یعنی بدترین چیزی که بر روی زمین حرکت می کند یا بدترین چارپایان. «الصُّمُّ» یعنی از شنیدن و قبول حق کر هستند، «الْبُکْمُ» از سخن گفتن به حق لالند، «بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ.» در قرآن موجود نیست و این آیه در سوره لقمان است که در آنجا «بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ» دارد. شاید در قرآن نزد ائمه معصومین چنین بوده باشد. و همچنین در قرآنِ موجود، «و أکثرهم لا یشعرون» ندارد. پس این جمله یا کلام امام است یا آن حضرت مضمون بعضی از آیات را آورده است. و ضمیر راجع به کفار قریش است که آنان قائل بودند که خدای آسمان ها و زمین الله است. لکن بت ها را در پرستش با خدا شریک می کردند.]

ای هشام! سپس کم را مدح کرد و فرمود: «وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ»(1) {و از بندگان من اندکی سپاسگزارند.} و فرمود: «إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»(2) {به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و این ها بس اندکند.} «وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِیلٌ»(3) {و با او جز [عده] اندکی ایمان نیاورده بودند.}

ای هشام! سپس صاحبدلان را به بهترین وجه یاد کرد و به بهترین زیورها آراست و فرمود: «یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً وَ ما یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ»(4) {[خدا] به هر کس که بخواهد حکمت می بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیر فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد.}

ای هشام! خداوند می فرماید: «إِنَّ فِی ذلِک لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ» (5) {قطعا در این [عقوبت ها] برای هر صاحبدل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد، عبرتی است.} یعنی عقل. و فرمود: «وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ»(6) {و به راستی لقمان را حکمت دادیم.} فرمود: یعنی فهم و عقل.

1- . سبأ/ 13
2- . ص/ 24
3- . هود/ 40
4- . بقره/ 269
5- . ق/ 37

6- . لقمان/ 12

ای هشام! راستی لقمان به پسرش گفت: زیر فرمان حق باش تا عاقل ترین مردم باشی. پسر جانم! دنیا دریایی ژرف است و جهانی بسیار در آن غرق شده اند. کشتی تو در این دریا باید تقوای خدا باشد، پل آن از ایمان باشد، و بادبانش توکل، ناخدایش عقل، راهنمایش دانش و لنگرش صبر باشد.

[توضیح: «للحقّ» یعنی ایمان آوردن و طاعت مخصوص خدا باشد یا هر حقی که برایت ظاهر شد قبول کنی. «عالِم» به فتح عین الفعل و کسر آن، هر دو وجه خوانده شده است و در کتاب کافی «و حشوها الإیمان» دارد، یعنی بار کشتی که پر می شود، باید ایمان باشد. «الشراع» بر وزن فعال بادبان چادری که بالای چوب است که باد در آن می افتد و به واسطه آن کشتی رانده می شود. و «القیم» مدیر کارهای کشتی و «الدلیل» آموزگار. در کتاب المغرب گفته: «السکان» دم کشتی است، زیرا کشتی به آن پایدار است و آرام می گیرد.]

ای هشام! برای هر چیزی راهنمایی لازم است و راهنمای خردمند، تفکر است و راهنمای تفکر، خاموشی؛ برای هر چیزی مرکبی لازم است و مرکب خردمند، تواضع است. و همین از نادانی ات بس که سوار بر مرکبی شوی که از سوار شدن بر آن نهی شده ای.

[توضیح: در کتاب کافی در دو جا «عقل» به جای «عاقل» آمده است. راهنمای عقل یا عاقل تفکر است، زیرا خردمند به واسطه فکر به مطلوبش می رسد. و بنا بر نسخه کافی احتمال دارد مراد حدیث این باشد که تفکر دلالت می کند بر اینکه مرد عاقل است، و همچنین دنباله مطلب هر دو احتمال در آن می رود.

و مرکب عاقل تواضع است، یعنی عاقل با تواضع بر آن چیزی که عقل او را راهنمایی می کند، تقویت می شود و خدا به خاطر کردارش وی را تأیید می کند و با تکبر و اطاعت نکردن خدا، عقلش ضعیف می شود و قدرتی بر اعمال خود در میان امور را ندارد، مثل رونده ناتوانی که از رسیدن به مقصود عاجز است. حدیث بنا به نسخه کافی آشکارتر است، چنان چه پوشیده نیست.]

ای هشام! اگر در دستت گردویی باشد و مردم گویند دُرّ است و تو خود می دانی که آن گردو است، برای تو هیچ فایده ای ندارد و اگر در دست تو دُرّ باشد و

ص: 190

مردم گویند آن گردو است، در حالی که تو می دانی آن دُرّ است، هیچ ضرری به تو نمی رساند.

[توضیح: حاصل حدیث این است که به ستایش مردم و افتخار به مدح آنها مغرور نشویم.]

ای هشام! خدا پیغمبران و رسولانش را به سوی بندگانش نفرستاد، جز اینکه در امر خدا تعقل کنند، و خوش پذیراترشان شناساتر به خدا است، و داناترشان به امر خدا، خوش خردتر است، و خردمندترینشان آنهایند که پایه و مقام آنها در دنیا و آخرت بلندتر است.

[توضیح: ضمیر جمع در «لیعقلوا» به «العباد» بر می گردد، یعنی خداوند بندگان را مبعوث نکرده مگر اینکه بندگان در مورد خدا تعقل کنند و تعقل نمی کنند جز به فهماندن پیامبران و رسولان.]

ای هشام! هیچ بنده ای نیست جز اینکه فرشته ای مهارش را به دست گرفته است. پس هیچ کس برای خدا تواضع نکند جز اینکه بالایش برد، و بزرگی نفروشد جز اینکه پستش کند.

ای هشام! راستی برای خدا بر مردم دو حجت است؛ حجت ظاهره و حجت باطنه. امّا حجت ظاهر رسولان و پیمبران و امامان هستند، و حجت باطنه خردها است.

ای هشام! راستی خردمند کسی است که حلال از شکرش باز ندارد و حرام بر صبرش چیره نشود.

ای هشام هر که سه چیز را بر سه چیز مسلط کند، گویا هوای نفسش را بر ویران کردن عقلش کمک داده است؛ هر که با درازی آرزو روشنی عقلش را تیره کند، با گفتار زیادی حکمت های جدید و نفیس اش را محو سازد و با شهوات نفس نور عبرت را بکشد، گویا به هوای نفس برای ویران کردن عقل کمک کرده است، و هر که عقلش را ویران کرد، دین و دنیایش را تباه کرده است.

[توضیح: «نور» مرفوع است، زیرا «أظلم» متعدی دیده نشده. و اضافه نور به فکر، یا اضافه بیانیه است یا اضافه لامیه و سبب آن این است که انسان به آرزوهای

ص: 191

دور و دراز به دنیا و لذت های آن رو می آورد و از تفکر باز می ماند. «الطریف» کار جدید نفیس را گویند و طرایف با فضولات از بین می روند، زیرا انسان وقتی که به فضولات و گفتار بی فایده مشغول شد، در زمان سخن گفتن بی فایده از حکمت باز می ماند، یا به خاطر اینکه وقتی مردم از او فضولات سخن را شنیدند، به حکمت هایش اعتنا نمی کنند، یا به خاطر اینکه وقتی انسان به فضولات مشغول شد، خداوند حکمت ها را از قلب او پاک می کند.]

ای هشام! چطور عملت نزد خدا پاک باشد، در حالی که تو عقلت را از امر خدا بازداشتی و هوای نفست را برای غلبه بر عقلت فرمان بردی؟

[توضیح: «الزکاه» به معنای رشد و نمو است و به معنای پاکی نیز آمده و در اینجا هر دو احتمال را دارد. «الأمر» مقابل نهی است یا به معنای مطلق شان، یعنی کارهایی که به خدا تعلق دارد.]

ای هشام! صبر بر تنهایی نشانه قوت عقل است. هر که از طرف خدای تبارک و تعالی تعقل کند، از اهل دنیا و راغبین در آن کناره گرفته و بدان چه نزد پروردگارش است رغبت ورزیده، و خدا در وحشت انیس او است و در تنهایی یار او است، و توانگری او در نداری اوست، و عزت او در بی تیره و تباری اوست.

[توضیح: «عقل عن الله» یعنی برای آن شخص شناخت ذات خدا و اوصاف خدا و احکام و شرایع خدا حاصل شده است، یا خدا او را عقل داده است، یا کارها را به دانشی که به خدا می رسد می داند، زیرا آن دانش را از پیامبران و حجت هایش گرفته است بدون واسطه، یا عقلش به درجه ای رسیده که خدا دانش هایش را بدون آموزش دادن بشر، به او افاضه می کند. «غناه» یعنی بی نیاز کننده یا چنان که اهل دنیا بی نیازی شان به مال است، آن شخص بی نیازی اش به خدا و تقرب به خدا و مناجات او است. «العیله» به معنای ناداری است و در کتاب کافی «من غیر عشیره» آمده که به معنای قبیله و گروه نزدیکان انسان است.]

ای هشام! خلق به طاعت خدا وادار شدند؛ نجاتی جز به اطاعت نیست، و طاعت جز به دانش نباشد، و دانش به آموزش است، و آموزش با تعقل است. دانش به دست نمی آید جز از یک عالم ربانی، و شناختن آن عالم به عقل است.

ص: 192

[توضیح: در کتاب کافی «نصب الحق» آمده و «نصب» یا مصدر است یا فعل مجهول، یعنی فقط خدا خلق را نصب کرد یا حق و دین را با فرستادن پیامبران و نازل کردن، کتاب ها نصب نمود تا امرها و نهی های آنان پیروی شود. «التعلم بالعقل یعتقد» یعنی سخت و محکم می شود یا «یعتقد» از ماده اعتقاد به معنای تصدیق و اذعان است. در کتاب کافی به جای «معرفه العالم»، «معرفه العلم» آمده، یعنی عالم می داند، گرچه آنچه در اینجاست آشکارتر است و مقصد این است که نیاز علم به عقل از دو جهت است: به خاطر فهمیدن آن چیزی که عالم به او آموزش می دهد؛ به خاطر شناختن عالمی که سزاوار است علم از او گرفته شود.]

ای هشام! عمل اندک از خردمند پذیرفته و دو چندان حساب می شود، و عمل بسیار از اهل هوا و نادانی مردود است.

[توضیح: در کتاب کافی «من العالم» آمده است.]

ای هشام! راستی خردمند به دنیای کم که همراه حکمت است خوش است و به حکمت کم به همراه هر چه که از دنیا باشد ناخوش، از این رو تجارتش سود می دهد.

[توضیح: «بالدون من الدنیا» یعنی به کم و اندک از دنیا به همراه حکمت بسیار راضی اند و به حکمت کم به همراه دنیای زیاد، راضی نیستند.]

ای هشام! اگر به اندازه کفایتت بی نیازت کند، دنیای کم بس است و اگر به اندازه کفایت بی نیازت نکند، در دنیا چیزی نیست که بی نیازت کند. ای هشام! خردمندان زیادی دنیا را هم وانهادند، تا چه رسد به گناهان. ترک دنیا فضیلت است و ترک گناه واجب است. ای هشام! راستی خردمندان به دنیا بی رغبت اند و به آخرت مشتاق، زیرا دانستند که دنیا خواهان است و خواسته شده و آخرت هم خواهان و خواسته شده است، هر که آخرت را بخواهد، دنیا به دنبالش می آید تا روزی خود را از آن دریافت کند و هر که دنیا را بخواهد، آخرتش به دنبال است تا مرگش ببرد و دنیا و آخرتش را بر او تباه کند.

[توضیح: در کتاب کافی آمده «أن الدنیا طالبه مطلوبه و الآخره طالبه و مطلوبه»، دنیا خواهان مرد است تا وی به رزق مقدری که در نزد دنیا است برسد، و

ص: 193

خواسته شده است که آدم حریص دنیا را به خاطر زیادی طلبی می خواهد. آخرت خواهان است که مرد را می خواهد تا مرگ مقدر برایش برسد. و آخرت خواسته شده است که خواهان انسان های طالب سعادت اخروی با کردار نیک آن را می خواهد.]

ای هشام! هر که بی نیازی بدون دارایی می خواهد، آسایش دل از درد حسد می جوید و سلامتی دین را می طلبد، باید به درگاه خدا زاری کند و بخواهد که خردش را کامل کند. هر که خردمند شد، به آنچه کفایتش کند قانع باشد، و هر که به آنچه او را بس است قانع شد، بی نیاز گردد، و هر که به آنچه او را بس است قانع نشد، هرگز روی بی نیازی را نمی بیند.

ای هشام! راستی خدای متعال از گروه صالحان حکایت کرده است که آنان گفتند: «رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْک رَحْمَةً إِنَّک أَنْتَ الْوَهَّابُ»(1) {[می گویند] پروردگارا پس از آنکه ما را هدایت کردی دل هایمان را دستخوش انحراف مگردان و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری.} چون دانستند که دل ها کج می شوند و به کوری و هلاکت خود بر می گردند. به راستی که هر که در امر خدا تعقل نکند، از خدا نترسد و هر که در امر خدا تعقل نکند، دل به معرفت او نبندد - آن معرفتی که بر جا باشد و بدان بینا باشد و حقیقتش به دل او نشیند - و کسی چنین نباشد تا گفتار و کردارش یکی باشد و نهان و عیانش موافق باشد، زیرا خداوند عقل را به مقام درونی پنهانی راهنمایی نکرده است، مگر به عقل برونی و آشکار و گویا.

[توضیح: «الزیغ» به معنای میل و عدول از حق است. «رداها» یعنی هلاکت و گمراهی آنان. «من کان قوله لفعله مصدقا» صیغه اسم فاعل است، یعنی سزاوار این است که اولا آن چیزی را که به آن امر کرده عمل کند و سپس دیگران را امر کند تا قولش تصدیق کننده فعلش باشد و احتمال دارد «مُصدّقاً» اسم مفعول باشد. «لأن الله إلخ» یعنی عقل، امری پنهان در انسان است که وجود آن در شخص شناخته

1- . آل عمران/ 8

نمی شود، مگر آثار و کردار نیک که از آن نشأت می گیرد بر جوارح و اعضایش آشکار گردد و ممکن است که مراد از عقل، شناخت باشد.]

ای هشام! امیرالمؤمنین بارها می فرمود: با چیزی بهتر از عقل خدا پرستش نشده و عقل مرد کامل نیست، مگر در او چند خصلت گوناگون باشد: کفر و بدی از وی نتراود؛ امید رشد و خیر از وی برود؛ مازاد آنچه را که دارد ببخشد؛ از گفتار زائد خودداری کند؛ بهره اش از دنیا همان قوتش باشد؛ تا پایان عمرش از دانش سیر نشود؛ نزد او خواری به همراه خداخواهی، از عزت با دیگری محبوب تر باشد؛ تواضع نزد او محبوب تر از اشرافیت باشد؛ احسان اندک دیگری را بیش شمارد و احسان زیاد خود را کم؛ و همه مردم را بهتر از خود داند و خود را پیش خود از همه بدتر شمارد، و این پایان امر است.

[توضیح: «الذل أحب إليه» مراد ذلّت و عزّت دنیایی هست یا ذلّت و عزّت و بالا رفتن نفس. «و هو تمام الأمر» یعنی هر یک از کارهای دین به آن تمام می شود، یا گویا آن تمام امور دین است که در این صورت از باب مبالغه بیان شده است. مراد از کفر، تمام انواع کفر است که در جایش در تفسیر کفر خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.]

ای هشام! هر که زبانش راست است عملش پاک است؛ هر که خوش نیت است، روزی اش فزون شود؛ و هر که با برادران و خاندانش خوشرفتار است، عمرش دراز شود.

[توضیح: «نیته» یعنی عزم او بر خوبی ها و نیکی ها یا مراد اخلاص در اعمال نیک است.]

ای هشام! حکمت را به نادان ها نیاموزید تا بدان ستم کنید، و از اهلش دریغ مدارید تا به آن ستم کنید.

ای هشام! چنان که نادانان حکمت را برای شما رها کردند، شما هم دنیا را برای آنان واگذار کنید.

ای هشام! هر که دین ندارد مروت ندارد و هر که مروت ندارد، عقل ندارد. راستی که با ارزش ترین مردم کسی است که دنیا را برای خود مقامی نداند. آگاه باش که بهای تن شماها جز بهشت نیست، آنها را جز بدان نفروشید.

[توضیح: مراد از «مروّت»، انسانیّت و کمال مردانگی است که آن صفتی جامع برای مکارم اخلاق، آداب نیکو، بهره وافر و نصیب، قدر و منزلت و مسابقه ای است که بر آن گرو می گذارند و احتمال دارد مراد از مروت همه آنها باشد.]

ای هشام! راستی امیرالمؤمنین بارها می فرمود: در صدر مجلس ننشیند جز مردی که در او سه خصلت باشد: هرگاه پرسش شود پاسخ گوید؛ چون مردم از سخن در مانند، او سخن گوید؛ و تواند نظری دهد که صلاح اهل مجلس در آن باشد. و هرکه هیچ کدام از این ها را ندارد و در صدر نشیند، احمق است.

حسن بن علی علیه السّلام فرمود: حاجت ها را از اهل بخواهید. از او پرسیده شد: اهل حوائج کیانند یابن رسول اللّه؟ فرمود: آنان که خدایشان در کتاب خود حکایت کرده و از آنها یاد نموده: «إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ»، و فرموده: آنان عاقلانند.

امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: همنشینی با صالحان باعث صلاح است؛ پرورش دانشمندان فزونی عقل است؛ طاعت والیان عادل مایه کمال عزّت است؛ به ثمر رسانیدن اموال از کمال مردانگی است؛ ارشاد مشورت خواه ادای حق نعمت است؛ و خودداری از آزار، از کمال عقل و مایه آسایش تن در دنیا و آخرت است.

[توضیح: «أدب العلماء زیاده فی العقل» یعنی همنشینی با دانشمندان و آموختن آداب آنها و نگاه به کردار و اخلاق آنان، باعث زیادتی عقل می گردد. «استتمام المال» و در کتاب کافی «استثمار المال» یعنی رشد دادن اموال با تجارت و کسب راهنمای تمام انسانیت و باعث آن است. «قضاء لحق النعمه» یعنی شکرگزاری از حقی که برادرش بر او دارد، چون او را طرف مشورتش قرار داده یا شکرگزاری برای نعمت عقل است که از بزرگ ترین نعمت های الهی به شمار می آید و احتمال اخیر آشکارتر است.]

ص: 196

ای هشام! راستی خردمند به کسی که از تکذیبش نگران است حدیث نگوید؛ از کسی که از منعش بیم دارد خواهش نکند؛ آنچه را نتواند وعده ندهد؛ به آنچه از امیدواری اش سرکوب شود امید نبندد؛ و نسبت به آنچه که بیم درماندگی دارد اقدام نورزد. و امیرالمؤمنین علیه السّلام بارها به یارانش سفارش می کرد و می فرمود: شما را به ترس از خدا در نهان و عیان سفارش می کنم. نسبت به کسی که به شما ستم می کند گذشت کنید و به کسی که از شما دریغ می کند، عطا کنید. باید نظرتان عبرت باشد، خاموشی تان فکرت، گفتارتان ذکر و سرشت تان سخاوت، زیرا بخیل به بهشت و سخاوتند به دوزخ نرود.

[توضیح: «التعنیف» به معنای ملامت و سرزنش کردن با زور و ترک مدارا و درشتی است و هر دوی آنها هم احتمال دارد. «السر و العلانیه» از جهت خلق و رضا و غضب، یعنی برای او کسی که نسبت به او عدالت می کند یا از او خشمناک است، برابر است. حاصل معنا این است که: از کسی راضی نمی گردد یا بر کسی خشم نمی گیرد که باعث خروج از حق باشد. «الاکتساب»، احتمال دارد اکتساب دنیا و آخرت مراد باشد.]

ای هشام! خدا رحمت کند کسی را که آنچنان که باید از خدا شرم کند؛ سر خود و محتوای آن را نگه دارد و نیز شکم خود را هم با آنچه در آن جا می دهد حفظ کند؛ مرگ را و پوسیدن را از یاد نبرد؛ و بداند که بهشت در درون ناگواری ها و دوزخ در درون شهوت ها است.

[توضیح: «ما حوی» یعنی چیزهایی که سر، در بردارنده آنهاست و عبارت است از چشم و گوش و زبان و سایر مشاعر انسان که باید آنها را از محرمات حفظ کند. «البطن و ما وعی» یعنی آن چیزی را که شکم از خوراکی ها و آشامیدنی ها در بر می گیرد که از راه حرام نباشد. «البِلی» به معنای پوسیدن و مضمحل شدن در قبر است. ابن اثیر در کتاب نهایه آن را به معنای حیا کردن حقیقی از خداوند دانسته است، یعنی قبرها را فراموش نکنید. بعضی از اهل لغت گفته اند: «الجوف» به معنای شکم و عورت است و بعضی خبر را چنین روایت کرده: «فلیحفظ الرأس و ما وعی و البطن و ما حوی» یعنی آن چیزی را که در سر وجود دارد، در راهی غیر رضای

خدا استفاده نکند، از سجده برای غیر خدا بپرهیزد و از استفاده از شکم و عورت و پاها و دست ها و دل در راه گناه خودداری کند.]

[مؤلف: احتمال دارد محافظت شکم در این حدیث از حرام باشد و نگهداری محتویات شکم (دل) از اعتقادات فاسد و اخلاق بد. و احتمال دارد مراد حلقوم و عورت در بدن انسان و سایر اعضا مانند دست ها و پاها باشد. یا مراد از شکم، غیر از سر باشد از باب مجاز به قرینه مقابله. «والجنه محفوفه بالمکاره» یعنی بهشت به دست نمی آید مگر به سختی کشیدن در دنیا.]

ای هشام! هر که خود را از اعراض به چیزهایی که باعث آبروی مردم است نگه دارد [متعرض آن نشود]، خدا روز قیامت از لغزشش می گذرد، و هر که خشم خود را از مردم باز دارد، خدا در روز قیامت خشمش را از او باز دارد.

[توضیح: «العثره» به معنای لغزش که مقصود از آن گناهان است. «الإقاله» در اصل فسخ کردن معامله به سبب مطالبه مشتری است و «الاستقاله» طلب آن است. مراد در اینجا گذشت خدا و ترک کیفر است؛ کیفر بندگانی که به خاطر کردار بد آنها را به دست آورده است، گویا عاقبت بد و پشیمانی را خریده و پس از آن پشیمان گشته است.]

ای هشام! خردمند دروغ نگوید، گرچه طبق میل او باشد. ای هشام! در دسته شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله این عبارت پیدا شد که: «سرکش ترین مردم بر خدا کسی است که جز زننده خود را بزند و جز کشنده خود را بکشد. و هر که خود را وابسته جز موالی خود سازد، نسبت به آنچه که خدا بر پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده، کافر است. و هر که بدعتی گزارد یا بدعت گزاری را جا دهد، خدایش روز رستاخیز هیچ عوض و بدلی را نپذیرد.»

[توضیح: شاید مراد از «ذؤابه السیف»، چیزی از ضروریات مانند نمک و غیره باشد، چیزی که به شمشیر آویزان می کردند. جوهری و فیروز آبادی گفته اند که «ذؤابه» پوستی است که در آخر پالان شتر آویخته می شود. «اعتی» از مانده «عتو» به معنای تجاوز و سرکشی از حق و تکبر کردن است. «غیر قاتله» یعنی کسی غیر از آن کس که قصد کشتن او را کرده است، بکشد یا با ارث گذارنده خود مقاتله کند.

ص: 198

«من تولی غیر مواله» یعنی بنده آزاد شده به غیر آزاد کننده اش منسوب باشد، یا صاحب نسبتی که از نسبش بیزاری جوید، یا در دین غیر از امامان مؤمنین، کس دیگری را موالی انتخاب کند، یعنی دیگران را ولی خود قرار دهد و به عنوان امام قبول کند. احادیث معتبر به همین معنای اخیر دلالت دارد.

«حدث» چنان چه در خبر آمده، به معنای بدعت یا قتل است، یا هرکار منکر را گویند. ابن اثیر در کتاب نهایه گفته است: در حدیث مدنیه آمده: «من احدث فیها حدثاً او آوی محدثاً»، «حدث» به معنای کار حادث منکر است که طبق عادت نیست و در سنت هم معروف نیست. «محدث» به کسر دال و فتح آن، یه صیغه اسم فاعل و اسم مفعول خوانده شده است. اگر اسم فاعل باشد معنایش چنین است: کسی که جانی را یاری دهد یا او را پناه دهد یا او را از دشمنش نجات دهد، و بین جان او و دشمنش حایل شود که قصاص نشود. اگر «محدث» به فتح خوانده شود، به معنای کاری است که خود شخص بدعت گذاری کند.

معنای «ایواء» در این صورت راضی شدن به بدعت و صبر کردن بر آن است، زیرا وقتی شخصی به بدعت راضی شد، در حالی فاعل بدعت اقرار کرد و این شخص او را انکار نکرد، همانا که او را پناه داده است. فیروز آبادی گوید: «صرف» در حدیث، به معنای توبه و معادل فدیه دادن است، یا به معنای نافله و معادل فریضه یا بالعکس است، یا به معنای وزن و برابری در ترازو است، یا به معنای کسب کردن و معادل فدیه یا حیله است.]

[مؤلف: در بعضی اخبار ما «صرف» به معنای توبه و «عدل» به معنای فدیه دادن آمده است.]

ای هشام! بهترین وسیله تقرّب بنده به خدا پس از شناخت او نماز است، و خوشرفتاری با پدر و مادر است، و ترک حسد و خودبینی و به خود بالیدن است.

[توضیح: احتمال داخل نمودن تمام عقاید ضروری در معرفت وجود دارد، چنان چه احادیث زیادی بدون واژه معرفت، به خصوص در صورتی که کلمه «بعد» در حدیث نباشد، وارد شده است.]

ای هشام! آن روزگارانی را که در پیش داری اصلاح کن، ببین چه روزی است آن روز و جوابش را آماده کن، زیرا تو بازداشت و مسؤولی. از روزگار و اهلش پند گیر، زیرا روزگار دراز است و برای تو کوتاه است. چنان عمل کن که گویا ثواب عملت جلوی چشم تو است تا بیشتر به طمع آن افتی. درباره خدا تعقل و اندیشه کن و در تغییر روزگار و احوال آن بنگر، زیرا قطعاً هر آنچه از دنیا بیاید، بمانند همانی است که گذشته ، پس از آن عبرت بپذیر.

علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: همه آنچه که آفتاب بدان بتابد، از مشارق و مغارب زمین، از دریا و بیابان و دشت و کوه، آن نزد ولی ای از اولیای الهی و اهل معرفت به خدا، به مانند بازگشت سایه است. سپس فرمود: آیا آزاد مردی نیست که این پس جویده - یعنی دنیا - را به اهلش وانهد؟ برای جان شماها بهایی جز بهشت نیست آن را جز به بهشت نفروشید، زیرا هر که از خدا به دنیا خشنود شود، به چیز پستی خشنود شده است.

[توضیح: طولانی بودن روزگار ذاتاً منافاتی با کوتاه بودن آن نسبت به هر شخصی ندارد. مهم پندگرفتن از روزگار، چه گذشته چه حال است، و احتمال دارد که عمر هر شخص به هر دو اعتبار باشد.

فیروز آبادی گوید: «ظِل» به کسر نقیض آفتاب است یا به معنای سایه است یا سایه صبح است. «فی ء» به معنای سایه است و جمع «ظلال» و «ظلول» بوده. «اظلال» همان شخص هر چیز و پرده پوش آن است. و «ظل» آن قسمتی از ابر است که پشت سر آفتاب باشد. «ظله» به سایه درت گویند و «ظُله» سایبان را گویند و جمع آن «ظلل» و «ظلال» است.

فیروز آبادی گفته است: «فئ» چیزی است که روی آفتاب قرار گیرد و جلوی روشنایی آن را می گیرد و سایه می اندازد. طیبی گوید: «ظل» چیزی است که آفتاب آن را از بین می برد و «فئ» چیزی است که آفتاب را بی اثر می کند.]

[مؤلف: احتمال دارد که مراد از «فئ الاشیاء» چیزی باشد که سایه دارد، مانند درخت، دیوار و مانند آنها. یا مراد از تشبیه به «فئ»، چیزی است که از سایه

در آن باشد، زیرا به وجود آمدن آن شباهتش به دنیا بیشتر است از باقی سایه ها، یا در آن نوعی سایه اندازی و تغییر و انتقال است، یعنی سایه ای متغیر و متحول.

جوهری گوید: «لُماظه» به ضم لام به معنی باقیمانده طعام در دهان است و به این معنای گفتار شاعر است که دنیا را توصیف می کند: «دنیا باقیمانده ناچیز روزگار است، مانند خواب های پریشان حالت خواب.»

مؤلف: خوبی این تشبیه مخفی نیست، زیرا هر چیزی که از مال دنیا به دست می آوری، آن نیم خورده ای است که پیش از تو دیگران از آن خورده و بیشتر از تو بهره برده و فاسدش را برای تو وانهاده است.]

ای هشام! راستی همه مردم ستاره ها را می بینند، ولی بدان ها رهبری نمی شوند، مگر کسی که مجاری و منازلشان را بفهمد. و شما هم حکمت (دانش) را می خوانید، ولی بدان رهبری نمی شوید، مگر کسی که آن را به کار بندد.

[توضیح: فایده داشتن نجوم عبارت است از شناخت اوقات، و جهت راه ها در مسافرت ها و... و این فایده زمانی حاصل می شود که نسبت به جایگاه طلوع، غروب و اندازه گردش ستارگان ممارست و تمرین انجام بگیرد. حکمت هم همین گونه است که جز با کثرت مواظبت و عمل کردن به آن، فواید و آثارش به دست نمی آید.]

ای هشام! راستی مسیح علیه السّلام به حواریین گفت: ای بنده های بد! از درازی خرما به هراس افتید و نگاه به خارها و رنج بالا رفتن آن کنید و میوه خوب و راحتی هایش را فراموش کنید. همچنین نگاه به رنج کار آخرت دارید و موعدش را دراز شمارید و نعمت و شکوفه و ثمرش را که بدان خواهید رسید، به دست فراموشی بسپارید. ای بنده های بد! گندم را پاک کنید و پاکیزه اش کنید و خوب آردش کنید تا مزه اش را بفهمید و برای خوردن گوارا شود، همچنین ایمان را پاک کنید و کامل سازید تا شیرینی آن را دریابید و از عاقبتش سود برید. من به درستی برای شماها می گویم، اگر چراغی یابید که با روغن قطران در شب تار می سوزد، از نورش استفاده کنید و بوی گندش مانع شما نشود. همچنین شما را شاید که حکمت را در نزد هر که یافتید بگیرید، و بی رغبتی وی در آن مانع شما نباشد. ای بنده های دنیا! به درستی برای شما می گویم که به شرف آخرت نرسید مگر به ترک آنچه که

ص: 201

دوست دارید. پس منتظر توبه فردا نمانید، زیرا تا فردا شب و روزی مانده و در آنها قضای خدا شدنی است. به حق به شما می گویم که هر که وامی از مردم به گردن ندارد، آسوده تر و بی غم تر از کسی است که وامی به گردن دارد، اگرچه به نیکی آن را بپردازد. همچنین هر که گناهی ندارد آسوده تر و بی غم تر از کسی است که گناه کند اگرچه به پاکی توبه کند و برگردد. و راستی گناهان خرد و کوچک دام های شیطانند که آنها را در پیش شما حقیر و خرد جلوه دهد و گرد آیند و فراوان شوند و شما را در میان گیرند. به درستی به شما می گویم که درباره حکمت (دانش) دو کس واردند؛ یکی آن را خوب می فهمد و می گوید و بدان عمل می کند، و یکی خوب می گوید و بدان عمل نمی کند. میان این دو چقدر فاصله است! خوشا به دانایان با عمل! پس وای بر دانایان به زبان! ای بنده های بد! مساجد پروردگار خود را زندان تن و پیشانی خود سازید و دل های خود را خانه پرهیزکاری نمایید. دل های خود را جایگاه شهوات نکنید، آن کس از شمایان که هنگام بلا بیشتر بی تابی می کند، دنیا دوست تر است، و شکیباترین شما در دنیا زاهدتر است. ای بنده های بد! چون بازهای رباینده و روباه های فریبنده و گرگ های مکار و شیران درنده نباشید که با شکار خود همان کنند که شماها با مردم کنید. یک دسته را برباییید و یک دسته را بفریبید و یک دسته را مکر کنید. به حق به شما می گویم که برای تن، همین بس نیست که برونش سالم باشد ولی درونش فاسد. همچنین تن های شما که خوشایندتان هستند، دل های فاسدی به درون دارند. شما را چه سود که ظاهر خود را پاک کنید و دلتان چرکین باشد؟ به مانند غربال نباشید که آرد خوب را بیرون می دهید و نخاله را نگه می دارید. همچنین شماها با زبان خود حکمت را پراکنده کنید و دغلی در سینه تان بماند. ای دنیا پرست ها! مَثل شما مثل چراغ است که برای مردم می تابد و خود را می گذارد. ای بنی اسرائیل! با دانشمندان همنشین شوید، اگرچه بر سر زانو بروید، زیرا خدا دل های مرده را به نور حکمت زنده کند، چونان که زمین را به باران تند.

[توضیح: «عبید السوء» اضافه موصوف به صفت است، مانند این قول عرب ها «حاتم الجود»، و به فتح سین خوانده شده و گاهی به ضم سین و بعضی از اهل لغت

قرائت به ضم را منع کرده اند. «مونه مراقیها» به معنای بسیار بالا رفتن روی درخت خرما است. «مرافقتها» از ماده «رفق» به معنای لطف و منفعت است و احتمال دارد «مرافقها» به صیغه جمع باشد و ضمیر به ثمر یا نخله برمی گردد. «ماتفضون الیه» به معنای رسیدن است و این قول عرب ها «افضی الیه»، به معنای وصل الیه است.

«نورها» به ضمه نون و فتح آن خوانده شده است. «قمح» به فتح به معنای گندم است. «یهنوکم» به فتح نون و کسر آن به دو وجه خوانده می شود و به معنای خوردن است که به دنبال آن ضرری نباشد. «غب کل شی» به کسره غین، به معنای عاقبت هر چیز است. «قطران» به فتح و کسر قاف و سکون طاء به معنای روغن بدبویی است که محصول درخت «أبهل» می باشد که به واسطه آن شتران مبتلا به مرض جرب را روغن مالی می کنند و در تماس با آتش زود شعله ور می شود.

«سوء رغبه فیها» به معنای ترک نمودن عمل به آن حکمت است. «انظار» به معنای تاخیر است و شاید مستعدی شدن آن به باء، از باب تضمین یا تقدیری است و احتمال دارد که باء زائده باشد. «یغدو» یعنی اول صبح فرود می آید و «یروح» یعنی آخر شب به منزل می آید. «اروح» یعنی راحتی بیشتر. «محقرتها» به فتح میم و قاف و راء و سکون حاء، مصدر به معنای حقارت و ذلت است. یا بر وزن اسم مفعول از باب تفصیل است، یعنی «محقرتها» چنان چه در حدیث آمده است «ایاکم و محقرات الذنوب.» و «یحقرها» از باب تفصیل است یا از باب ضرب یضرب. «حداء» به کسر حاء و الف ممدود جمع «حداه» بر وزن عنبه، نوعی کلاغ است که اشیاء را پنهان می کند.

«اسد» به ضم همزه و سکون سین جمع اسد است. «العاتیه» به معنای ظالم طغیانگر و متکبر است. «کما تفعل» یعنی همان کار که شیر یا تمام حیوانات گذشته با اسب ها می کنند. همچنین با شما انسان ها هم همان معامله را می کند. «فراس» از باب غلبه بر «فرس» اطلاق می شود. «فریقاً تخطفون» تا آخر، بر سبیل لف و نشر ذکر شده است. چون «افتراس» را اول ذکر کرده است در آخر ذکر نکرده است. «لا یغنی عن الجسد» یعنی به او منفعت نمی رسد و بدی را از او دفع نمی کند.

«منخل» به ضم میم و خاء که گاهی خاء آن فتح داده می شود، به معنای چیزی است که نخاله توسط آن به دست می آید. «زاحمهم» یعنی جای آنها را تنگ کرد و در جای تنگی آن داخل شد. فیروز آبادی گفته است: «جثی» بر وزن دعا و رمی است. «جثوا و جثیا» هر دو مفهوم یعنی یعنی روی زانوهای وی نشست. «ابل» باران دانه درشت را گویند.]

ای هشام! در انجیل نوشته است: خوشا بر کسانی که به هم مهر ورزند؛ آنانند که روز قیامت مهر بینند. خوشا به اصلاح کنندگان میان مردم؛ آنانند که در قیامت مقربند. خوشا به حال آنها که دلشان را پاک کنند؛ آنانند پرهیزکاران روز قیامت. خوشا بر متواضعان در دنیا؛ آنان که روز قیامت به کرسی های شاهی برآیند.

[توضیح: اینکه پرهیزکاری ویژه پاکدلان است، به این جهت است که روز قیامت پرهیزگاران واقعی از مجرمان جدا و گروه گروه در پیشگاه خداوند حضور می یابند، ولی در دنیا بیشتر اوقات غیر پرهیزکاران به پرهیزکاران شبیه می شود.]

ای هشام! کم گویی حکمت بزرگی است. بر شما باد به خموشی که شیوه خوب و سبکباری و تخفیف گناه است. باب بردباری را محکم کنید که بابش صبر است. و راستی خدا عزوجل آن را که بی جا زیاد می خندد و بی مقصد راه می رود، دشمن می دارد. باید که بر فرمانروا چوپانی باشد و از رعیت خود غفلت نورزد و بر آنها بزرگی نفروشد. از خدا در نهان خود شرم دارید، چنان چه از مردم در آشکار. و بدانید که سخن، حکمت گمشده مؤمن است. دانش را باید پیش از آنکه از میان برود به دست آرید و از میان رفتنش، نهان شدن دانشمند است که میان شماها است.

[توضیح: «الحُکم» به معنای حکمت است. «الدَعه» به معنای راحت و «الإرب» به معنای حاجت است، در کتاب نهایه گفته: در حدیث است که کلمه حکمت، گمشده مؤمن است. و در حدیث دیگر آمده که گمشده هر حکیم است،(1) یعنی مانند کسی که دنبال گمشده خود است، همیشه در طلب حکمت است. بعضی گفته اند که مراد این است که مؤمن، حکمت را نزد هر کسی - گرچه کافر یا فاسق -

1- . نهایه 3 : 98

بیابد آن را می گیرد، همان گونه که صاحب مال گمشده، مالش را هر جا بیابد می گیرد. آنچه که در کتاب نهایه آمده این حدیث را تأیید می کند. بعضی گفته اند مراد حدیث این است کسی که در نزدش حکمت است و آن را نمی فهمد و مستحقش نیست، واجب است کسی آن را بگیرد که استحقاقش را دارد. همان گونه که شناسایی پیدا شده واجب است. وقتی که کسی مستحق آن بود، واجب است که در بخشش کردن آن بخل نورزد، مانند گمشده. در کتاب نهایه گفته: در حدیث آمده: «بین ظهرانیهم و بین أظهرهم» و این لفظ در حدیث زیاد تکرار شده است، و مراد این است که آنها از راه آشکار شدن و استناد به آنها به پا می دارند. الف و نون مفتوحه زائده است و به خاطر تأکید آمده. معنایش این است که آنها از پیش یا پسشان پوشیده شده اند. اگر بین «اظهرهم» گفته شود، معنایش این می شود که از چهار طرف پوشیده شده است. سپس به جهت کثرت استعمال در به پا داشتن بین قوم استعمال می شود.(1)]

ای هشام! آنچه را که نمی دانی بیاموز، و آنچه را که آموختی به نادان یاد بده. دانا را برای علمش تعظیم کن و از ستیزه اش دست بدار، و نادان را برای جهلش زبون شمار و او را مران، بلکه به خود نزدیک کن و به او بیاموز.

[توضیح: «طرد» به معنای دور کردن است.]

ای هشام! راستی هر نعمتی که از شکرش درماندی، چون گناهی است که مسؤول آنی. و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: خدا را بنده هایی است که از ترسش چنان دل شکسته اند که دم فرو بسته اند، با اینکه شیوا و خردمندند؛ با کردارهای پاک به درگاه خدا پیش می روند؛ بیش را در برابرش نشمارند، به کم خود خشنود نباشند و خود را بد شمارند، با اینکه زیرک و نیکوکارند.

[توضیح: شاید مراد از «عجز»، ترک عمل و تنبلی و کسالت باشد، نه به معنای نداشتن توانایی. یعنی خداوند همان گونه که به جهت کار بد عقاب می کند، در مورد ترک شکر نعمت نیز چنین می کند. هر چند که این عقاب در دنیا، به صورت

1- . نهایه 3 : 169

زوال نعمت باشد. «استباق» همان مسابقه و شرط بندی است و مراد این است که بندگان بعضی بر بعضی به وسیله اعمالِ رشد دهنده و پاکیزه از آفات، در تقرب به خدا سبقت می گیرند. «کیاسه» همان عقل و زیرکی است.]

ای هشام! حیا از ایمان است و ایمان در بهشت است، و بی شرمی از جفا است و جفاکاری در دوزخ است.

[توضیح: «البذاء» به فتح باء است و با مد خوانده می شود و به معنای فحش و هر سخن قبیح است. «الجفاء» به مد خوانده می شود و بدکاری و قطع صله رحم است و گاهی بر دوری از آداب اطلاق می شود. مطرزی گوید: «جفا» خشونت در معاشرت و دروغگویی در معامله و رها کردن نرمی است.]

ای هشام! سخنگویان سه دسته اند: سود برنده، سالم و جنجالی. سود برنده ذکرگوی خدا است؛ سالم خموش؛ و جنجالی بیهوده گو. راستی خدا بهشت را بر هر هرزه گوی پرروی بی حیای لاابالی بدان چه گوید و به او گویند حرام کرده. ابوذر می فرمود: ای دانشجو! این زبان کلید خوبی و کلید بدی است. بر دهانت مهر بنِه، همچنان که بر طلا و نقره ات مهر می نهی.

[توضیح: مراد از «متکلمین» آنانی هستند که قادر به سخن گفتن هستند، یا سخنگویان و همنشینانشان در مجلس که از باب مبالغه اطلاق شده است. حاصل مطلب این است که مردم در امر سخن گفتن به سه گونه اند. «شجب» به معنای هلاکت و حزن و عیب است.

جزری گوید: در حدیث حسن آمده است که مجلس ها سه گونه است: سالم، فایده بخش، هلاک کننده. یعنی یا سالم از گناه است، یا به خاطر اجر و ثواب بردن فایده بخش است، یا هلاک کننده و گناه آور.]

ای هشام! چه بد بنده ای است بنده دو زبان و دورو که برادر را در پیش او بستاید و در پشت سرش بخورد؛ اگرش بدهند حسد برد و اگرش گرفتار شود، او را وانهد. زود رس ترین ثواب خیر، ثواب نیکوکاری است؛ زود رس ترین کیفرها، کیفر بغی و تجاوز است. بدترین بنده های خدا کسی است که به خاطر بدزبانی اش،

ص: 206

همنشینی او را ناخوش داری. و آیا چیزی جز آنچه که با زبان شان درو می کنند مردم را در دوزخ سرنگون می کند؟ از حسنِ اسلامِ شخص، ترک سخن بیهوده است.

[توضیح: «اطراء» از حد گذراندن در مدح و دروغگویی بر شخص است. «خذله» یعنی نصرت و یاری او را ترک کرده است. «بغی» تجاوز و دست درازی و ظلم و هر چیزی را گویند که از حدش تجاوز شود.

«من نکره» یا به فتح تاء خوانده می شود که فعل مخاطب است یا به ضم تاء که فعل مجهول است. فیروز آبادی گوید: «کبه لوجهه» یعنی او را به فریاد آورد و به صورت انداخت و این از نوادر است. جزری گوید: در حدیث آمده است: آیا مردم را جز به رو به آتش جهنم می اندازند؟ یعنی سخنان بی فایده ایشان. «حصائد» جمع «حصیده» است که به محصول درو شده تشبیه شده است و زبان به داس و آلت چیدن محصول تشبیه شده است.

ابن جزری گفته است: گفته می شود این کار مرا مشغول نمی کند و برایم مهم نیست و از این جمله است این حدیث: «از خوب بودن مسلمانی هر کس، دوری او از سخن یاوه و گزاف، یعنی سخن بیهوده و بی فایده است.»]

ای هشام ! مرد مؤمن نیست مگر هم بیمناک و هم امیدوار باشد. و بیمناک و امیدوار نیست مگر برای آنچه که از آن ترسد و امید دارد عمل نماید. ای هشام ! خدا عزوجل فرماید: به عزت و جلال و عظمت و قدرت و بها و علو مقامم سوگند هیچ بنده ای خواستم را بر خواستش مقدم ندارد، جز آنکه به خودش بی نیازش سازم، متوجه آخرتش گردانم، کار و صنعتش را کفایت کنم، آسمان ها و زمین را ضامن روزی اش سازم و خود در پشت سر تجارت (منفعت) هر تاجری برای او باشم.

[توضیح: «فی مکانی» یعنی بلندی در منزلت و درجه. «کففت علیه ضیعته» یعنی از دفع کردم و برگرداندم. «ضیعه» به معنای ضایع شدن و فاسد شدن است و آنچه از مال و اموال که در معرض فاسد شدن قرار دارد. در کتاب نهایه گفته است: «ضیعه الرجل» چیزی است که زندگی انسان با آن تأمین می شود، مانند ضاعت و تجارت و زراعت و غیره و حدیث «افشی الله ضیعته» همین معنا را می دهد، یعنی خداوند معاش زندگی او را زیاد می کند. و احتمال دارد مراد این باشد که خداوند

ص: 207

می فرماید: «من او را از ضایع شدن و از بین رفتن حفظ کردم» که در این صورت معنای مهربانی و دلسوزی را در دارد. یا اینکه «علی» به معنای «عن» است یا به معنای این است که کسب و کار او را تغییر دادم تا محتاج به آن نباشد. یا اینکه معیشت و زندگانی او را مهیا ساختم. یا آنچه را که در معرض تلف شدن بود، برایش جمع آوری کردم.

چنان چه در کتاب نهایه گفته است: «لایکفها» به معنای «لایجمعها» و «لایضمها» آمده است، یعنی آن چیز را جمع نکردم. و حدیث «المومن اخ المومن یکف علیه ضیعته» همین معنا را می دهد. یعنی معیشت و زندگانی برادرش را برایش جمع می کند و برایش فراهم می سازد. این معنا بهتر است، ولی من «الکف» را به این معنا، جز در کلام ابن اثیر جایی دیگر ندیدم.

«و کنت له من وراء تجاره کل تاجر» چند احتمال دارد: 1) پشت صحنه هر تجارت تاجران هستم تا برایش او را فراهم سازم؛ 2) مقصود این است که غیر از آنچه که تجارت تاجران را مهیا می سازم، مهمات و مشکلات او را کفایت می کنم؛ 3) من عوض منفعت های از بین رفته تاجران هستم. که شاید معنای اول بهتر باشد.]

ای هشام! خشم کلید هر بدی است. کامل ترین مؤمنان در ایمان، خوش خوترین آنها است. اگر با مردم در آمیختی، اگر توانی با هر که آمیزی، در احسان و خدمت بالادست او باشی، همان کن.

[توضیح: دست بالا یعنی دست بخشنده.]

ای هشام! بر تو باد به نرمش، که نرمش میمون است و کج خلقی شوم است. به راستی نرمش و نیکوکاری و خوشخویی، خانه ها را آباد کند و روزی را بیفزایند.

[توضیح: فیروز آبادی گوید: «خرق» ضد نرمی است، و نیز انجام ندادن کار نیکو، تصرف در کارها و حماقت را گویند.]

ای هشام! گفته خدا است که فرمود: «هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ»(1) {مگر پاداش احسان جز احسان است؟} این در مؤمن و کافر و نیک و بد، همه

1- . رحمن / 60

جاری است. هر که را احسانی کردند، پاداشی بایدش. پاداش این نیست که همان کنی که او کرده، مگر که فضیلت بنمایی، و اگر همان کنی که او کرده، او فضیلت کرده، و آغاز کردن احسان به جا است.

ای هشام! راستی مَثَل دنیا مَثَل مار است؛ نیش او نرم است و درونش زهر کشنده. مردان خردمندش برحذرند و کودکانش به دست گیرند. ای هشام! بر طاعت خدا صبر کن؛ از معاصی خدا صبر کن؛ دنیا همان ساعتی است؛ آنچه رفته نه شادی دارد و نه غم؛ آنچه نیامده ندانی که چیست؛ به همان ساعتی که در آنی صبر کن، هم چنان باشد که تو رَشک برده شده ای.

[توضیح: در کتاب نهایه ابن اثیر آمده است: هرکس بدون علت فوت شود، مرگ «اعتباط» کرده است. فلانی «عبطةً» مرده است، یعنی در جوانی و در عین صحت و عافیت فوت شده است. در بعضی نسخه ها «اغتبطت» آمده است، یعنی اگر صبر کنی به همین زودی ها مورد غبطه قرار می گیری و در آخرت، مردم منزلت شما را آرزو می کند.]

ای هشام! دنیا چون آب دریا است؛ هر چه تشنه کام بیشتر از آن نوشد، بیشتر تشنه شود تا او را بکشد. ای هشام! از تکبر بپرهیز که هر کس در دلش به وزن دانه ای از تکبر باشد، به بهشت نرود. کبر شایان خدا است و هر کس با وی در آن ستیزد، او را به صورت در دوزخ سرنگون سازد.

[توضیح: جزری گوید: در حدیث آمده: خدا فرمود: «عظمت ازار من و کبریا ردای من است.» «ازار» و «ردا» را در تنهایی اش به صفت عظمت و کبیرایی مثل زده، یعنی این دو صفت مانند رحمت و باقی صفات نیست که مخلوقات مجازاً به آن متصف شوند. تشبیه به ازار و ردا به خاطر آن است که آن دو از اموال شخصی انسان است و دیگران را در آن اشتراک نیست. پس همچنین برای خدا سزاوار نیست که در این دو صفت کسی شریکش باشد.]

ای هشام! از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکشد، و اگر عمل خوب کرده، بر آن افزاید، و اگر بدکرده، از خدا آمرزش خواهد و به درگاهش توبه کند. ای هشام! دنیا به صورت زن کبود چشمی برای مسیح علیه السّلام مجسم شد. عیسی علیه السّلام به او گفت: چند تا شوهر کردی؟ گفت: فراوان. فرمود: همه ات

ص: 209

طلاق دادند؟ گفت: نه، بلکه همه را کشتم. مسیح فرمود: وای بر شوهران زنده ات که چگونه از گذشته ها عبرت نگرفتند!

[توضیح: چشم آبی و کبود معروف است و گاهی به کوری هم اطلاق می شود. «زرقت عینه نحوی» یعنی چشم او را به سوی خودم برگرداندم و سفیدی آن ظاهر شد. بنا بر معنای اول، مقصود شوم بودن آن است، چون عرب ها چشم آبی یا بدهیکلی او را شوم می دانند. بنا بر معنای دوم روشن است. و بنا بر معنای سوم، کنایه از شدت غضب است و معنای اول بهتر است. «ویح» کلمه ای است که در حال ترحم و دردمندی برای کسی به کار می رود که در هلاکتی واقع شود که مستحق آن نباشد. و گاهی به معنای مدح و تعجب می آید. این کلمه منصوب است بنا بر مصدریه و گاهی رفع داده می شود.]

ای هشام! تابش تن در چشم او است. اگر چشم بینا باشد همه تن تابنده می شود. و تابش جان خرد است، و اگر بنده خردمند باشد، شناسای پروردگارش می شود. و چون به پروردگارش شناسا شد، در دینش بینا می شود. و اگر به پروردگارش نادان باشد، دینش بر جا نمی ماند. و چنان چه تن جز با خون زنده نمی ماند، دین مگر با نیت راست نماند. و نیت راست بر جا نشود، مگر با خرد.

ای هشام! زراعت در دشت روید نه در سنگ. همچنین حکمت در دل متواضع آباد گردد، نه در دل متکبر زورگو. زیرا خدا تواضع را ابزار خرد ساخته و تکبر را از ابزار نادانی. آیا ندانی که هر که سر به سقف کوبد سرش را بشکند و هر که سر به زیر دارد، سایه بر او افتد و او را در برگیرد؟ همچنین هر کس که برای خدا تواضع نکند، خدایش پست کند، و هر که برای خدا تواضع کند، او را بالا برد.

[توضیح:

«سهل الارض» زمین نرم است که قابل زراعت باشد، « الصفاء» جمع صفاۀ است و به معنای سنگی سخت است که گیاه در آن نمی روید ، «و تعمر» به فتح تا و میم به معنای زندگی طولانی است و اگر به ضم میم بخوانیم به معنای آن است که قلب را عمارت و بازسازی می کند و اگر به ضم تاء و فتح میم بخوانیم معنایش آن می شود که حکمت در قلب زنده می شود.

ص: 210

و «شمخ» به معنای طولانی و بلند است ، «شج رأسه» به معنای شکستن سر می باشد، «خفض» به معنای افتادگی است. « أکنه» به معنای محفوظ بودن از سرما و گرما است.]

ای هشام! چقدر زشت است بینوایی در پی توانگری و گناه به دنبال عبادت، و زشت تر از آن پرستنده خدا است که ترک پرستش کند.

[توضیح: «نسک» به معنای حج یا مطلق عبادت است.]

ای هشام! زندگی خوب نیست مگر برای دو مرد: شنوای حفظ کننده و دانشمند گویا.

[توضیح: «عیش» یعنی زندگی و «وعاه» یعنی حفظ آن.]

ای هشام! میان بنده های خدا چیزی بهتر از خرد قسمت نشده. خواب خردمند بهتر است از شب زنده داری نادان. خدا پیمبری را برنیانگیخته تا خردش برتر از کوشش همه کوشایان بوده، و بنده ای فریضه الهی را به درستی انجام نداده مگر آن که در باره آن تعقل کند.

[توضیح: «اجتهاد» به معنای کوشش کردن در اطاعت از خداوند است.]

ای هشام! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون بنده مؤمنی را خموش دیدید، به او نزدیک شوید که او حکمت القاء کند. مؤمن کم گو و پرکار است و منافق پرگو و کم کار است.

ای هشام! خدا به داود علیه السّلام وحی کرد که به بنده هایم بگو عالم فریب خورده به دنیا را میان من و خود واسطه نکنند تا آنان را از یاد من و از راه محبت من و مناجاتم باز دارد. آنان راهزن بنده های منند و کمترین کاری که با آنها بکنم، این است که شیرینی دوستی ام و مناجاتم را از دلشان برگیرم.

[توضیح: در برخی روایات به جای «قطاع الطریق من عبادی»، «قطاع طریق عبادی» آمده است.]

ای هشام! هر که خود را بزرگ داند، فرشته های آسمان و فرشته های زمین لعنتش کنند؛ هر که بر برادرانش تکبر ورزد و گردن فرازی کند، با

خدا دوئیت کرده؛ و هر که مقامی را ادعا کند که از آنش نیست، به راه ناصواب رفته است.

ص: 211

[توضیح: «من تعظم» کسی که نفس خود را بزرگ بشمارد، «اعنی لغیر» کسی که دیگران را به سختی اندازد، عبارت است از کسانی که اشتباهش بیشتر از درستی های او است. احتمال دارد که در اصل این عبارت تصحیف شده «اعتی» باشد که در این صورت به معنای این است که چنین کسی طغیان و سرکشی و تجبّر دارد. و احتمال دارد معنا چنین باشد اخذ علم از چنین کسی هم به سختی است.]

ای هشام! خداوند به داود علیه السّلام وحی کرد که ای داود! بر حذر دار و بیم ده یارانت را از حب شهوات، زیرا آنها که دل به شهوات دنیا بسته اند، دل هایشان از من محجوب است.

ای هشام! بپرهیز از تکبر بر دوستانم و گردن فرازی به دانشت که خدایت دشمن دارد و پس از دشمنی او، از دنیا و آخرتت سودی نبری. در دنیا مانند ساکن در خانه ای که از آن او نیست و انتظار کوچ دارد زندگی کن.

ای هشام! همنشینی دینداران شرف دنیا و آخرت است؛ مشورت با خردمند خیرخواه، به یمن و برکت و رشد و توفیق الهی است، و چون خردمند خیرخواه به تو نظری داد، مبادا مخالفت کنی که مخالفتش هلاکت بار است.

[توضیح: «اهل الدین» کسانی اند که عالم و آگاه به قوانین دین و عامل به آن باشند. «عَطَب» به معنای هلاکت است.]

ای هشام! بپرهیز از آمیزش با مردم و انس با آنها، مگر آنکه خردمند و امانتداری را در میان آنها بیابی که با او انس گیری. و از دیگران بگریز، آنچنان که از درنده های شکاری می گریزی. و خردمند را سزد که چون کاری کند، از خدا شرم دارد و چون نعمتی خاص او در رسید، دیگری را با خود در کارش شریک کند. و چون امری برایت پیش آید که ندانی کدام درست است و بهتر است، ببین کدام یک به هوای نفس تو نزدیک تر است، پس با آن مخالفت کن، زیرا بسیار است که حق در مخالفت هوای نفس است؛ مبادا حکمت را به دست آوری و در نادانی اش بگذاری {بدان عمل نکنی}.

هشام گوید: به آن حضرت گفتم: اگر دیدم مردی خواهان آن است جز اینکه فهمش به درک آنچه به وی القاء شود رسا نیست؟ فرمود: با او در

نصیحت ملاطفت کن، و اگر دلتنگ شد خود را در فتنه میفکن. و در حذر باش از رد کردن متکبران،

ص: 212

زیرا دانش اگر بر مدهوشان عرضه شود، خوار می شود. گفتم: اگر کسی باشد که فهمش نرسد از آن بپرسد چه؟ فرمود: این نادانی او نسبت به پرسش را غنیمت شمار تا از فتنه گفتار و فتنه بزرگ رد کردن سالم بمانی. و بدان که خداوند متواضعان را به اندازه تواضعشان بالا نبرد، بلکه به اندازه عظمت بزرگواری خود بلند کند؛ و خائفان را به اندازه ترسشان آسودگی ندهد، بلکه به اندازه کرم و جود خود امان سازد؛ و از غمدیده ها به اندازه غمشان کارگشایی نکند، بلکه به اندازه مهر و رأفت خود کار گشاید. تو را چه گمان است به مهرورز و مهربانی که به آزارکننده های دوستانش هم دوستی کند، چه رسد به کسانی که برای او آزار کشند؟ و چه گمان است تو را بر توبه پذیر و مهربانی که از دشمنش توبه پذیرد، تا چه رسد به کسی که رضایش را جوید و دشمنی خلق را به خاطر او برگزینند؟

[توضیح: «السباع الضاریه» یعنی حیوانات درنده ای که حرص و ولع شدید به دریدن دارد و دریدن عادت آنها است و «حزبه امر» یعنی چیزی فرود آید و برایش مهم باشد.

در نسخه ای که در نزد ماست، عبارت حدیث چنین است: «و إیاک أن تغلب الحکمه.» شاید در این عبارت حذف و ایصال باشد که «تغلب علی الحکمه» بوده، یعنی حکمت را از تو به زور می گیرد کسی که مستحق آن نیست. اگر «تَغلَبُ» به صورت مجهول خوانده شود، معنا این می شود: کسی که مستحق حکمت نیست، نباید با زور از تو حکمت بگیرد. اگر به صورت معلوم خوانده شود، معنا این می شود که حکمت از غیر مستحق مانع می شود. احتمال دارد با فاء از واژه «افلات» به معنای «اطلاق باشد» که وقتی گفته می شود «انفلت منی کلام»، یعنی بدون فکر حرف زدم.]

ای هشام! هر که دنیا را دوست بدارد، ترس آخرت از دلش برود، و به بنده ای دانشی ندهند که دنیا دوست تر شود، جز اینکه از خدا دورتر و نزد او دشمن تر گردد. ای هشام! خردمندِ دل دار کسی است که آنچه را تاب نیارد واگذارد، و بسیار باشد که درستی در مخالفت هوای نفس است. هر که را آرزوی دراز است، کردار بد است.

ای هشام! اگر مسیر مرگ را می دیدی از آرزویت باز می داشت.

[توضیح: «اللبیب» به معنای عاقل است اما اینکه لبیب را به عاقل وصف کرده است برای توضیح و تاکیده است ، و «الهاک» به معنای این است که تو را به غفلت وا دارد.]

ای هشام! از طمع بپرهیز و بر تو باد به نومیدی از آنچه در دست مردم است. طمع از مخلوق را ببر که طمع کلید هر خواری است و عقل ها را می دزدد، مردانگی ها را می برد، آبرو را می درد و دانش را می خورد. و بر تو باد که به پروردگارت پناه بری و بر او توکل کنی. با نفس خود جهاد کن تا از هوسش برگردانی، زیرا جهاد با نفس مثل جهاد با دشمن بر تو واجب است.

هشام گوید: به آن حضرت گفتم: با کدام دشمن ها جهاد واجب تر است؟ فرمود: با آن که به تو نزدیک تر است و متجاوزتر و زیانبارتر است؛ کسی که دشمنی اش با تو سخت تر است و شخص او با همه نزدیکی به تو، از تو نهان تر است؛ کسی که دشمنان دیگر را بر تو وادار می کند، و آن ابلیس است که به وسوسه در دل ها گمارده است. با او است که باید سخت دشمنی کنی، او در مبارزه برای هلاک کردن تو، از تو در مبارزه با او شکیباتر نیست، زیرا با هر چه توانایی که دارد، از تو ناتوان تر است و با هر چه بدی که دارد، از تو کم ضررتر است، در صورتی که به خدا پناه بری و به راه راست رهبری شوی.

[توضیح: «الاختلاس» به معنای برطرف کردن است، «اخلاق الثوب» به معنای کهنه کردن لباس است، «دنس» به معنای چرک آمده است .

«من یحرض» به معنای ترغیب است. همان طور که خداوند فرموده است: مومنان را بر جهاد ترغیب و تشویق کن.]

ای هشام! هر که را خدا به سه چیز گرامی داشت، به او لطف فرمود: خردی که رنج هوای نفس او را جلو گیرد؛ دانشی که رنج نادانی از او ببرد؛ و یک بی نیازی که ترس فقر را از او دور کند.

ای هشام! از این دنیا بر حذر باش و از اهلش بر حذر باش، زیرا مردم در آن چهار دسته اند: مردی نابود و هم آغوش هوس، مردی دانشجو و قرآن خوان که هر چه دانشش فزاید، تکبرش بیش شود؛ قرآن خوانی که دانش خود را وسیله گردن فرازی به زیردستانش سازد؛ عابد نادانی که زیردستان خود را در عبادت

کوچک شمارد و دوست دارد تعظیم و توقیرش کنند؛ و بینای دانشمند عارف به راه حق که قیام بدان را دوست دارد، و او درمانده یا مغلوب است و نمی تواند بدان چه می فهمد قیام کند و به این سبب اندوهناک و غمزده است. او بهترین اهل زمان خود و وجیه ترین خردمندان عصر خویش است.

[توضیح: «تردی فی البئر» به معنای سقوط کردن است، «متردی» به کسی گفته می شود که در هلاکت افتاده و راه خلاص شدن از آن برایش سخت باشد.

«المتقری» به معنای عابد و متعبد است یا به معنای متفقه است یعنی کسی که قرائت را می آموزد. «یستعلن بقرائته» یعنی کسی که برتری طلبی می کنند و ممکن است این از باب تضمین باشد، یعنی معنا در آن گنجانده شده است، «امثل» یعنی افضل، مراد از «اوجهم عقلاً» این است که عقل اینها نزد خداوند وجیه و آبرومندتر است از عقل دیگران. معنای دیگرش این است که اینها آبرومندترین مردم اند به خاطر عقلی که دارند.]

ای هشام! خرد و لشکرش را بشناس، و نادانی و لشکرش را بشناس تا از ره یافتگان باشی.

هشام گوید: گفتم: قربانت! جز آنچه به ما یاد دادی ندانیم. فرمود: ای هشام! راستی خدا خرد را آفرید و او نخست آفریده از روحانیان بود که در سمت راست عرشش از نور وی پدید آمد و به او فرمود: برگرد! و برگشت. سپس به او فرمود: روی آور! و روی آورد. خدا جل و عز فرمود: تو را بزرگوار آفریدم و بر همه آفریده هایم ارجمند ساختم. سپس نادانی را از دریای تلخ تاریک آفرید و به او فرمود: برگرد! و برگشت. سپس به او فرمود: روی آور! و روی برنگردانید. به او فرمود: بزرگی فروختی، و او را لعنت کرد. سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر مقرر کرد، چون جهل دید خداوند عقل را گرامی داشت و چه به او داد، دشمنی او را در دل گرفت و گفت: پروردگارا! این هم آفریده ای است چون من. او را آفریدی و گرامی داشتی و تقویتش کردی و من ضد اویم و در برابر او توانی ندارم. آنچه از لشکر به او دادی به من هم بده. خدای تبارک و تعالی فرمود: آری، ولی اگر پس از آن مرا نافرمانی کنی، تو را و لشکر تو را از جوار خود و از رحمت خود دور کنم. گفت: راضی هستم و قبول دارم. پس خدا مانند هفتاد و پنج لشکری که به عقل داد،

به او نیز داد. «خیر» است که وزیر عقل است و ضدش «شر» است که وزیر جهل است.

[سپاهیان عقل و جهل] عبارتند از: ایمان، کفر؛ تصدیق، تکذیب؛ اخلاص، دورویی؛ امیدواری، ناامیدی؛ عدالت، بیدادگری؛ خشنودی، ناخشنودی؛ حقّ شناسی، ناسپاسی؛ بی طمعی، طمع؛ توکّل، حرص (زیاده خواهی)؛ دل نرمی، خشونت؛ دانش، نادانی؛ پاکدامنی، پرده دری؛ زهد، رغبت؛ مدارا، کج خلقی؛ ترس، گستاخی؛ فروتنی، بزرگی؛ آرامش، شتاب؛ بردباری، حماقت؛ سکوت، گزافه گویی؛ گردن نهادن، گردن فرازی؛ مطیع بودن، سرکشی؛ گذشت، کینه؛ نرم دلی، سخت دلی؛ باور، دودلی؛ پایداری، بی تابی؛ چشم پوشی، انتقام؛ بی نیازی، فقر؛ اندیشیدن، بی توجّهی؛ حفظ، فراموشی؛ پیوستن، قطع رابطه؛ قناعت و صرفه جویی، زیاده طلبی؛ احسان، دریغ؛ دوستی، دشمنی؛ وفاداری، خیانت؛ فرمانبری، سرپیچی؛ فروتنی، گردنکشی؛ راحتی، گرفتاری؛ درک، غفلت؛ دانستن، ندانستن؛ مدارا، دشمنی؛ پاکدلی، فریبکاری؛ نگهداری، افشاگری؛ خیراندیشی، بدخواهی؛ درستی، تأخیر و امروز و فردا کردن؛ نیکی و شایستگی، زشتی و ناشایستگی؛ تقیه و پنهان کاری، افشا و بی پروایی؛ انصاف، ستم؛ پرهیزکاری، رشک و حسد؛ پاکیزگی، آلودگی؛ پاکدامنی، بی شرمی؛ میانه روی، زیاده روی؛ راحتی، خود را به رنج انداختن؛ آسان گیری، سخت گیری؛ تندرستی، بلا و گرفتاری؛ اعتدال، افزون طلبی؛ موافقت با حقّ، پیروی از هوس؛ سنگینی و متانت، سبکی و جلفی؛ خوشبختی، بدبختی؛ توبه، اصرار بر گناه؛ دقّت و مراقبت، سهل انگاری؛ دعا کردن، سر باز زدن؛ شادابی، بی حوصلگی؛ شادی، اندوه؛ مأنوس شدن، کناره گرفتن؛ سخاوت، بخیل بودن؛ خشوع، خودبینی؛ حفظ گفتار، سخن چینی؛ طلب آمرزش، بیهوده طمع بستن؛ زیرکی، حماقت.

[توضیح: «النفی» نفی حسد از نفس است و ظاهرا این واژه تغییر یافته است ، «قحه» وقاحت و بی شرمی را گویند.]

ای هشام! همه این خصلت ها فراهم نشوند مگر برای پیغبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی که خداوند دلش را با ایمان آزموده است. و اما مؤمنان دیگر هیچ کدام از این بیرون نیستند که برخی از جنود عقل را دارند تا عقل کامل شود، و از جنود جهل

رها شوند، و در این هنگام در بلندترین پایه همراه پیمبران و اوصیاء باشند. خدا ما و شما را برای اطاعت خود توفیق دهد.(1)

30. دره الباهره: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: عاقل کسی است که باطل را دور اندازد.(2)

31. دعوات راوندی: امام صادق علیه السّلام فرمود: زیاد نگاه کردن در علم، درِ عقل را می گشاید.(3)

32. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: زبان عاقل در پشت قلب اوست و قلب احمق در پشت زبانش قرار دارد.(4)

سید رضی گفته: این از سخنان ارزشمند و شگفتی آور است که عاقل زبانش را بدون مشورت و فکر و سنجش رها نمی سازد، امّا احمق هر چه بر زبانش آید، بدون فکر و دقّت می گوید. پس زبان عاقل از قلب او و قلب احمق از زبان او فرمان می گیرد. این معنا به لفظ دیگر نیز از آن حضرت روایت شده است، به این معنا که آن حضرت فرمود: دل احمق در زبانش و زبان خردمند در دلش است. معنای این دو جمله یکی است.(5)

33. نهج البلاغه: امام علی علیه السّلام فرمود: وقتی عقل کامل شود، سخن کوتاه می گردد.(6)

34. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: نادان را یا تندرو یا کندرو می بینی.(7)

35. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السّلام (در جواب کسانی که به امام گفتند عاقل را به ما بشناسان)، فرمود: خردمند آن است که هر چیزی را در جای خود

1- . تحف العقول: 383 - 402
2- . دره الباهره: 28
3- . دعوات راوندی: 221
4- . نهج البلاغه: ص 360
5- . نهج البلاغه: ص 360

6- . نهج البلاغه: ص 263
7- . نهج البلاغه: ص 360

می نهد. گفتند: پس جاهل را برای ما تعریف کن. فرمود: با معرّفی خردمند، جاهل را نیز شناساندم.(1)

سید رضی گوید: معنای جمله فوق این است که جاهل کسی است که هر چیزی را در جای خود نمی گذارد. بنابراین با پرهیز از معرّفی مجدّد، جاهل را نیز شناساند.

36. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: عقل تو را کفایت کند که راه گمراهی را از رستگاری نشانت دهد.(2)

37. امیرالمومنین علیه السّلام در پندهایش برای امام حسن علیه السّلام فرمود: عقل، پند گرفتن و حفظ تجربه هاست و بهترین تجربه، آن است که تو را پند آموزد.

38. کنز الفوائد: رسول خدا فرمود: خردمند آن است که فرمانبر خدا است، گرچه زشت رو و کم قدر باشد. و به راستی نادان آن است که نافرمان خدا باشد، گرچه زیباروی و بزرگوار باشد. برترین مردم، خردمندترین آنان است.(3)

39. کنز الفوائد: امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرمود: خرد در سرشت است و دانش از زبان. و همنشینی با دانشمندان موجب زیادی دانش است.(4)

40. کنز الفوائد: امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرمود: هر که با نادان کم خرد همنشین شود، از خردش کاسته شود.(5)

41. کنز الفوائد: امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرمود: حوصله مندی در هر کاری سر خردمندی است، و شتاب و تندی در کار، سر حماقت.(6)

42. کنز الفوائد: امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرمود: خشم نادان در گفتار او عیان است و خشم خردمند در کار او باشد.(7)

1- . نهج البلاغه: ص 384 - 385
2- . نهج البلاغه: ص 415

3- . كنزالفوائد 1 : 56
4- . كنزالفوائد 1 : 56
5- . كنزالفوائد 1 : 199
6- . كنزالفوائد 1 : 199
7- . كنزالفوائد 1 : 199

43. کنز الفوائد: و فرمود: عقول بخشش های خدایند و ادب دستاورد آدمی است.(1)

44. کنز الفوائد: و فرمود: فساد اخلاق در معاشرت سفیهان و نابخردان است و اصلاح اخلاق در معاشرت با خردمندان است.(2)

45. کنز الفوائد: و فرمود: خردمند آن است که هر تجربه ای به او پندی آموخته باشد.(3)

46. کنز الفوائد: و فرمود: پیک تو ترجمان و گویای خردمندی تو است.(4)

47. کنز الفوائد: و فرمود: هر که گوش دادن به سخن خردمندان را ترک گوید، خردش بمیرد.(5)

48. کنز الفوائد: و فرمود: هر که از هوس خود کناره گیری کند، خردش درست ماند.(6)

49. کنز الفوائد: و فرمود: هرکس بر دیگران تکبر ورزد خوار شود و هر کس رأی خود را پسندد، گمراه باشد و هر کس به همان خرد خود بی نیاز از دیگران بماند، بلغزش افتد.(7)

50. کنز الفوائد: و فرمود: خود پسندی دلیل کم عقلی است.(8)

51. کنز الفوائد: و فرمود: شگفت از خردمند که چگونه دنبال شهرتی رود که در پی آن افسوس است.(9)

52. کنز الفوائد: و فرمود: صحت عقل در ترک گناهان و اصلاح عیب ها است.(10)

1- . کنزالفوائد 1 : 199
2- . کنزالفوائد 1 : 199
3- . کنزالفوائد 1 : 199
4- . کنزالفوائد 1 : 199
5- . کنزالفوائد 1 : 199

6- . كنزالفوائد 1 : 199
7- . كنزالفوائد 1 : 200
8- . كنزالفوائد 1 : 200
9- . كنزالفوائد 1 : 200
10- . كنزالفوائد 1 : 200

روایات:

1. معانی الأخبار و عیون اخبار الرضا: عبید بن هلال گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: دوست دارم فرد مؤمن، محدَّث باشد. عرض کردم: محدث چیست؟ فرمود: مفهّم (درایت در احادیث داشته) باشد.(1)

2. علل الشرایع: معمر بن یحیی گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چرا مردم با اینکه عقل دارند، علم ندارند؟ حضرت فرمود: خداوند متعال هنگامی که آدم را آفرید، مرگ را بین چشمانش و آرزو را پشت سرش قرار داد. و زمانی که حضرتش مرتکب آن خطیئه شد، آرزو بین دیدگان و مرگ پشت سرش واقع شد و از اینجاست که فرزندان آدم عقل دارند، ولی علم ندارند.(2)

توضیح: شاید مراد از اینکه اجل بین دو چشمش قرار دارد، این است که دائم در یاد مرگ باشد، چنان چه در عرف عرب گفته می شود که فلانی مرگ را نصب العین خود قرار داده است. و مراد از امل را پشت سرش قرار داد، این است که آرزوی طولانی را فراموش نماید در فکرش نباشد، و این معنا در عرف و لغت شایع است. جمله «نبذه وراء ظهره» به کسی گفته می شود که چیزی را رها سازد و فراموش کند. بنابراین مراد پرسشگر این است که مردم با اینکه اهل عقل هستند، چرا دنبال دانش نرفته و کوشش نمی کنند؟ و جواب این است که چون آدم ترک اولی کرد، فراموش مرگ و طولانی بودن آرزو به فرزندانش سرایت کرد، زیرا یاد مرگ

1- . معانی الاخبار: 172
2- . علل الشرائع: 92

انسان را وادار به تحصیل چیزهایی می کند که بعد از مرگ مفید است و آرزوی دراز، باعث امروز و فردا کردن کار خیر و طلب دانش می گردد.

احتمال دارد مقصود پرسنده از عقل، زندگی و اداره کردن امور دنیوی باشد و مرادش از علم، دانش باشد که برای آخرت مفید است که گویا می پرسد انسان ها در امور دنیایشان خیلی عاقلانه رفتار کرده و چیزی را فرو گذار نمی کند، ولی در امور آخرتشان همچون سفیهان هستند که گویا چیزی نمی دانند. جواب این است که به علت فراموشی مرگ و درازی آرزوها، اموری که برای معاد مفیدند را ترک می کنند، و اینکه تمام تلاش خود را منحصر به امور معاش و دنیا کرده، به این جهت است که همیشه به فکر دنیا می باشد.

احتمال دارد مقصود از عقل، دانشی مفید برای آخرت و مراد از علم، دانشی باشد که عمل را به دنبال داشته باشد و مقصود پرسشگر این است که مردم با اینکه مرگ و حساب و عقاب را دانسته و به آن ایمان دارند، چرا آثار آن در کارهایشان آشکار نمی شود و خطاهایی را مرتکب می گردند که گویی هیچ چیز نمی دانند که جواب آن نیز روشن است. ظاهراً «یعلمون»، از خطای استنساخ کنندگان است و اصل آن «یعملون» بوده است. مطلب اخیر را بیشتر دقت کن، و الله یعلم.

ص: 221

باب اول: فریضه بودن علم، واجب بودن طلب علم، تشویق بر آن و ثواب دانشمند و دانش آموز

آیات:

- إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْم.(1)

{و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است.}

- کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُون.(2)

{این گونه آیات [خود] را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کنیم.}

- وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ.(3)

{ولی بیشتر مردم نمی دانند.}

- وَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ.(4)

{و ما آیات [خود] را برای گروهی که می دانند، به تفصیل بیان می کنیم.}

- وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَعْلَمُونَ.(5)

{و خدا بر دل هایشان مهر نهاد، در نتیجه آنان نمی فهمند.}

- الْأَعْرابُ أَشَدُّ کُفْراً وَ نِفاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاَّ یَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلی رَسُولِه.(6)

1- . بقره / 247
2- . اعراف / 32
3- . اعراف / 187
4- . توبه / 11
5- . توبه / 93
6- . توبه / 97

{بادیه نشینان عرب در کفر و نفاق [از دیگران] سخت تر و به اینکه حدود آنچه را که خدا بر فرستاده اش نازل کرده ندانند سزاوارترند.}

- فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُون.(1)

{پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند.}

- صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُون.(2)

{خدا دل هایشان را [از حق] برگرداند، زیرا آنان گروهی هستند که نمی فهمند.}

- يُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُون.(3)

{نشانه ها[ی خود] را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کند.}

- اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وَ فَوْقَ كُلِّ ذى عِلْمٍ عَليمٌ.(4)

{درجات کسانی را که بخواهیم بالا می بریم و فوق هر صاحب دانشی دانشوری است.}

- أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْباب (5)

{پس آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده حقیقت دارد، مانند کسی است که کوردل است؟ تنها خردمندانند که عبرت می گیرند.}

- وَ قُلْ رَبِّ زِدْنى عِلْما.(6)

1- . توبه / 122

2- . توبه / 127
3- . یونس / 5
4- . یوسف / 76
5- . رعد / 19
6- . طه / 114

{و بگو پروردگارا بر دانشم بیفزای. }

- وَ لُوطاً آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً.(1)

{و به لوط حکمت و دانش عطا کردیم. }

- وَ کُلاًّ آتَیْنا حُکْماً وَ عِلْماً.(2)

{و به هر یک [از آن دو] حکمت و دانش عطا کردیم }.

- وَ لِیَعْلَمَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَیُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ.(3)

{و تا آنان که دانش یافته اند بدانند که این [قرآن] حق است [و] از جانب پروردگار توست و بدان ایمان آورند و دل هایشان برای او خاضع گردد. }

- وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْماً وَ قالاَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلی کَثیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنینَ.(4)

{و به راستی به داوود و سلیمان دانشی عطا کردیم و آن دو گفتند ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان باایمانش برتری داده است. }

- فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خاوِیَةً بِما ظَلَمُوا إِنَّ فی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ.(5)

{قطعا در این [کیفر] برای مردمی که می دانند، عبرتی خواهد بود. }

- بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ.(6)

{بلکه بیشترشان نمی دانند. }

- وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً.(7)

{و چون به رشد و کمال خویش رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم. }

- وَ قالَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً.(8)

1- . انبياء / 74
2- . انبياء / 79
3- . حج / 54
4- . نمل / 15
5- . نمل / 52
6- . نمل / 61
7- . قصص / 14
8- . قصص / 80

{و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند گفتند وای بر شما، برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده پاداش خدا بهتر است. }

- وَ ما یَعْقِلُها إِلاَّ الْعالِمُونَ.(1)

{و[لی] جز دانشوران آنها را درنیابند. }

- بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ.(2)

{بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم [الهی] یافته اند. }

- إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْعالِمینَ.(3)

{قطعا در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه هایی است. }

- وَ قالَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِیمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فی کِتابِ اللَّهِ إِلی یَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا یَوْمُ الْبَعْثِ وَ لکِنَّکُمْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.(4)

{و[لی] کسانی که دانش و ایمان یافته اند، می گویند قطعا شما [به موجب آنچه] در کتاب خدا[ست] تا روز رستاخیز مانده اید و این روز رستاخیز است، ولی شما خودتان نمی دانستید. }

- کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی قُلُوبِ الَّذینَ لا یَعْلَمُون.(5)

{این گونه خدا بر دل های کسانی که نمی دانند مهر می نهد. }

- وَ یَرَی الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَق.(6)

{و کسانی که از دانش بهره یافته اند می دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده حق است. }

- قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ.(7)

1- . عنكبوت / 43
2- . عنكبوت / 49
3- . روم / 22
4- . روم / 56
5- . روم / 59
6- . سباء / 6
7- . زمر / 9

{بگو آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند، تنها خردمندانند که پندپذیرند. }

- بَلْ کانُوا لا یَفْقَهُونَ إِلاَّ قَلیلاً.(1)

{بلکه جز اندکی درنمی یابند. }

- یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرٌ.(2)

{خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند. }

- أَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ.(3)

{چرا که آنان مردمانی اند که نمی فهمند. }

- وَ لکِنَّ الْمُنافِقینَ لا یَفْقَهُونَ.(4)

{ولی منافقان درنمی یابند. }

- وَ لکِنَّ الْمُنافِقینَ لا یَعْلَمُونَ.(5)

{لیکن این دورویان نمی دانند. }

- اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ*الَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ*عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ.(6)

{بخوان و پروردگار تو کریم ترین [کریمان] است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی دانست [به تدریج به او] آموخت. }

روایات:

1. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: داناترین مردم کسی است که دانش مردم را با دانش خود جمع کند، و با ارزش ترین مردم کسی است که

1- . فتح / 15
2- . مجادله / 11
3- . حشر / 13
4- . منافقون / 7
5- . منافقون / 8
6- . علق / 3- 5

علمش از همه بیشتر باشد، بی ارزش ترین مردم آن است که دانشش از همه کمتر باشد.(1)

مؤلف: تمام حدیث در «باب پندهای پیامبر صلی الله علیه و آله» خواهد آمد.

2. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که به راهی رود که در آن طلب علم کند، خدا او را به راهی برد که به بهشت وارد شود، زیرا فرشتگان پرهای خود را برای طالب علم برای رضایت او بگسترانند و قطعاً هر که در آسمان و زمین است تا برسد به ماهیان دریا، برای طالب علم طلب آمرزش کند. و فضل عالم بر عابد چون فضل ماه است بر سایر ستارگان در شب چهارده، و به راستی علماء وارثان پیغمبرانند، زیرا پیغمبران دینار و درهمی به ارث نگذاشتند، ولی علم را به ارث گذاشتند؛ هر که از آن اخذ کند، بهره فراوانی گرفته است.(2)

در کتاب ثواب الأعمال پدرم از علی، از پدرش مثل این حدیث را روایت کرده است.(3)

در کتاب بصائر الدرجات به سند دیگر مثل این حدیث آمده است.(4)

توضیح: باء در «سلک الله به» برای تعدیه است، یعنی خدا او را در راهی می برد که در آخرت به بهشت منتهی می شود یا در دنیا به توفیق انجام کاری از کارهای خیر که به بهشت منتهی می شود می رساند. و در روایت اهل سنت این جمله آمده: «سهل الله له طریقا من طرق الجنه.»

«لتضع أجنحتها» یعنی ملائکه بال هایشان را برای طالب علم تا زمانی که راه رود می گسترانند. بعضی گفته پهن کردن بال های فرشته به معنای تواضع برای طالب علم است یا به جهت عطوفت و مهربانی برای او، زیرا پرنده بال هایش را به خاطر محبت بر جوجه هایش می گستراند. آیات زیر نیز این معنا را تأیید می کنند: «وَ

1- . امالی صدوق: 27
2- . امالی صدوق: 58

3- . ثواب الاعمال: 161
4- . بصائر الدرجات: 23

«اخْفِضْ جَناحَک لِلْمُؤْمِنِینَ»(1) {و بال خویش برای مؤمنان فرو گستر.} و فرمود: «وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ»(2) {و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر.} مراد فرود آمدن فرشتگان است در مجالس علم و رها کردن پرواز به خاطر آن. بعضی گفته اند: مراد از آن، سایه انداختن روی طالبان علم است. بعضی گفته اند: پهن کردن بال ها به خاطر گذاشتن طالب علم روی بال های خودش و رساندن او به هر شهری که بخواهد است، یعنی کمک کردن به او در جستجوی علم. و معنای اول را حدیث مقداد که در آینده می آید تأیید می کند. «رضا به» مفعول «لاجله» است و احتمال دارد حال باشد به تأویل «راضین»، یعنی در حالی که رضایت دارد به طالب علم و ناراحت نیستند. «لم یورثوا دینارا و لا درهما» یعنی بیشترین میراث انبیاء دانش بوده، و ممکن است این حدیث امر به حقیقت باشد، یعنی واقعا از پیامبران درهم و دیناری باقی نمانده است.

3. امالی صدوق: حضرت علی علیه السلام در سخنرانی که بعد از رحلت پیامبر داشت، فرمود: هیچ گنجی پرفایده تر از دانش نیست.(3)

4. امالی صدوق و عیون اخبار الرضا: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ارزش هر مردی به کاری است که در آن استاد باشد.(4)

در کتاب خصال این روایت به سند دیگر در پندهای آن حضرت آمده است.(5)

5. امالی طوسی: حضرت علی علیه السّلام فرمود: من چهار چیز را گفتم که خدای متعال در قرآن مرا به آنها تصدیق کرد. گفتم: دل مرد زیر زبانش پنهان است و وقتی سخن گفت، آنچه در دلش هست ظاهر می شود. خداوند برای تصدیق گفته ام این آیه را نازل فرمود: «وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ»(6) {و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی برد.} گفتم: هر کس که چیزی را نمی داند، با آن دشمنی می کند.

1- . حجر/ 88
2- . اسراء/ 24
3- . امالی صدوق: 264
4- . امالی صدوق: 362

5- . خصال: 420
6- . محمّد/ 30

پس خداوند متعال در تأیید حرفم این آیه را فرستاد: «بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ»(1) {بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند.} و گفتم: اندازه یا ارزش هر شخص به آن چیزی است که به آن خوب آگاهی داشته باشد. پس خداوند در قصه طالوت این آیه را فرستاد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ.»(2) {خداوند او را بر شما برگزیده و در دانش و تن به او فزونی داده است} و به او و گفتم: کشتن، کشتن را کم می کند. پس خداوند این آیه را فرستاد: «وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ»(3) {و ای خردمندان، شما را در قصاص زندگانی است، باشد که به تقوا گرایید.}(4)

توضیح: «مخبوء» به معنای مستور است، یعنی مرد زیر زبانش پوشیده شده که کمال و کمبود و راستی و یقین و دروغگویی و نفاقش شناخته نمی شود، مگر زمانی که سخنی گوید. «وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ» جواب قسم محذوف است. «لحن القول» دگرگون کردن گفتار و میل دادن به سوی تعریض و نیش زدن و توریه است. و به این جهت است که برای مخطی ء «لاحن» گفته می شود، زیرا او سخن را از درستی کج می کند. «البسطه» به معنای وسعت است.

6. امالی طوسی: سعد بن عوث انصاری گوید: از خلیل ابن احمد نحوی شنیدم که می فرمود: ترغیب دهنده ترین کلام بر جستجوی علم، گفتار علی بن ابی طالب علیه السّلام است: ارزش هر کس آن چیزی است که آن را خوب می داند.(5)

توضیح: جوهری گوید: «هو یحسن الشی ء» یعنی آن شخص آن را خوب می داند.(6)

7. امالی صدوق: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: دانش آموزید که آموختنش حسنه است، مذاکره اش تسبیح، بحث در آن جهاد، آموختنش به نادان

1- . یونس: 39
2- . بقره / 247
3- . بقره / 179

4- . امالی طوسی: 506
5- . امالی طوسی: 506
6- . صحاح: 2099

صدقه است. و انیس وحشت و رفیق تنهایی است، و سلاح بر روی دشمن و زینت نزد دوست است؛ خدا بدان درجه مردمی را بالا می برد و آنها را پیشوای خیر کند که کردارشان مورد توجه گردد و آثارشان اقتباس شود و فرشتگان مشتاق دوستی آنها گردند و در نماز پَر به آنها بسایند، زیرا دانش زندگی دل ها و نور چشم ها است از کوری و توانایی تن است از ضعف. خدا دانشمند را در مقام نیکان جای دهد و همنشینی خوبان را در دنیا و آخرت به وی ارزانی دارد. به دانش خدا اطاعت شود و پرستیده گردد و یگانه شناخته شود. به دانش صله رحم کنند و حلال و حرام را بشناسند. دانش رهبر خرد است و خرد پیرو او است؛ خدا آن را به سعادتمندان الهام کند و آن را از اشقیاء دریغ دارد.(1)

8. خصال: رسول خدا فرمود: دانش آموزید که آموختنش حسنه است... تا آخر حدیث که با اختلافی جزئی نقل شده است.

مؤلف: این حدیث در تحف العقول با اندک اختلاف از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است. (2)

توضیح: «رمقته» به معنی نگاه کردن است، یعنی مردم به سوی اعمال آنها نگاه می کنند تا به آنها اقتدا نمایند. «نور الأبصار» یعنی چشم های قلب و قوت بدن، زیرا با علم و یقین، اعضای بدن بر کردار تقویت می شوند.

9. خصال: رسول خدا فرمود: نزد خدا فضل دانش از فضل عبادت بیشتر است، و با فضیلت ترین دین شما، ورع است.

توضیح: افضل کارهای دین شما ورع و تقوا است.(3)

10. خصال: از امیرالمؤمنین علیه السّلام درباره اعلم مردم سؤال شد. فرمود: کسی است که علم مردم را با علم خود جمع کند.(4)

1- . امالی صدوق: 492 - 493
2- . تحف العقول: 28
3- . خصال: 4

4- . خصال: 5

11. خصال: رسول خدا فرمود: بهترین عبادت تفقه در دین است و بهترین دینداری، ورع و تقوا است.(1)

12. خصال: رسول خدا فرمود: خیر در زندگانی نیست مگر برای دو کس؛ عالم مطاع و دانش آموز مطیع.(2)

13. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشی در زندگی نیست، مگر برای شنونده حفظ کننده یا دانشمند سخنگو.(3)

14. نوادر راوندی: رسول خدا فرمود: چهار چیز است که هر صاحب عقل و خرد از امت من را لازم است. گفته شد: یا رسول الله! آنها کدام است؟ فرمود: گوش دادن به علم؛ حفظ کردن علم؛ نشر آن نزد اهلش؛ و عمل به علم.(4)

15. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: دو گرسنه سیر نمی شوند؛ گرسنه علم و گرسنه مال.(5)

توضیح: جوهری گوید: «نهمه» به معنای رسیدن همت در چیزی و به معنای ولع نیز می آید.

16. خصال: امام سجاد علیه السّلام وقتی طالب علمی نزدش می آمد، می فرمود: مرحبا به کسی که به وصیت رسول خدا عمل می کند! سپس می فرمود: قطعاً طالب علم هنگامی که از خانه اش بیرون می آید، پایش را بر هیچ تر و خشکی از زمین نمی گذارد، مگر اینکه برای او تا زمین هفتم تسبیح می گوید.(6)

توضیح: ممکن است مراد از تسبیح زمین، تسبیح اهل زمین، از فرشتگان و جنیان باشد. و احتمال دارد مراد این باشد که برای طالب علم، مثل ثواب این تسبیح فرضی نوشته می شود. و بعضی گفته اند که مراد از تسبیح، به سبب آگاهی ضعیفی هست که در جمادات است. لکن سید مرتضی این را خلاف ضرورت دین دانسته

1- . خصال: 30
2- . خصال:40 - 41

3- . نوادر راوندی: 18
4- . نوادر راوندی: 18
5- . خصال: 53
6- . خصال: 518

است. و احتمال دارد مراد از تسبیح جمادات و حیوانات، ثوابی باشد که در برابر آنها به عالم می رسد، زیرا دانشمند در بقا و نظم و بهره برداری مخلوقات از آنها مدخلیتی دارد. پس عالم در برابر هر یک از این ها ثواب می برد، گویا که آنها برای او تسبیح می گویند.

17. عیون اخبار الرضا : حضرت علی علیه السلام فرمود: علم گمشده مؤمن است.(1)

18. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو خصلت در منافق جمع نمی شود: آگاهی در اسلام و روحیه اهل خیر.(2)

نوادر راوندی: امام کاظم از پدرانش علیهم السّلام، از رسول خدا مثل این حدیث را نقل کرده است.(3)

توضیح: «سمت» به معنای قیافه و روحیه اهل خیر است.

19. امالی طوسی: امام صادق علیه السّلام فرمود: از جمله مواعظ لقمان برای پسرش این بود: ای پسرم ! در روزها و شب ها و ساعت های عمرت بهره ای در جستجوی علم برایت قرار ده، زیرا هیچ ضایع کردنی را مانند ترک علم نمی توانی بیابی.(4)

در کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی نظیر حدیث فوق آمده است.(5)

توضیح: معنای این حدیث تشویق پیگیری طلب علم و تدریس آن است، زیرا ترک آن سبب از بین رفتن و فراموشی علومی می شود که به دست آورده است.

20. امالی طوسی: امام هادی علیه السّلام در سرّ من رأی درباره پدرانش مذاکره می کرد و می فرمود: امیرالمؤمنین فرموده: دانش، میراث بزرگواری و آداب،

1- . عیون اخبار الرضا 2 : 71
2- . امالی طوسی 2 : 34
3- . نوادر راوندی: 18

4- . امالی طوسی 3 : 66
5- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی 2 : 141

زیبایی های نیکو و اندیشه، آیینه صاف و عذرخواهی، هشدار و پنددهنده است و در با ادب بودنت کفایت می کند که رها کنی چیزی را که برای دیگران نمی پسندی.(1)

در کتاب امالی مفید نیز مثل حدیث فوق آمده است.(2)

توضیح: «الاعتذار منذر ناصح» برای رها کردن گناه و بدی ها، حداقل عذرخواهی ای که بر آن مترتب است کفایت می کند. پس چگونه است با ترس کیفر و عذاب. گویا در حدیث اشتباه رخ داده و به جای «اعتذار»، «اعتبار» درست است، چنان چه در نهج البلاغه آمده است.(3)

21. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از خانه اش به خاطر طلب علم بیرون شود، هفتاد هزار فرشته او را مشایعت می کنند و برایش طلب آمرزش می نمایند.(4)

22. امالی طوسی: امام صادق علیه السّلام فرمود: دوست ندارم جوان از شما شیعیان را جز در دو حال ببینم؛ یا دانشمند یا در جستجوی علم. اگر این کار را نکرد تفریط نموده و اگر تفریط کرد، ضایع گشته و اگر ضایع شد، گناهکار است و اگر گناهکار بود، وارد آتش دوزخ می شود، قسم به خدایی که محمد را به پیامبری مبعوث کرد.(5)

23. امالی طوسی: ابو هارون عبدی گوید: نزد ابو سعید خدری آمدیم. گفت: عمل کننده وصیت رسول خدا، خوش آمد! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: زود است که گروهی از اطراف زمین بیاید که در دین تفقه کنند. وقتی آنها را دیدید، به نیکی سفارش کنید. هارون گوید: ابو سعید خدری می گفت: شما امر کننده به وصیت رسول خدا هستید.(6)

1- . امالی طوسی 4 : 114
2- . امالی مفید: 336
3- . نهج البلاغه: ق ح 365، ص 406
4- . امالی طوسی 7 : 185
5- . امالی طوسی: 310

6- . امالی طوسی 17 : 490

24. امالی طوسی: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: طلب دانش بر هر زن و مرد مسلمان واجب است. پس علم را از جایگاهش بخواهید و قبسی از اهل علم بجویید، زیرا آموزش دانش برای خدا حسنه ای است، طلب آن عبادت است، گفتگوی علم تسبیح است، عمل به آن جهاد و آموختن به نادان، صدقه است. و بذل علم به اهل آن، نزدیکی به خدای تعالی است، زیرا علم نشانه های حلال و حرام است و راه بهشت را روشن می کند؛ در وحشت مونس انسان است و در غربت و تنهایی رفیق انسان؛ در خلوت با انسان گفتگو می کند و راهنمای آسودگی و تنگی است. دانش سلاح علیه دشمنان و زینت نزد دوستان است. خدا به واسطه علم گروهی را بالا برد و ایشان را در خوبی ها رهبر قرار داد که از آثار ایشان اقتباس می شود و افعال آنها سرمشق راهنمای دیگران است و از افکار ایشان استفاده می شود و ملائکه به دوستی با ایشان راغبند و با پرهایشان ایشان را لمس می کنند (و تبرک می جویند). و در دعاهایشان دانشمندان را برکت می دهند و هر تر و خشکی، حتی ماهیان دریا و موجودات دریایی و درندگان بیابان و چهار پایان، برای عالم استغفار می کنند. و دانش حیات دل از نادانی و نور چشم در تاریکی و نیروی بدن از ضعف می باشد و بنده را به جایگاه خوبان و مجالس اخیار و درجات عالی در دنیا و آخرت می رساند. و تفکر در علم با روزه برابر است و گفتگوی در آن با شب زنده داری مساوی است؛ پروردگار به وسیله دانش اطاعت و پرستش می گردد و بدان واسطه صله ارحام صورت می گیرد و حلال و حرام دانسته می شود. علم پیشوای عمل است و عمل تابع علم است. خدا علم را به سعادتمندان الهام می کند و اشقیا را از آن محروم می کند. خوشا به حال کسی که خدا بهره ای از علم به او داده است.

ابومفضل گوید: حدیث کرد مرا جعفر بن عیسی به اسنادش از معاذ بن جبل که فرمود: علم بیاموزید، زیرا یاد گرفتن علم برای خدا حسنه است... و مثل آن را حدیث کرد.(1)

1- . امالی طوسی 17 : 500 - 501

عده الداعی: صاحب «منتقی الیواقیت» مثل آن را حدیث کرده است.(1)

توضیح: «اقتباس» به معنای استفاده و «منار» به معنای نشانه راه است. لمس ملائکه با بال های خود به طالب علم، به خاطر اظهار دوستی یا استفاده برکت یا افاده برکت است.

25. امالی طوسی: امام صادق علیه السّلام از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دانشمند در میان نادان مانند زنده میان مردگان است. قطعاً برای جستجوگر علم همه چیز طلب آمرزش می کند، حتی ماهیان دریا و جنبندگان آن و درندگان بیابان و چهارپایان آن. علم طلب کنید که واسطه بین شما و بین خدا است و طلب علم بر هر مسلمان فرض است.(2)

در کتاب امالی مفید مثل آن روایت شده است.(3)

26. بصائر الدرجات: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: طلب علم بر هر مسلمان فریضه است. آگاه باشید که خدا طالبان علم را دوست دارد.(4)

27. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السّلام فرمود: طلب علم در همه حال فرض است.(5)

28. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السّلام فرمود: طلب علم یکی از فریضه های خدا است.(6)

در کتاب بصائر الدرجات نیز شبیه آن روایت شده است.(7)

29. بصائر الدرجات: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: طلب علم بر هر مسلمان واجب است.(8)

1- . عده الداعی: 72 - 73
2- . امالی طوسی 18 : 533
3- . امالی مفید: 29
4- . بصائر الدرجات 1 : 22

5- . بصائر الدرجات 1 : 22 - 23
6- . بصائر الدرجات 1 : 23
7- . بصائر الدرجات 1 : 23
8- . بصائر الدرجات 1 : 23

توضیح: این اخبار دلالت بر وجوب طلب علم می کند. در واجب بودن مقداری ضروری از شناخت خدا، صفات الهی، سایر اصول دین، شناختن عبادات و شرایط آن و نواهی - گرچه عیناً به گرفتن از عالمی باشد - جای شکی نیست که واجب است. و مشهور میان اصحاب این است که یاد گرفتن بیشتر از آن، از جمله واجبات کفایی یا از مستحبات است.

30. بصائر الدرجات: ابن حجاج از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: برای طالب علم همه چیز طلب آمرزش می کند، حتی ماهیان دریا و پرندگان آسمان.(1)

31. بصائر الدرجات: امام باقر علیه السّلام فرمود: تمام جانوران زمین بر طالب علم درود می فرستند، حتی ماهیان در دریا.(2)

32. بصائر الدرجات: مثل این روایت را آورده است.(3)

33. بصائر الدرجات: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا به من وحی فرستاد کسی که در راهی جهت طلب علم برود، خدا راه بهشت را برای او آسان گرداند.(4)

34. بصائر الدرجات: حضرت علی علیه السّلام فرمود: هفتاد هزار ملائکه از وسط آسمان طالب علم را مشایعت می کنند و می گویند: درود بر محمد و آل محمد.(5)

توضیح: «مفرق الرأس» وسط سر را گویند. «مفرق» به سوی آسمان اضافه شده چون در جهت آسمان قرار دارد. یا مراد از حدیث، وسط آسمان است. شاید افتادگی در حدیث باشد و در اصل چنین بوده: «من مفرق رأسه الی السماء.»

1- . بصائر الدرجات 1 : 24
2- . بصائر الدرجات 1 : 24
3- . بصائر الدرجات 1 : 25
4- . بصائر الدرجات 1 : 24
5- . بصائر الدرجات 1 : 24

35. بصائر الدرجات: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دانشمند و دانش آموز هر دو در پاداش شریکند؛ برای دانشمند دو اجر و برای دانش آموز یک اجر، و در غیر آن خیری نیست.(1)

36. بصائر الدرجات: امام باقر علیه السّلام فرمود: کسی از شما که علم بیاموزد، برای او پاداشی همانند کسی است که علم را آموزش می دهد، و برای معلم بر متعلم فضیلت است. علم را از حاملان علم بیاموزید و به برادرانتان یاد دهید، آن طوری که علماء به شما آموخته اند.(2)

توضیح: ضمیر «له» به معلم برمی گردد. «کما علمکم» یعنی بدون تحریف آموزش دهید و احتمال دارد کاف تعلیلیه باشد.

37. بصائر الدرجات: جابر از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: کسی در جستجوی علم صبح و شام نمی کند، مگر اینکه در میان رحمت خدا فرود می رود، فرو رفتنی !(3)

38. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السّلام فرمود: عالم و طالب علم در اجر برابر هستند.(4)

توضیح: در اصل پاداش برابرند نه در اندازه آن، تا با باقی احادیث اختلاف پیدا نکنند.

39. ثواب الأعمال: امام باقر علیه السّلام فرمود: هیچ بنده ای در جستجوی دانش شام را به صبح و صبح را به شام نرساند، جز آنکه در مهر و رحمت خدا غوطه خورد و فرشتگان بر او ندا برآورند: آفرین بر زیارتگر خدا! و از همان راهی که در جستجوی دانش پیموده به بهشت رود.(5)

1- . بصائر الدرجات 1 : 24
2- . بصائر الدرجات 1 : 24
3- . بصائر الدرجات 1 : 25
4- . بصائر الدرجات 1 : 25
5- . ثواب الاعمال: 161

توضیح: کسی که دانشمند را برای رضای خدا دیدار و علم را محض رضای خداوند طلب نماید، گویا خدا را زیارت کرده است.

40. محاسن: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ای مردم! خیری نیست در دینی که در آن تفقه نباشد، و خیری نیست در دنیا که در آن اندیشه نباشد، و خیری نیست در عبادت که در آن پارسایی نباشد.(1)

توضیح: شاید مراد از اندیشه در دنیا، تدبیر در دنیا باشد و ترک اسراف و سخت گیری باشد، یا اندیشه در فنای دنیا و چیزی که انسان را به سوی دنیا دعوت می کند. «ورع» دوری از محرمات یا حتی از شبهات می باشد.

41. تحف العقول: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: آی مردم! بدانید که کمال دین در طلب علم است و به کار بستن آن، و راستی که دانش جستن واجب تر از طلب کردن مال لازم است، زیرا مال دنیا میان شما تقسیم است و برای شما ضمانت شده، دادگری او آن را در میان شما قسمت کرده و به زودی به آن دانشی که برای شما نزد اهلش ذخیره است و مأمورید به طلب علم از آنها، به دنبالش بروید و بدانید که مال بسیار، دین را فاسد می کند و دل ها را سخت می گرداند، و علم بسیار توأم با عمل، دین را اصلاح می کند، وسیله رفتن به بهشت باشد، خرج کردن مال ثروت را بکاهد. علم با خرج کردنش افزوده گردد و خرج کردن علم این است که آن را در میان حافظان و راویانش منتشر کنی. بدانید که همراهی با دانش و پیروی از آن دینی است که با آن برای خدا دینداری شود، و طاعت آن موجب کسب کردارهای نیک گردد، و بدکرداری ها را از میان ببرد، و ذخیره مؤمنان است، و مایه سربلندی آنان در زندگی، و یاد نیکو پس از مردن آنها. راستی، علم واجد فضایل بسیاری است؛ سرش تواضع است، چشمش برکناری از حسد، گوشش فهم، زبانش راستی، حافظه اش بررسی، دلش خوش بینی، عقلش معرفت اسباب امور، دستش رحمت، همتش سلامت، پایش دیدار دانشمندان و حکمتش ورع است؛ قرارگاهش نجات، جلودارش عافیت، مرکبش وفا، سلاحش سخن نرم و دلنشین، شمشیرش خشنودی و رضا،

1- . محاسن: 5

کمانش مدارا، لشکرش گفتگو با دانشمندان، مالش ادب، ذخیره اش اجتناب از گناهان، توشه اش احسان کردن، جایگاهش سازش و صلح، رهنمایش هدایت و رفیقش صحبت با نیکان است.

توضیح: «مفسده» و «مکسبه» و امثال آن احتمال دارد دارای یکی از معانی زیر باشد: اسم فاعل، مصدر میمی و اسم آلت و اسم مکان، هر چند که در برخی از این گونه کلمات تمام احتمالات وجود ندارد، «زیرا اگر قرینه داشتیم، فقط یک معنا می تواند مراد باشد.» «احدوثه» چیزی است که درباره آن حدیث گفته می شود، چون امام علیه السّلام می خواهد فضیلت دانش را بیان کند، آن را به شخص کامل و روحانی تشبیه می کند که دارای اعضا و نیروهای روحانی و معنوی بوده که بعضی ظاهر و برخی دیگر باطنی است. مثلاً اعضای ظاهری انسان عبارت است از سر، چشم، گوش، زبان، دست و پا و...اعضای باطنی مانند حافظه، قلب، عقل، همت، حکمت. همچنین او دارای جایگاه روحانی و معنوی است، حتی مرکب، سلاح، شمشیر، نیزه، کمان، ارتش، مال، ذخیره، توشه جایگاه راهنما و رفیق همه و همه روحانی می باشند.

مطابقت کامل این شخص روحانی با هیکل جسمانی، تشبیه کامل و رسایی است که بیانگر این مطلب است که وقتی علم در قلب انسان متمرکز می گردد، وی بر جمیع جواهر و اعضایش تسلط پیدا می کند و آثار علم از جوارح او آشکار خواهد شد. سرکرده دانش که تواضع و فروتنی می باشد، مسلط به سری است که در بدن انسان می باشد. علم در انسان اثر می گذارد، تکبر را از سر او بیرون می کند و سر انسان نیز فروتن می سازد. همان گونه که انسان بی سر از حیات بی بهره است، عدم فروتنی نیز در نزد خدا و خلق حیات علم را نابود می سازد. دانش بی تواضع همچون جسد بدون روح است که اثری ندارد.

این دو جهت «امور ظاهری و باطنی» در تمام عبارات حدیث شریف قابل توجه است که بیان آن سبب تفصیل بیش از حد گشته و برای صاحبان عقل همین اشاره کافی است.

42. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم در وسعت نیستند، مگر اینکه بپرسند یا تفقه کنند.(1)

43. محاسن: از امام موسی کاظم علیه السّلام پرسش شد: آیا مردم می توانند مساله مورد نیازشان را ترک کنند و نپرسند؟ فرمود: نه.(2)

44. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اوف بر هر مسلمانی که روز جمعه خود را جهت آگاهی از مسائل دین و پرسش های دینی قرار ندهد! و بعضی روایت کرده اند: اوف بر هر مرد مسلمان که... (3)

توضیح: مراد از جمعه، هفته است و از باب نامگذاری کل به اسم جزء آن می باشد.

45. محاسن: حضرت علی علیه السّلام فرمود: نادان وقتی چیزی را نمی داند، از آموزش آن حیا نکند.(4)

46. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد به دانش آموزی پیش از آنکه {بساط آن} جمع شود. آن حضرت میان انگشت وسطی و انگشت کنار ابهام جمع نمود و سپس فرمود: آموزگار و دانش آموز در ثواب شریکند و در باقی مردم خیری نیست.(5)

توضیح: «جمع» نیز به معنای گرفتن است، یعنی علم را تا از بین نرفته بیاموزید.

توضیح:

شاید مراد از جمع قبض و گرفتن علم از جایگاهش باشد تا آن که در محل واحد در علم خداوند و علم مقربانش جمع شود .

1- . محاسن: 225
2- . محاسن: 225
3- . محاسن: 225
4- . محاسن: 229

5- . عوالى اللئالى 1 : 81

47. عوالی اللئالی: مقداد بن اسود گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: فرشتگان بال های خود را با رضایت برای طالب علم می گستراند، تا قدم روی بال های ملائکه ها بگذارد.(1)

48. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وجود یک فقیه بر شیطان، از هزار عابد سخت تر است.(2)

49. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که خدا خیر او را بخواهد، او را فقیه در دین می کند.

50. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که ساعتی بر خواری دانش آموختن صبر نکند، همیشه در ذلّت نادانی باقی خواهد ماند.(3)

51. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: طالب علم نمیرد تا به اندازه کوشش از ثمره آن بهره برداری کند.(4)

توضیح: «او» در این جا به معنای «الی ان» است، و «جد» به معنای کوشش در کاری است و اسناد «تمتع» به سوی «جد» مجازی است.

52. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علم نزد اهل آن ذخیره شده است و شما به جستجو از نزد آنها مأمورید.(5)

53. عوالی اللئالی: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر مردم بفهمند که در طلب علم چه اجری است، هر آینه علم را، گرچه به ریختن خون ها و فرو رفتن در دریاها باشد، جستجو می کنند.(6)

توضیح: «المهجه» به معنای خون یا خون قلب یا از بین رفتن روح است.

54. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: طلب علم فریضه است بر هر مرد و زن مسلمان.(7)

1- . عوالی اللئالی 1 : 106
2- . عوالی اللئالی 1 : 189

3- . عوالى اللئالى 1 : 285
4- . عوالى اللئالى 1 : 292
5- . عوالى اللئالى 4 : 61
6- . عوالى اللئالى 4 : 61
7- . عوالى اللئالى 4 : 70

55. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علم را جستجو کنید، گرچه در چین باشد.(1)

56. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر نادان سختی نیست که درباره آنچه که نمی داند بپرسد.(2)

57. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از خانه اش بیرون شود تا بابی از علم بیاموزد که از آن بهره برد و دیگران را آموزش دهد، خداوند متعال برای او به ازای هر قدمی که بر می دارد، عبادت هزار سال روزه داری و نمازگزاری را می نویسد؛ فرشتگان با پرهایشان او را در بر می گیرند؛ پرندگان آسمان و ماهیان دریا و جنبندگان خشکی ها برای او درود می فرستند؛ و خدا مقام هفتاد صدیق را برای او عطا می کند که برایش از اینکه تمام دنیا را داشته باشد، بهتر است. پس این مقامات را برایش در آخرت قرار می دهد.(3)

58. امالی مفید: ابن زیاد گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که از تفسیر این آیه مبارکه از ایشان پرسش شد: «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ.» فرمود: خدای متعال روز قیامت به بنده می گوید: آیا دانشمند بودی؟ اگر گفت بلی، به او می گوید: چرا به علمت عمل نکردی؟ و اگر گوید من جاهل بودم، به او گوید: چرا علم نیاموختی تا عمل کنی؟ پس با او دشمنی می کند و این است حجت بالغه.(4)

59. تفسیر امام حسن عسکری: امام علیه السّلام فرمود: جابر بن عبدالله انصاری نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آمد. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ای جابر! دنیا به چهار چیز استوار است: عالمی که به علمش عمل کند؛ جاهلی که از آموزش علم سر باز نزند؛ پول دار بخشنده ای که با احسانش بخشش کند؛ ناداری که آخرتش را به دنیای دیگران نفروشد.

1- . عوالی اللئالی 4 : 70
2- . عوالی اللئالی 4 :70
3- . عوالی اللئالی 4 : 75
4- . امالی مفید: 227

سپس امیرالمؤمنین فرمود: وقتی عالم علمش را از اهل آن بپوشاند و نادان در آموختن آنچه که ناچار است تکبر ورزد و پول دار از احسان بُخل ورزد و فقیر دین خود را به دنیای دیگران بفروشد، بلا خواهد آمد و کیفر بزرگ نازل خواهد شد.(1)

60. جامع الأخبار: ابوذر گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوذر! هر که از خانه خود بیرون آید که بابی از علم را طلب کند، خدای تعالی در ازای هر قدمش برای او ثواب پیغمبری از پیغمبران را بنویسد و در ازای هر حرفی که می شنود یا می نویسد، شهری در بهشت به او بدهد. و خدای تعالی طالب علم دوست دارد و فرشتگان او را دوست دارند و پیغمبران او را دوست دارند. و دوست ندارد علم را مگر نیکبخت و طوبی از برای طالب علم است در روز قیامت.

ای ابوذر! ساعتی را به مذاکره علم نشستن بهتر است از عبادت یک سال که روز آن آن را روزه باشی و شب آن را قیام کنی. و نظر کردن بر روی عالم، تو را از آزاد کردن هزار بنده بهتر است. و هر که از خانه خود بیرون رود تا بابی از علم را طلب کند، خدا در ازای هر قدمی برای او ثواب شهیدی از شهدای بدر را بنویسد. و طالب علم حبیب و دوست خدا است و هر کس علم را دوست بدارد، بهشت برای او واجب شود و صباح کند و شب کند در راه رضای خدا و بیرون نرود از دنیا، مگر آنکه از آب کوثر بیاشامد و از میوه بهشت بخورد و بدن او را کرم نخورد، و در بهشت رفیق حضرت خضرعلیه السّلام باشد و جمیع این مطالب در تحت این آیه است: «یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ.»(2)

توضیح: مراد از پاداش پیامبرصلی الله علیه و آله، ثواب عملی از اعمال او یا ثوابی است که او مستحق است، زیرا این پاداش نظر به تفضل خدا از ثواب های اندک است و همچنین است شهید.

61. روضه الواعظین: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرموده است: پایداری دین به چهار گروه است: به عالمی که دانش خود را بازگو کند و به آن عمل کند؛ به توانگری که بخل نورزد و بر متدینان انفاق کند؛ به مستمندی که آخرت خویش را به

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 402 - 403
2- . جامع الاخبار: 38 - 39

دنیا نفروشد؛ و به نادانی که در طلب دانش تکبر نفروشد. و هر گاه دانا دانش خود را پوشیده دارد و توانگر به مال خود بخل ورزد و مستمند آخرت خود را به دنیا بفروشد و نادان در طلب دانش تکبر کند، جهان در پی آن به قهقرا بر خواهد گشت. بسیاری مسجدها و جمع شدن اقوام مختلف شما را نفریبد.

گفته شد: ای امیر مؤمنان! زندگی در آن زمان چگونه است؟ فرمود: به ظاهر با آنان معاشرت می کنید و در باطن با آنان مخالفت می ورزید، و به هر حال برای آدمی آنچه به دست آورد خواهد بود و با کسی که دوست می دارد محشور خواهد شد، با وجود آن منتظر فرج و گشایش از خداوند متعال باشید.(1)

توضیح: شاید مراد این باشد که دنیا با میراث مردم که همان اموال و نعمت ها است، بازگشت به جاهلیت می کند. یعنی نعمت از مردم به علت این خصلت و خوهای ناپسند گرفته می شود و این سلب نعمت، نوعی عذاب است. البته بهتر است به جای «تراثها»، «ورائها» باشد.

در کتاب نهایه آمده است: مراد از «برانی» در روایت سلمان، همان ظاهر انسان ها است و زیادی الف و نون در این کلمه، به خاطر قواعد نسبت است، همچنان که به «صنعا»، «صنعانی» گفته می شود و اصل و ریشه آن واژه بیرون رفتن به سوی صحرا است. «للمرء ما اکتسب» بیانگر این مطلب است که بودن با انسان های ناصالح ضرری ندارد، چه اینکه هر کس در گرو اعمال خویش است و شما در آخرت با امامانی محشور می شوید که دوستشان دارید.

62. روضه الواعظین: امیرالمؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی که در طلب علم می رود، همچون کسی است که در راه خدا جهاد می کند. همانا طلب علم بر هر مسلمان واجب است و چه بسیار مؤمنی که در طلب علم از خانه خود بیرون می رود و باز نمی گردد، مگر اینکه گناهانش آمرزیده است.(2)

63. حضرت علی علیه السلام فرمود: هیچ علمی مانند تفکر نیست و هیچ شرفی چون دانش نیست.

1- . روضه الواعظين: 11
2- . روضه الواعظين: 15

توضیح: مراد از «الشخوص» خارج از شهر یا اعم از آن و خارج شدن از خانه است. «لا علم کالتفکر» مثل علم که به واسطه تفکر حاصل می شود یا مراد از علم چیزی است که باعث تفکر می شود و از باب مجاز به آن علم اطلاق شده است.(1)

64. روضه الواعظین: امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرموده است: ای مؤمن! این دانش و فرهنگ ارزش جان تو است. در فرا گرفتن آن بکوش که هر چه علم و فرهنگ تو افزوده شود، بر ارج و منزلت تو افزوده می شود. و همانا به یاری دانش است که به خداوندت رهنمون می شوی و به یاری فرهنگ و ادب می توانی خدمت خدایت را پسندیده انجام دهی و در اثر آن، بنده سزاوار دوستی و قرب به خدا می شود. پند و اندرز را بپذیر تا از عذاب رهایی یابی.(2)

65. روضه الواعظین: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: دانش را بجویید هر چند در چین باشد، که طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است.(3)

66. روضه الواعظین: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس یک مسأله بیاموزد، روز رستاخیز هزار گردنبند نور بر گردنش آویخته می شود، هزار گناهش آمرزیده می شود، برای او شهری زرین بنا می شود و برای او در ازای هر تار مویی که در بدنش است، دلیلی نوشته می شود.(4)

67. روضه الواعظین: و نیز فرموده است: هر کس یک باب از علم بیاموزد - چه به آن عمل کند و چه عمل نکند - برتر از آن است که هزار رکعت نماز مستحب گزارد.(5)

68. امالی طوسی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: وقتی بنده ای به دنبال دانش می رود، خداوند او را از بالای عرش ندا می کند و می فرماید: آفرین بر تو ای

1- . روضه الواعظین: 15
2- . روضه الواعظین: 16

3- . روضه الواعظين: 16
4- . روضه الواعظين: 17
5- . روضه الواعظين: 17

بنده من! آیا می دانی کدام منزلت و وجه را می خواهی؟ تو از ملائکه مقربین پیروی می کنی تا با آنها برابر شوی. تو را حتماً به مقصود رسانده و نیازت را بر آورده می کنم.

از علی بن الحسین پرسیدند: معنای «مضاهات با ملائکه» و قرین بودن با آنان چیست؟ فرمود: آیا گفتار خداوند را نشنیده ای که می فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»(1) {خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست؛ و فرشتگانِ [او] و دانشوران [نیز گواهی می دهند که:] جز او، که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست.} که خداوند اول به خودش آغاز فرمود و سپس به ملائکه و بعد از آن به صاحبان علم که قرین فرشتگانند، سپس آقایشان محمد صلی الله علیه و آله، بعد علی علیه السّلام، بعد اهل بیت رسول خدا. و آنان که سزاوارترند به مقام علی علیه السّلام بعد از آن قرار دارند.

و حضرت امام سجاد فرمود: سپس شما گروه شیعه عالمان به علم ما، در مراتب بعد از ما، قرین ما و ملائکه مقرب خداوند هستید. شما گواهان خداوند یا گواهی دهندگان به توحید و یگانگی خداوند، عدل، کرم و بخشش او هستید؛ شما عذر معاندین و دشمنان را که عبارت از کنیزان و بردگان اویند قطع می کنید؛ شما دارای رأی نیکو و بهره مندی فراوان بوده و آن را اختیار نمودید و وقتی که شما قرین و همراه محمد صلی الله علیه و آله و آل او باشید، به شریف ترین مراحل سعادت و خوشبختی رسیده اید؛ شما عدول خداوند در زمین و مشهور به توحید و بزرگداشت خداوندید. گوارایتان باد که محمد آقای اولین و آخرین است! اصحاب محمد همانان که دوستدار دوستان محمد و علی بوده و از دشمنانشان بیزاری می جویند، افضل امت های پیامبرانند و خداوند از هیچ کس عمل را نمی پذیرد، مگر اینکه اعتقاد فوق را داشته باشد. در غیر این صورت گناهش آمرزیده نمی شود،

1- . آل عمران / 18

حسناتش مورد پذیرش قرار نمی گیرند و درجات و منزلتش بالا نمی رود، مگر با این اعتقاد.

69. اختصاص: حضرت علی علیه السّلام فرمود: قسم به خدا که هیچ مخلوقی بهتر از محمد صلی الله علیه و آله و من و اهل بیتم نیست. همانا ملائکه بال هایشان را برای طالب علم از شیعیان ما می گسترانند.(1)

70. اختصاص: امام باقر علیه السّلام فرمود: روح ستون دین است، دانش ستون روح است و بیان ستون دانش.(2)

71. امالی طوسی: حمزه بن حمران از امام صادق علیه السّلام، از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: طالب علم در میان جاهلان، مانند زنده در میان مردگان است.(3)

72. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از خانه اش بیرون رود و طلب کند یک باب از علم را که با آن باطلی را به سوی حق برگرداند یا گمراهی را به سوی هدایت رهنمون شود، این کارش مانند عبادت چهل ساله عابد است.(4)

73. امالی طوسی: امام صادق علیه السّلام فرمود: کمال مؤمن در سه خصلت است: فهمیدن دینش؛ صبر بر مشکلات؛ اندازه گیری در معیشت زندگی.(5)

74. امالی طوسی: مسعده بن زیاد از امام صادق علیه السّلام، از امام باقر علیه السّلام روایت کرد که ابوذر در خطبه اش فرمود: ای طالب علم! دنیا و خانواده و مال تو را به خود مشغول نسازد. تو روزی از آن جدا خواهی شد، مانند مهمان که چند روزی درنگ کرده و سپس آن را به دیگران وا گذاشته است.

1- . اختصاص: 234
2- . اختصاص: 245
3- . امالی طوسی 5 : 587
4- . امالی طوسی: 629

5- . امالی طوسی: 677

دنیا و آخرت مانند خانه ای است که از یکی به دیگری منتقل می شوی. میان مرگ و روز قیامت، مثل خوابی خفیف است که می خوابی و سپس بیدار می شوی. ای جاهل! علم بیاموز، زیرا دلی که در آن علم نباشد، مانند خانه ای خراب است که آبادگر ندارد. (1)

75. از دستخط وزیر محمد بن علقمی که آن را به شیخ صنعالی دام بقائه در ماه صفر سال 648 املا کرد، نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو گرسنه هرگز سیر نمی شود: طالب علم و طالب دنیا. اما طالب علم، پس با طلب علم زیاد رضای خدا را می افزاید، و اما طالب دنیا با افزون طلبی، به سرکشی می افزاید.

76. نهج البلاغه: حضرت علی علیه السلام فرمود: دانش میراثی بزرگ و اندیشه آیینه ای تابناک است.(2)

77. و فرمود: قیمت مرد آن چیزی است که آن را می داند [به قدر دانایی اوست]

سید رضی گفت: این کلمه ای است که نمی توان قیمتی برای آن معیّن کرد، حکمتی هم وزن آن نمی توان یافت و هیچ کلمه ای را همتای آن نتوان نهاد.(3)

78. فرمود: این دل ها مانند بدن ها ملول می گردند. پس برای آنها تازه های حکمت را بطلبید.(4)

79. و فرمود: نزدیک ترین مردم به پیامبران، داناترین آنان است بدان چه آورده اند. سپس این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»(5) {در حقیقت نزدیک ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند. }(6)

توضیح: در بعضی نسخ ها «أعملهم» آمده و این آشکارتر است.

1- . امالی طوسی: 555
2- . نهج البلاغه: ق ح 5، ص 355

3- . نهج البلاغه: ق ح 81، ص 364
4- . نهج البلاغه: ق ح 147، ص 366
5- . آل عمران / 68
6- . نهج البلاغه: ق ح 96، ص 366

80. نهج البلاغه: از حضرت علی علیه السّلام در مورد خیر پرسیدند. فرمود: خیر آن نیست که مال و فرزندت بسیار شود، بلکه خیر آن است که دانشت فراوان گردد و بردباری ات بزرگ مقدار شود.(1)

81. و فرمود: هیچ شرفی چون دانایی و هیچ دانایی چون تفکر نیست.(2)

82. و فرمود: هر ظرفی بدان چه در آن گذاشته شود تنگ می گردد، جز ظرف دانش که هر چه در آن گذاشته شود فراخ تر گردد.(3)

83. و فرمود: دو آزمندند که هرگز سیر نمی شوند: یکی کسی که علم آموزد، و دیگر آن که مال اندوزد.(4)

84. کنز الفوائد: حضرت علی علیه السّلام فرمود: ارزش هر کس همان است که نکو آورد و مردم وابسته به کار نیکوی خود باشند.(5)

85. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: نادان کوچک است گرچه پیر باشد دانا کبیر است گرچه نوجوان باشد.(6)

86. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که به فرزانگی شناخته شود، در چشم مردم با وقار آید.(7)

87. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: دوستی استوارتر از رشته نژاد است و دانش، اشرف از هر شرف خاندانی است.(8)

88. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: گنجی سودمندتر از دانش و همتایی بدتر از نادانی نیست.(9)

1- . نهج البلاغه: ق ح 96، ص 366
2- . نهج البلاغه: ق ح 113، ص 369
3- . نهج البلاغه: ق ح 205، ص 381
4- . نهج البلاغه: ق ح 457، ص 418
5- . کنز الفوائد 1 : 318
6- . کنز الفوائد 1 : 318
7- . کنز الفوائد 1 : 319

8- . كنز الفوائد 1 : 319
9- . كنز الفوائد 1 : 319

89. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: دانش آموزید، زیرا آموختن آن فریضه است، و پیوند میان برادران است، و دلیل بر مردانگی است، و تحفه در هر مجلس و انجمن است، و در سفر رفیق است و همدم در غربت است.(1)

90. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: شریف آن کس است که دانشش او را به شرف رساند.(2)

91. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که حکمت را شناخت، برای فزون ساختن آن شکیبایی ندارد و به دنبال آن می شتابد.

92. امام صادق علیه السّلام فرمود: پادشاهان حاکمان بر مردم و دانشمندان حاکمان بر پادشاهانند.(3)

93. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: یک کلمه حکمت که شخص آن را بشنود، سپس آن را بگوید یا به آن عمل کند، بهتر از عبادت یک سال است.(4)

94. منیه المرید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر طالب علم که در صدد دانش آموزی است علم را به دست آورد، خداوند متعال دو بهره نصیب او می فرماید، ولی اگر در راه طلب علم ناکام بماند، نزد خداوند یک پاداش برای او منظور می گردد.

95. منیه المرید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که دوست دارد نگاهش به چهره کسانی افتد که از آتش دوزخ در امانند، باید به طالبان علم نگاه کند. سوگند به کسی که جان من در دست قدرت او است، طالب علمی که به منظور تحصیل دانش به در خانه دانشمندان رفت و آمد کند، در هر قدمی که بر می دارد ثواب عبادت یک ساله عابد را برای او منظور می فرماید. و برای هر گامی که در این مسیر می نهد، شهری آباد در بهشت برایش آماده می سازد، و او که بر روی زمین راه می رود، زمین نیز برایش طلب آمرزش می کند و در تمام لحظه ها مشمول

1- . كنز الفوائد 1 : 319
2- . كنز الفوائد 1 : 319
3- . كنز الفوائد 2 : 33
4- . كنز الفوائد 2 : 108

رحمت و آمرزش خداوند است. فرشتگان آسمانی شهادت می دهند که طالبان علم از شکنجه آتش دوزخ آزادند.(1)

96. منیه المرید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بابی از علم را می آموزد، از کوه ابوقبیس که پر از طلا باشد و در راه خدا انفاق کند برایش بهتر و سودمندتر است.(2)

97. منیه المرید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: طالب علم که هدف او از دانش آموختن زنده کردن دین اسلام باشد و هنگام تحصیل علم مرگش فرا رسد، فاصله میان او و پیامبران از لحاظ مقام بهشتی در حد یک درجه است.(3)

98. منیه المرید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان فرمود: یا علی! اگر یک فرد به وسیله تو به حق هدایت یابد، پر ارزش تر از آن است که صاحب شتران سرخ موی نجیب فراوان باشی.(4)

99. منیه المرید: و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر فرمود: اگر یک نفر به واسطه تو به حق هدایت یابد، چنین کاری از دنیا و آنچه در آن است پرارزش تر است.(5)

100. منیه المرید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مَثَل هدایت و دانشی که خداوند مرا به سبب آن مبعوث فرموده، عیناً مانند ریزش باران است که در مناطق و سرزمین های متفاوت می بارد؛ برخی از سرزمین ها چنان پاکیزه و آماده است که آب را در خود می پذیرد و در نتیجه ریزش باران در این سرزمین ها گیاهان و سبزه های فراوانی را می رویاند، بعضی از سرزمین ها چنان سخت است که آب در آن نفوذ نمی کند، بلکه روی زمین جمع می شود و آب را در خود نگه می دارد. خدا مردم را بدین وسیله سودمند ساخته تا از آن آب بیاشامند و سیراب گردند و

1- . منیه المرید : 23
2- . منیه المرید: 23
3- . منیه المرید: 23
4- . منیه المرید: 24

5- . منيه المريد: 24

منطقه های کشاورزی خود را با آن ذخایر آبیاری کنند و بارور سازند. و بعضی از سرزمین ها کویر و شنزار است که نه آب را در خود نگه می دارد و نه گیاه می رویاند. این مثل بازگو کننده حالات متفاوتی است که زیر بارش هدایت و ارشاد من قرار می گیرد. بعضی از آنها نه تنها خود دارای بصیرت می شوند و از آن سود می برند، بلکه بینش خود را نیز به دیگران می آموزند. و بعضی دیگر در برابر بارش هدایت آسمانی چنان سخت هستند که اصلاً سرشان را بالا نمی گیرند و به ریزش فیض الهی توجه نمی کنند و باران هدایت الهی را در خود نمی پذیرند، هدایتی که من نسبت به آن احساس مسؤلیت کرده و آن را برای مردم بازگو می کنم.(1)

101. منیه المرید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که صبحگاه خویش را در راه علم آموزی آغاز کند، فرشتگان بر او سایه رحمت می اندازند و در طول زندگانی خود از برکت و وسعت رزق برخوردار می گردد و کمبودی در روزی او پدید نمی آید.(2)

102. منیه المرید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خوابیدن با علم، بهتر از نماز خواندن با جهل است.(3)

103. منیه المرید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر طالب علمی که در محیط دانش و عبادت و بندگی خدا پرورش یابد، تا به بزرگسالی رسد خداوند در قیامت پاداش نود و دو «صدیق» راست گفتار و راست کردار را به او ارزانی فرماید.(4)

104. منیه المرید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علم کم بهتر از عبادت بسیار است.(5)

1- . منیه المرید: 24
2- . منیه المرید: 25
3- . منیه المرید: 25
4- . منیه المرید: 25
5- . منیه المرید: 26

105. منیه المرید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شخصی که صبحگاه صرفاً به خاطر آموختن راه خیر و نیکبختی یا یاد دادن آن به دیگران راه مسجد را در پیش گیرد، پاداشش همانند کسی است که یک عمره کامل انجام داده باشد. و اگر شبانگاه با چنین هدفی به مسجد رود، پاداشش برابر با مزد کسی است که حج کامل انجام داده باشد.(1)

106. منیه المرید: و از صفوان بن غسان نقل می کنند که گفت: حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم، در حالی که آن حضرت بر بُرد سرخ رنگ خویش تکیه داده بود. عرض کردم: یا رسول الله! من به خاطر دانش آموختن به مسجد روی آوردم. رسول خدا فرمود: آفرین بر تو که طالب علم هستی! فرشتگان با بال و پر خود طالب علم را در بر می گیرند و آن چنان پیرامون او بر روی هم انباشته می شوند تا از فرط محبت و علاقه ای که به طالب علم دارد، به آسمان دنیا اوج می گیرند.(2)

107. منیه المرید: و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: برای شرافت و فضیلت علم همین قدر کافی است که افراد ناصالح مدعی داشتن آن می شوند، وقتی که به دانش منسوب شوند سخت شادمان می گردند. و برای زشتی جهل و نادانی، همین قدر بس که افراد جاهل نسبت به اینکه با آن معرفی شوند، اظهار تنفر و بیزاری می کنند.(3)

108. منیه المرید: و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: علم به هفت دلیل بر مال و ثروت برتری دارد: 1) علم میراث پیامبران است، در حالی که مال میراث فرعون ها و جباران روزگار می باشد؛ 2) علم با انفاق کاهش نمی یابد و مال به سبب انفاق نقصان پذیر می پذیرد؛ 3) مال نیازمند محافظ و نگهبان است، ولی علم صاحبش را پاسداری می کند؛ 4) علم در قبر انسان را همراهی می کند، ولی مال در دنیا به جایش باقی می ماند؛ 5) مال برای مؤمن و کافر فراهم می شود، ولی علم جز برای مؤمن حاصل نمی شود؛ 6) همه مردم در امور دینشان به عالم و دانشمند نیازمندند،

1- . منیه المرید: 26
2- . منیه المرید: 26
3- . منیه المرید: 28

ولی تمام مردم نسبت به مال داران احساس نیاز نمی کنند؛ 7) علم نیرو بخش انسان در سیر از پُل صراط است، در حالی که مال مانع آن است. (1)

109. منیه المرید: امام سجاد علیه السّلام فرمود: اگر مردم ارزش دانش آموختن را می دانستند، آن را با ریختن خون دل ها و فرو رفتن در اعماق دریاها طلب می نمودند. خداوند متعال به دانیال پیامبر چنین وحی کرد: قطعاً فرد نادانی که در ادای حق دانشمندان رفتاری تحقیرآمیز در پیش می گیرد و از آنان پیروی نمی کنند، بیش از همه مشمول خشم من قرار می گیرد، ولی فرد پرهیزکار که ملازم با دانشمندان و پیرو حکیمان و قبول کننده حکمت های آنان است، محبوب ترین مردمان نزد من بوده و بیش از سایر مردم مورد محبتم می باشد.(2)

110. منیه المرید: خداوند در سوره هفدهم کتاب انجیل می فرماید: وای بر کسی که علم و دانش به گوش او برسد و دنبال آن نرود! او چگونه حاضر است با نادان محشور شود و در آتش جهنم با آنان همنشین گردد؟ مردم! طالب علم باشید و آن را یاد بگیرید، زیرا دانش اگر فرضاً موجبات سعادت و نیکبختی شما را فراهم نیاورد، باعث بدبختی شما هم نمی گردد؛ اگر علم و دانش مقام شما را بلند نگرداند، سبب پستی منزلت شما نیز نمی شود؛ اگر شما را بی نیاز نسازد، تهیدستی را به ارمغان نمی آورد؛ اگر برای شما سودی نرساند، ضرر بخش نخواهد بود. این سخن را بر زبان جاری نسازید که می ترسیم عالم شویم و نتوانیم به مضمون علم خود عمل نماییم. بلکه باید بگویید امیدواریم که دانشمند گردیم و طبق آگاهی خود عمل کنیم. دانش به کمک دانشمند بر می خیزد و از او شفاعت می کند و به صورت قدرتی در می آید که با عالم و دانشمند هم یاری می کند، و به خدا حق است که در روز قیامت علماء را ذلیل نسازد.

ای گروه دانشمندان! در مورد پروردگار خود چگونه می اندیشید؟ پس آنها می گویند فکر و گمان ما درباره پروردگار ما این است که ما را می آمرزد و بر ما رحم می کند. خداوند به آنان می فرماید: من هم به فکر و درخواست شما عمل کردم،

1- . منیه المرید: 29

2- . منيه المريد: 29

زیرا من حکمت و دانش را به شما سپردم و هدفم چنین نبود که بدخواه شما باشم، بلکه نسبت به شما اراده خیرخواهی داشتم. پس همراه بندگان خوب من به بستان بهشت و خانه نیکبختی من وارد شوید.(1)

111. منیه المرید: از ابوذر نقل شده که ایشان فرمود: از دیدگاه ما هر بابی از علم را که یاد می گیریم، از هزار رکعت نماز مستحبی محبوب تر است.

ابوذر می گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: اگر طالب علمی در هنگام تحصیل مرگش فرا رسد، او به عنوان شهید در راه خدا محسوب می گردد.(2)

112. جابر جعفی گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: امیرالمؤمنین همیشه می فرمود: نزدیک شوید! نزدیک شوید و سؤال کنید! زیرا علم جمع می شود، جمع شدنی! و با دستش به شکمش می زد و می فرمود: قسم به خدا که این پر از پی و چربی نیست، بلکه پر از علم است. قسم به خدا که هیچ آیه ای در قرآن درباره مردی قریشی، و نه در روی زمین و در خشکی و نه در دریاها و نه در سرزمین های سهل و نه در کوه ها نازل نشده مگر اینکه من داناترم، درباره کی نازل شده و در کدام روز و در کدام ساعت فرود آمده است.(3)

1- . منیه المرید: 29
2- . منیه المرید: 37
3- . الأصول السته عشر: 63 - 64

روایات:

1. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: مردم به سه دسته تقسیم می شوند: عالم و طالب علم و خاشاک روی آب. ما عالم هستیم و شیعیان ما طالبان علم و مردم دیگر خاشاک روی آبند.(1)

در کتاب بصائر الدرجات مثل حدیث فوق نقل شده است.(2)

در کتاب بصائر الدرجات نظیر حدیث فوق نقل شده است.(3)

در کتاب بصائر الدرجات مثل حدیث فوق نقل شده است.(4)

کتاب بصائر الدرجات: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم سه دسته صبح می کنند. و مثل حدیث فوق را نقل می کند.(5)

توضیح: شرح دسته سوم را به لفظ «غثاء» به ضمه و مدّ تعبیر کرده و این کلمه در لغت، گیاهان خشکی است که در بیابان ریخته و باد و سیل آنها را به هر طرف می برد، و مقصود از آن مردم عوام و بی بصیرت در دین است که برای زندگانی چند روزه دنیا از هر پیشوای جوری طرفداری و پیروی می کنند.(6)

1- . خصال: 123
2- . بصائر الدرجات 1 : 29
3- . بصائر الدرجات 1 : 29
4- . بصائر الدرجات 1 : 29
5- . بصائر الدرجات 1 : 29
6- . صحاح: 2443

2. خصال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دانشمند یا دانشجو یا دوستدار دانشمندان صبح کنید، گروه چهارم نباشید که به دشمنی آنان هلاک خواهید شد.(1)

3. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: مردم دو طایفه اند؛ دانا و دانشجو و دیگران پشه های دم باد هستند و در آتشند.(2)

توضیح: «همج» جمع «همجه» و به معنای پشه ای کوچک است که به سر و صورت گوسفندان و الاغ می پرد، جوهری چنین معنا را ذکر کرده است.

4. خصال: کمیل بن زیاد گوید: علی بن ابی طالب نزد من آمد، دست مرا گرفت و با خود بیرون شهر کوفه برد. آنگاه در بیابان نشست و من هم نشستم. سپس سر بلند کرد و فرمود: ای کمیل! آنچه را که به تو می گویم به خاطر خود بسپار. مردم سه دسته اند: دانشمند خدایی، دانشجویی که در راه نجات است، و پشه های دم باد که پیرو بانگ خرانند و با هر باد روانند؛ از پرتو دانش تابشی نگرفته و به پایگاه استواری پناه نبرده اند.

ای کمیل! دانش بهتر از ثروت است، دانش نگهبان تو است و تو نگهبان ثروت خود. ثروت به بخشش کم می شود و دانش به بخشش زیاد می گردد. ای کمیل! دوستی استاد دانشمند به گردن شاگردان، وامی است که دریافت کرده اند. باید تا زنده است فرمانش برد و بعد از مرگش، به نیکی یادش کرد. ثروت چون از دست برفت سودی نمی دهد.

ای کمیل! آنان که ثروت اندوزند و گنج گرد آورند، در زندگی مردگانند و دانشمندان تا پایان روزگار زنده اند، بدن هایشان نابود می شود، ولی نمونه های درخشانشان در دل ها باقی می ماند.

آه! در اینجا (اشاره به سینه اش کرد) دانش بی پایانی است. کاش شاگردان شایسته ای که توانند آن را دریافت کنند به دست می آوردم. آری، شاگردی دارم که طوطی وار درمی یابد، ولی امین نیست. دستورات دین را ابزار دنیاداری می کند و به

1- . خصال: 123

2- . خصال: 39

حجت های خدا بر خلقش زور می آورد و به نعمت او بر بندگانش چیره می شود تا مردمان سست دین و کم خرد را در برابر امام بر حق دور خود جمع کند و حزبی طرفدار خویش فراهم آورد.

و شاگرد دیگری که از روی اخلاص منقاد و پیرو استاد است، ولی هوش عمیق و سرشاری ندارد که بتواند علم خود را زنده نگه دارد و در برابر مخالفان خودداری کند. به مجرد اینکه به یک شبهه و اشکالی برخورد کند، فوراً دچار تردید و شکست می شود.

و شاگرد دیگری که نه چنان است و نه چنین، ولی غرق تلذذ و دنیا دوستی است، مهار گسیخته شهوت و دلباخته جمع کردن دنیا و پس انداز کردن است. اینان هیچ کدام مبلّغ و دعوت کننده به دین نیستند و همانند چهارپایان بیابان چرند. اینجا است که دانش با مرگ استادانش از میان می رود.

بار خدایا! آری باز هم زمین خالی از حجت نمی ماند. حجت خدا، یا نمایان ولی مقهور ستمکاران است، یا در پس پرده نهان است و در میان موج های عمیق از دیده ها پنهان است. برای آنکه حجت های خدا و راهنمایان او از میان نروند و بیهوده نمانند، آنان چند نفرند و کجایند؟ آنان از نظر شماره همیشه در اقلیّت هستند، ولی موقعیت آنها از همه بزرگ تر است. خدا به وجود آنها حجت های خود را نگه می دارد تا آنها را به مردانی شایسته چون خود بسپارند و آنها را در دل های همانندگان خود بکارند. این راد مردان به نیروی دانش تا مغز امور جهان پیش رفته اند و روح یقین را در آغوش دل گرفته اند. آنچه را که در نظر دنیاداران سخت است، آسان می شمارند و به آنچه نادانان از آن گریزانند، انس دارند؛ بدن هایشان در دنیا است، ولی جان هایشان شیفته عالم بالاست. ای کمیل! آنان خلیفه های خدا و مبلغین دین اویند. های! های! من دلباخته دیدار آنها هستم. برای خود و شما از خدا آمرزش می خواهم.(1)

1- . خصال: 186 - 187

5. تحف العقول: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: ای کمیل! این دل ها ظرف هاست و بهترین آنها، نگهدارنده ترین آنهاست. پس آنچه تو را می گویم از من به خاطر دار... تا آخر حدیث.(1)

6. امالی طوسی: کمیل پسر زیاد نخعی گفت: با امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه نماز عشا را خوانده بودم که دستم را گرفت و مرا از مسجد کوفه بیرون برد و تا پشت کوفه قدم زدیم، اما یک کلمه سخن با من نگفت: چون به صحرا رسیدیم، نفسی عمیق کشید و فرمود: ای کمیل! این دل ها ظرف هاست و بهترین آنها، نگهدارنده ترین آنهاست. پس آنچه را که به تو می گویم از من به خاطر دار... تا آخر حدیث، جز اینکه در این حدیث آمده است: «همنشینی دانشمندان دین است که بدان گردن باید نهاد. ای کمیل! فایده مال با از دست رفتن آن زایل می گردد. ای کمیل! گنجوران مال ها مرده اند، گرچه زنده اند، و دانشمندان چندان که روزگار پایدار است، تن هاشان ناپدیدار است و نشانه هاشان در دل ها آشکار است.

های های! در اینجا شک و دلایل آن به شبهه ای آشکار و ظاهر یا پنهان و پوشیده وارد می شود و آن گروه، ارواح یقین هستند که او را به دشواری نمی اندازند. آنان خلفای خدا روی زمینند و داعیان به سوی دین خدا؛(2) اینان در زمین جانشینان خدایند و دعوت کنندگان به سوی دین خدا. های های که چه آرزومند دیدار آنانم! برای خود و شما طلب آمرزش می کنم. سپس دستش را از دستم کشید و فرمود: کمیل! اگر می خواهی بازگرد.»(3)

7. نهج البلاغه: کمیل پسر زیاد گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام دست مرا گرفت و به بیابان برد. چون به صحرا رسید، آهی دراز کشید و گفت: ای کمیل! این دل ها ظرف هاست... تا آخر حدیث.(4)

کتاب الغارات مثل حدیث فوق را نقل کرده است.(5)

1- . تحف العقول: 169 - 171
2- . این قسمت عبارت افتادگی دارد و نیاز به تحقیق نسخه ها دارد.
3- . امالی طوسی 1 : 19-20

4- . نهج البلاغه، خ 147، ص 374 - 376
5- . الغارات: 89 - 91

توضیح: این خبر با اسناد زیادی در «باب اضطرار به حجت» می آید.

«جبان و جبانه» صحرا و قبرها را گویند. «اصحر» به معنای بیرون رفتن به سوی صحرا است. «اوعی» کسی را گویند که حافظ و جامع ترین فرد از نظر دانش باشد. فیروزآبادی می گوید: «ربانی» به «رب» نسب داده شده و الف و نون بر خلاف قاعده به آن افزوده گشته است. ولی صاحب کشاف معتقد است که «ربانی» کسی است که چنگ زدنش به دین خدا و اطاعت از او شدید باشد. از دیدگاه صاحب مجمع البیان، ربانی کسی است که امور مردم را اداره و اصلاح می کند.

«رعاع» مردم فرومایه و ناکس را گویند. «نعیق» صدای چوپان برای گوسفندان می باشد، چنان که به صدای کلاغ نیز گفته شده است. مقصود این است انسان های پست و اوباش که در هیچ عقیده ثابت قدم نیستند، در امر دین تزلزل دارند، به صدای هر دعوت کننده ای گوش فرا داده و به آن معتقد می شوند، بی هدف و بی چراغ راه می پیمایند و حق گرا را از باطل گرایان تشخیص نمی دهند. اینکه این قسم را به صورت جمع و دو قسم اول را جدا آورده، شاید اشاره به این داشته باشد که آن دو قسم اندک و این قسم فراوان است، و این دیدگاه شیخ بهایی است.

«رکن وثیق» همان عقاید حقیقی برهانی و یقینی است که در دفع شبهه و رفع سختی فرمانبرداری تکیه گاه است. دانش انسان را از امور ترسناک دنیا، آخرت، فتنه ها و شک ها و وسوسه های شیطانی محافظت می کند. «نفقه» مال را ناقص و فانی می کند، ولی علم با انفاق بارور می گردد، زیرا کثرت بحث و بررسی باعث تسلط عمر و نیروی فکر می گردد، چه اینکه خداوند از انبار دانش خود به کسی در بذل دانش بخیل نیست، عطا می فرماید.

شیخ بهایی فرموده: کلمه «علی» در حدیث می تواند به معنای «مع» (همراهی) یا سببیت و جستجوی علت باشد و شاهد بر هر دو، این آیات است: «وَ إِنَّ رَبَّک لَذُو مَغْفِرَهٍ لِلنَّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ»(1) {به راستی پروردگار تو نسبت به مردم با

1- . رعد/ 6

وجود ستمشان بخشایشگر است و به یقین پروردگار تو سختکیفر است. }
و «وَ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ»(1) {باشد که شکرگزاری کنید. }

در کتاب تحف العقول بعد از این حدیث آمده است: علم حاکم و مال محکوم علیه است، زیرا در محکمه به وسیله دانش قضاوت و حکم می شود که این مال از کسی گرفته و به دیگری داده شود. انفاق، جمع کردن مال و مصرف آن نیز با دانش صورت می پذیرد.

دوست داشتن دانشمند پاداش شکر نعمت خداوند است، یا دوستدار دانشمند به جهت دوست داشتن وی پاداش می گیرد. و می توان چنین معنا کرد: مراد محبت عالمی است که امام دین و ملت بوده، خداوند به وسیله او عبادت می شود و خداوند اطاعت و فرمانبرداری مرا نمی پذیرد، جز در پرتو محبت و پذیرش این عالم.

«و فی ما»: در کتاب امالی طوسی آمده است: همراهی با عالم نوعی عبادت است که خداوند با آن عبادت می شود.

و در نهج البلاغه: شناخت علم دینی است که به آن مردم دینداری می کنند.

«یکسبه الطاعه»: شیخ بهایی فرموده: مراد این است که انسان طاعت خداوند را به دست می آورد یا مردم فرمانبردار او می شوند.

مؤلف: نیاز به بردن «کسب» به باب افعال نیست، بلکه ثلاثی مجرد آن نیز همین معنا را افاده می کند، بلکه ثلاثی مجرد فصیح تر است. جوهری گوید: «کسب» به معنای جمع آمده است. «کسبت اهلی خیرا و کسبت الرجل ماداً فکسبه» این از باب مطاوعه است. ضمیر در «یکسبه» به صاحب علم بر می گردد.

و در نهج البلاغه عبارت چنین است: «یکسب الانسان الطاعه و جمیل الاحدوثه.» یعنی سخن زیبا و مدح گونه است و «احدوثه» مفرد «احادیث» می باشد و در کتاب تحف العقول عبارت چنین آمده است.

با از بین رفتن مال، فایده آن نیز نابود می شود و این جمله روشن است. و ذخیره کنندگان مال در حکم مردگانند، در حالی که آنان زنده اند، زیرا فهمیدن حق،

1- . بقره/ 185

شنیدن آن، پذیرش، عمل به حق و به کار گرفتن اعضای بدن که برای آن آفریده شده اند، همه از فواید حیاتند که در زراندوزان وجود ندارد، چنان که آیه «أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْياءٍ وَ ما يَشْعُرُونَ»(1) {مردگانند نه زندگان و نمی دانند کی برانگیخته خواهند شد} گواه این معنا است.

علماء به دلیل یاد زیبایشان، سعادتمندی، بهره مندی از لذت های برزخی و آخرتی، آثار و علوم به جا مانده از آنان، و فایده بردن مردم از برکات پایدارشان در طول زمان ها، خودشان نیز باقی و پایدارند. در نسخه امالی طوسی آمده که با مرگ زراندوزان، یاد و آثارشان نیز می میرد، ولی چون آثار، علوم، و نور علماء باقی هستند، خودشان نیز پایدارند.

خلاصه کلام شیخ بهایی این است که مَثَل به معنای نظیر و «شبیه» است و در جایی استعمال می شود که می گویند ضرب المثل در مورد خود است و بعداً در کلامی استعمال شده که دارای اهمیت است و مراد در اینجا معنا است، یعنی حکمت و موعظه هایشان در نزد اهلش برای عمل کردن محفوظ است.

ممکن است مراد از امثال، شبح و صورت آنها باشد، چون صورت علماء در ذهن و قلب دوستان، راه یافتگان به وسیله علماء و اقتداکنندگان به آثارشان موجود است و دائماً علماء را یادآوری می کنند.

«لعماً جماً...» یعنی علم زیادی دارم و اگر اهلش را می یافتم، می گفتم. بنابراین جواب «لو» محذوف است، هر چند که اگر کلمه «لو» برای تمنا و آرزو باشد، بنا بر دیدگاه بیشتر نحویان جواب لازم ندارد.

«اللَقِن» فهم نیکو را گویند. «غیر مأمون» یعنی راز داشتن را افشاء کرده و آن را نزد غیر اهلش می سپارند، در نتیجه ابزار دین را که علم است، برای دنیا استفاده می کنند.

در کتاب تحف العقول «فی طلب الدنیا» آمده است. مراد از «حجج» و نعمت ها، پیشوایان حق است، یعنی کسانی که علم را از ائمه می گیرند تا در میان

1- . نحل/ 21

مردم آشکار سازند. و انسان های ضعیف العقل آن را به عنوان ابزار نگه می دارند و مردم را از امام حق دور و آنان را به سوی خود می خوانند. احتمال دارد مراد از حجج و نعمت ها، همان داشتن ائمه حق باشد و هر دو ظرف از نظر ادبی متعلق به استظهار باشد، یعنی به وسیله حجت ها غلبه بر مردم و توسط نعمت ها غلبه بر بندگان پیدا می کند و هدفشان از این کار، آشکار کردن علوم و فضل نمایی است تا مردم آنان را هم راز گیرند، زیرا «ولیجه» به معنای مردان خاص و هم راز یا به معنای دین است که انسان به شخصی، ولو از اهل او نباشد، اعتماد کند.

و در کتاب تحف العقول «بنعمه الله علی معاصیه او منقاداً لحمله العلم» یعنی کسی که به حق، مؤمن است و اجمالاً ایمان دارد آمده است. و در برخی نسخه ها «لجمله العلم» آمده است، یعنی کسی که مومن به حق و معتقد به آن فی الجمله باشد. و در کتاب تحف العقول «قائلا بجمله الحق لا بصیره له فی احنائه» آمده است، یعنی او دارای تعمق نیست. و در بعضی از نسخه های دو کتاب مذکور و کتاب تحف العقول و در بعضی نسخه های نهج البلاغه، «فی احیائه» آمده است، یعنی در ترویج و تقویت آن. «یقدح» به صیغه مجهول است. «قدحت النار» زمانی گفته می شود که آتش را به وسیله آتشگیره و در ظرفی بیرون آورد. و در کتاب نهج البلاغه «ینقدح» آمده است و به هر تقدیر، حاصل معنا چنین است: آتش شک به وسیله اولین شبهه عارض شده بر قلبش شعله ور می گردد. چگونه است حال او زمانی که آوردن شبهه متواتر و پشت سر هم باشد. آگاه باشید که نه این شخص و نه آن شخص به درد نمی خورد؛ نه شاگردی که اطاعت کننده بدون بصیرت است اهل تحمل علم است و نه شاگردی که امانتدار نیست. و این یک جمله معترضه بین معطوف و معطوف الیه است. «او منهوما بالذات» یعنی حریص بر علم است و «منهم» در اصل به کسی گفته می شود که شکمش از طعام پر نشود.

مؤلف: در اکثر نسخه های دو کتاب «فمنهوم» آمده است، یعنی از جمله طالبان علم یا مردم. و در کتاب تحف العقول «اللهم لا ذا و لا ذاک فمن اذا المنهوم باللذه السلس القیاد للشهوه او مغرم بالجمع و الادخار لیسا من رعاه الدین و لا ذوی البصایر و الیقین» آمده است. و در نهج البلاغه «او منهوما باللذه سلس القیاد للشهوه

او مغرما» آمده است. «سلس القیاد» یعنی رام شدن آسان و بدون توقف یا مغرم به جمع و «ادخار» یعنی حرص شدید به جمع مال و ذخیره آن است، گویا کسی او را به چنین کاری واداشته است. «الغرم» نیز چنین معنایی دارد، یعنی کسی که بسیار حرص به دنیا دارد و این دو گروه از رعیت دین نیست.

«رعاه» جمع «راع» به معنای والی است، یعنی حریص و فریب خورده ای که در حدیث ذکر شده از والیان در دین نیست. و در این حدیث اشاره به این مطلب است که عالمان حقیقی، مالیان و قیّمان بر دین هستند. یعنی چوپانان و گوسفندان بیشترین شباهت را به این دو گروه دارند. مثل «کذلک یموت» یعنی به خاطر نبودن کسی که تحمل علوم را داشته باشد، این علوم نیز از بین می رود و با مرگ دانشمندان عارف، آثار آن علوم نیز از بین می رود، زیرا پس از آنها کسی که لیاقت تحمل آن علوم را داشته باشد یافت نمی شود. از آنجایی که سلسله علم و عرفان تا زمانی که نوع انسان وجود دارد قطع نمی شود، بلکه یک امام حافظ دین در هر زمان لازم است، لذا حضرت علی علیه السّلام سخنش را استدراک فرموده به «اللهم بلی.»

و در نهج البلاغه آمده است: زمین از حجت خدا که ظاهر و مشهور یا ترسان و مخفی باشد، هرگز خالی نمی ماند.

و در کتاب تحف العقول آمده است: روی زمین از حجت قائم ظاهر و آشکار یا تنهای ترسان خالی نمی ماند تا حجت های خدا و دلایل و راویان کتابش باطل نشود.

امام ظاهر مشهور مانند امیرالمومنین و امام خائف پنهان مانند امام مهدی علیهم السّلام در زمان حاضر، و مانند باقی امامان که به خاطر تقیه پنهان بودند و احتمال دارد که باقی امامان در ظاهر مشهور داخل باشد. و چقدر و تا کی مدت غیبت امام زمان طول خواهد کشید؟ و از حکومت دشمنان او بر مردم ستم روا داشته شود یا ابهام در عدد امامان و زمان ظهور آنان و مدت حکومت آنان به خاطر نبودن مصلحت در بیان این مطلب. سپس امام علیه السلام کمی عدد آنان و بزرگی ارزش آنها را بیان می کند و در مورد بزرگی ارزش آنان مقصود از حافظان و ودیعه گزارنده گان ائمه معصومین علیهم السلام است، اما بر اولی که بیان کمی عدد آنان

باشد احتمال دارد مراد شیعیان باشد که حافظ دین امامان معصومین علیهم السلام در زمان غیبت آن بزرگواران هستند.

«هجم بهم العلم» یعنی آنان را دفعتاً و یک مرتبه بر علم لدنی بر حقائق اشیاء مطلع ساخته است. و حجاب و پرده ها را از ایشان بر طرف ساخته است.

« و الروح» به فتح به معنای راحت و رحمت و نسیم است، یعنی آنان لذت یقین را یافتند که آن از رحمت و نسیم های لطف الهی است.

«و استلانوا ما استوعره المترفون» ، «وعر» زمین سخت را گویند ، «مترف» آدم هایی را گویند که در ناز و نعمت باشد.

یعنی آنچه از دوری شهوات و بریدن تعلقات را که صاحبان نعمت سخت می پندارند آنان آسان می شمارند. و آنچه را از اطاعت و تقرب و مجاهدت های در دین که جاهلان وحشت دارند آنها مأنوس اند.

«صحبوا الدنیا بأبدان إلخ» یعنی گرچه با بدنهای خویش در میان مردم زندگی می کنند ولی با ارواح شان از آنها جدایند بلکه ارواح آنان به قرب و وصال حق تعالی وابسته است. و با مقربان درگاه الهی مانند انبیاء و ملائکه مقربین مصاحبت دارند. آنان جانشین های خدا در زمین اویند.

معرفه آوردن مسند الیه «اولئک» در حدیث اشاره به این مطلب دارد که سزاوار است مابعدش به او نسبت داده شود. زیرا این مسند الیه متصف به اوصاف مذکور قبلش می باشد.چناچه در آیه 5 سوره مبارکه بقره امده است «أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُون». و در نسخه های نهج البلاغه «آه آه» آمده است و در بعض نسخ «های های» آمده و در بعض دیگر «هاه هاه» آمده است به هر صورت هدف از این واژه گان اظهار شوق و علاقه به آنها و درد آور بودن جدائی آنها است گرچه بعضی این کلمات در لغت نیامده است ولی در عرف شایع است. و این حدیث را توضیح و تبیین کردم زیرا برای طالبان مفید است. سزاوار است طالبان علم هر روز از دید یقین به این حدیث ینگرند و بعض فوائد دیگر این حدیث را در کتاب امامت بیان خواهیم کرد.

8. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم بر دو قسمند: دانشمند و دانشجو، و باقی مردم خار و خاشاک روی آب هستند. پس ما دانشمندانیم و شیعیان ما دانشجویان و باقی مردمان خار و خاشاک روی آب.(1)

9. محاسن: امام باقر علیه السّلام فرمود: صبح کنید در حالی که دانشمند و دانشجوی خوب باشید.(2)

10. محاسن: جابر جعفی از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صبح کنید در حال که دانشمند یا دانشجو باشید، و بپرهیزید از اینکه بیکار لذت جو باشید.(3)

11. محاسن: ابوحمزه ثمالی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: صبح کنید در حال که دانشمند یا دانشجو یا دوستدار علم باشید. چهارمی نباشید که به دشمنی دیگران هلاک خواهید شد.(4)

12. روضه الواعظین و عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خیری در زندگی نیست جز برای دو شخص: دانشمند فرمانروا یا مستمع شنوا.(5)

13. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صبح کنید در حالی که دانشمند یا دانشجو یا شنونده یا دوستدار آنان باشید، و پنجمی نباشد که هلاک می گردید.(6)

14. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه کردن به صورت عالم عبادت است.(7)

15. عوالی اللئالی: از بعضی ائمه علیهم السّلام روایت شده است که مردم چهار گونه اند: شخص که می داند و می داند که او دانا است، پس او ارشادکننده

1- . بصائرالدرجات 1 : 42
2- . محاسن: 226
3- . محاسن: 227

4- . محاسن: 227
5- . روضه الواعظين: 10
6- . عوالى اللئالى 4 : 75
7- . عوالى اللئالى 4 : 73

دانشمند است، از او پیروی کنید؛ شخصی که می داند و نمی داند که او دانا است، پس او غافل است، او را بیدار نمایید؛ شخصی که نمی داند و می داند که او نادان است، پس او جاهل است، او را آموزش دهید؛ شخصی که نمی داند و خود را دانا می داند، پس او شخص گمراه است، ارشادش کنید.(1)

16. قرب الإسناد: امام صادق علیه السّلام از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: اگر علم در ستاره ثریا باشد، مردان فارس آن را به دست خواهند آورد.(2)

17. امالی طوسی: محمد بن عبیدالله گوید: از آقایم امام هادی علیه السّلام در سامرا شنیدم که می فرمود: اراذل و اوباش، قاتلان پیامبران هستند و عامه از عمی به معنای کوری مشتق شده است. خدا راضی نشده که آنها به چهارپایان تشبیه شوند، بلکه فرموده است: «بل أَضَلُّ سَبِیلًا»(3) {بلکه گمراه ترند. }(4)

18. نهج البلاغه: وقتی خدا خواست بنده ای را پست نماید، علم را بر او منع می سازد.(5)

توضیح: یعنی او را به تحصیل علم موفق نمی کند.

19. کنز الفوائد: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: صبح کنید در حالی که دانشمند یا دانشجو باشید، و سومی نباشید که مورد سرزنش قرار می گیرید.(6)

20. جابر جعفی از امام صادق علیه السّلام، از پدرانش روایت کرده که فرمود: صبح کنید در حالی که دانشمند خوب یا دانشجوی خوب باشید.(7)

1- . عوالی اللئالی 4 : 79
2- . قرب الاسناد: 52
3- . فرقان/ 44
4- . امالی طوسی: 624
5- . نهج البلاغه: ق ح 228، ص 397

6- . كنز الفوائد 2 : 109
7- . اصول السته عشر، كتاب جعفر بن محمد الحضرمى: 73

آیات:

- فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون.(1)

{اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتاب های آسمانی بپرسید. }

روایات:

1. خصال: علم گنج هایی است که کلیدهای آن پرسش است. خدا شما را رحمت کند، سؤال کنید که در دانش چهار نفر اجر می برند: پرسشگر، سخنگو، شنونده، دوستدار آنها.(2)

در کتاب کنز الفوائد مثل حدیث فوق آمده است.(3)

2. خصال: اصبغ پسر نباته گوید: امیرمؤمنان فرمود: حکیمان روزگار قدیم می فرمودند: سزاوار آن است که رفت و آمد به در خانه ها باید برای یکی از این ده مطلب باشد. امام فرمود: در روزگار گذشته حکما همیشه می گفتند که رفت و آمد به در خانه ها، باید به خاطر یکی از این ده مقصود باشد:

1) برای ادای حج و قیام به حق و انجام وظیفه واجب او، به خانه خدا کعبه معظمه روند.

1- . انبیاء/ 7
2- . خصال: 244 - 245
3- . کنز الفوائد 2 : 107

2) به دربار پادشاهان عادلی که اطاعت آنها به اطاعت حق پیوسته است، حق آنان واجب و سودشان بزرگ و زیانشان سخت است.

3) به در خانه علماء و دانشمندانی که در علم دین و دنیا از آنها استفاده می شود.

4) به در خانه های اهل جود و بخشش که مال خود را برای نیکنامی و امید ثواب آخرت می دهند.

5) به در خانه مردمان بی خرد و فعالی که در حوادث زمانه به کمک آنان نیازمند می شوی و در حوایج از آنها پناه می طلبی.

6) به در خانه اشراف و بزرگان برای خواهش و بخشش و مردانگی و رفع حاجت.

7) به در خانه کسانی که از رأی و شور آنان استفاده می شود و تقویت حزم و آماده کردن ساز و برگی در مورد حاجت می آید.

8) به در خانه برادران دینی، چون که ارتباط با آنها واجب و ادای حقشان لازم است.

9) به در خانه دشمنانی که به مدارای با آنان شرشان دفع می شود و به حیله و تدبیر و ملاطفت و دیدن از آنها، دشمنی شان برطرف می گردد.

10) به در خانه کسانی که از همنشینی آنان بهره برده شود و ادب استفاده گردد و گفتگوی با آنها موجب انس باشد.(1)

توضیح: احتمال دارد مراد از «ملوک»، پادشاهان دین باشد که ائمه معصومین علیهم السّلام و نایبان آنها هستند. و احتمال دارد عام تر باشد، زیرا اطاعت حاکمان جور نیز از باب تقیه اطاعت خدا است. «لالتماس الهیئه» یعنی آنها را با هیأت نیکو ملاقات می کند و با مردانگی با آنها معاشرت می نماید. یا به خاطر معاشرت با گروه اشراف، هیأت مردانگی کسب کند. جزری گوید: گناهان صاحبان شأن را ببخشید. صاحبان شأن کسانی هستند که به بدی معروف نیستند و گاهی

1- . خصال: 426 - 427

لغزش می کنند. هیأت به معنای صورت و قیافه و حالت است که مراد از آن، کسانی است که در یک حالند و حالات مختلف ندارند.

3. صحیفه الرضا: امام رضا علیه السّلام از پدرانش، از رسول خدا روایت کرده که آن حضرت فرمود: علم گنج هایی است که کلیدش سؤال کردن است. پس سؤال کنید، خدا شما را رحمت کند، زیرا به چهار نفر در آن اجر داده می شود: سؤال کننده، معلم، شنونده، دوستدار آنان.(1)

در کتاب عیون اخبار الرضا مثل حدیث فوق با سه سند آمده است.(2)

4. امالی طوسی: علی علیه السّلام فرمود:

بر تلخی های روزگار با کراهت صبر کردم، و در اینکه ثواب پروردگار در آن است یقین دارم

وقتی نمی دانی و از عالم هم سؤال نمی کنی، که می داند که تو نادانی و نمی دانی؟(3)

5. نوادر راوندی: امام موسی کاظم علیه السّلام از رسول خدا نقل کرده که فرمود: از دانشمندان بپرسید، با حکیمان رفت و آمد کنید، و با بینوایان همنشین شوید.(4)

6. منیه المرید: زراره و محمد بن مسلم و برید عجلی گفتند که امام صادق فرمود: مردم فقط به این خاطر هلاک می شوند که سؤال نمی کنند.(5)

7. منیه المرید: امام صادق علیه السّلام فرمود: علم دیندارای قفلی است که کلیدش سؤال کردن است.(6)

1- . صحیفه الرضا: 85
2- . عیون اخبار الرضا 2 : 32
3- . امالی طوسی: 712
4- . نوادر راوندی: 26
5- . منیه المرید: 71
6- . منیه المرید: 112

باب چهارم: مذاکره علم و همنشینی با دانشمندان و حضور در مجالس علم و مذمّت معاشرت با جاهلان

روایات:

1. امالی صدوق: رسول خدا فرمود: هر مؤمنی که بمیرد و یک ورق از او بماند که دانشی بر آن باشد، آن ورقه روز قیامت میان او و دوزخ پرده شود و خدای تبارک و تعالی به ازای هر حرفی که در آن نوشته است، شهری به او دهد که هفت برابر دنیا باشد. مؤمنی نباشد که یک ساعت نزد عالمی نشیند، جز آنکه پروردگارش عزوجل ندا کند: نزد حبیبم نشستی! به عزت و جلالم سوگند که تو را با او ساکن بهشت کنم و باک ندارم.(1)

2. ثواب الأعمال و امالی صدوق: رسول خدا فرمود: همنشینی اهل دین، شرف دنیا و آخرت است.(2)

خصال: مثل حدیث فوق را آورده است.(3)

توضیح: اهل دین، دانشمندان دینی و عمل کنندگان به شریعت هستند.

3. امالی صدوق: علی بن فضال از پدرش روایت کرده که امام رضا علیه السّلام فرمود: کسی که در مجلسی بنشیند و امر ما را در آن زنده کند، روزی که قلب ها می میرد، قلب او زنده است،.(4)

1- . امالی صدوق: 40 - 41
2- . امالی صدوق: 58
3- . خصال: 5
4- . امالی صدوق: 68

توضیح: زنده کردن امر اهل بیت علیهم السّلام با یادآوری فضایل ایشان و نشر احادیث و حفظ آثار آنان است.

4. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: ای مردم! خوشا به حال کسی که عیب هایش او را از عیبجویی مردم بازدارد، تواضع بدون نقصان کند، با اهل فقه و رحمت بنشیند، با ذلیلان و مسکینان معاشرت نماید و مال حلالش را انفاق کند.(1)

توضیح: «من غیر منقصه» چهار احتمال دارد:

1) مراد از نقصان، نقصان در دین باشد، یعنی در برابر کافر یا فاسق یا ظالم یا کار باطل تواضع نداشته باشد.

2) مراد از آن، نقصان به معنای عیب باشد، یعنی تواضع وی به خاطر خیانت یا فسق یا غیر آنها از دیگر عیب هایی نباشد که موجب خواری در نزد مردم می گردد.

3) مراد از نقصان، نقصان فقر باشد، یعنی تواضع وی به دلیل کمی مال نباشد که برای کسب حاجت و طلب مال تواضع نماید.

4) مراد از نقصان، نفی تواضع بیش از حد باشد، یعنی تواضع به حدی نباشد که باعث نقصان و ذلت انسان گردد.

«فی غیر معصیه» ظاهراً این جمله متعلق به انفاق است و تعلق آن به آن دو از باب تنازع، بعید به نظر می رسد.

5. خصال: از امام صادق علیه السّلام روایت شده که امیرمؤمنان در ضمن سفارش های خود به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: بدان که مروت مرد مسلمان، دو مروت است در حضر و یک مروت است در سفر. اما مروت در حضر، قرائت قرآن و همنشینی با علماء و تأمل در مسائل فقه و محافظت بر نماز جماعت است. اما مروت در سفر، بذل توشه به رفیقان و ترک مخالفت همسفران و یاد خداوند عزوجل است در هر مکان، از بالا رفتن و سرازیر رفتن و فرود آمدن و نشستن.(2)

1- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی 2 : 45
2- . خصال: 54

6. عیون اخبار الرضا: علی بن فضال گوید: امام رضا علیه السّلام فرمود: کسی که مصائب ما را یادآوری نماید و گریه کند یا بگریاند، چشمش گریان نشود روزی که چشم ها گریان است. و کسی که در مجلسی بنشیند و امر ما را در آنجا زنده کند، قلبش زنده است روزی که تمام قلب ها می میرد. (1)

توضیح: «مردن قلب در قیامت»، کنایه از شدت وحشت و غم و اندوه و ترسی است که بر دل ها ظاهر می شود.

7. امالی طوسی: بکر بن محمد از امام صادق علیه السّلام روایت می کند و می گوید: از آن حضرت شنیدم که به خیثمه می فرمود: ای خیثمه! دوستان مرا سلام برسان و آنان را به تقوای خدای عزوجل و اینکه زندگانشان بر تشیع جنازه مردگان حاضر شوند و همدیگر را در خانه هایشان زیارت کنند توصیه کن، زیرا ملاقات آنها همدیگر را باعث زنده کردن امر ما است. راوی گفت: پس آن حضرت دست مبارک را بلند کرد و چنین دعا فرمود: خدا رحمت کند کسی را که امر ما را زنده کند.(2)

8. امالی طوسی: معتب غلام امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که از آن حضرت شنیدم که به داود بن سرحان می فرمود: ای داود! دوستانم را از طرف من سلام برسان و بگو که من می گویم خدا رحمت کند بنده ای را که در مجلسی با کسی دیگر جمع شود و مذاکره امر ما را نماید، زیرا سومین آنها فرشته ای است که برای آن دو استغفار می کند. و دو نفر برای یادآوری ما یک جا جمع نمی شوند، مگر اینکه خدای متعال به خاطر آن دو به ملائکه نفر مباهات می کند. پس وقتی که جمع شدید، مشغول ذکر شوید، زیرا در اجتماعات و مذاکره شما زنده نمودن ما هست و بهترین مردم بعد از ما، کسی است که امر ما را یادآوری کند و مردم را به سوی یادآوری ما بخواند.(3)

1- . عیون اخبار الرضا 1 : 264
2- . امال طوسی 5 : 135
3- . امالی طوسی 8 : 228

9. امالی طوسی: علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: پرهیزکاران، آقایان و فقها رهبران هستند، نشستن نزد آنها عبادت است.(1)

10. امالی طوسی: امیرالمؤمنین علیه السّلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: پیامبران رهبران و فقها، آقایان هستند و همنشینی با آنها مزیتی است. و شما در گذرگاه شب و روز با عمرهای کوتاه و عمل های محفوظ هستید و مرگ ناگهان می آید. پس کسی که خیر را بکارد، غبطه را درو می کند و کسی که بدی را بکارد، پیشمانی را.(2)

توضیح: «بغته» یعنی ناگهانی و «الغِبطه» به معنای مسرّت و حال نیکو است.

11. علل الشرائع: یونس بن عبدالرحمن مرفوعا نقل کرده که جناب لقمان به فرزندش گفت: فرزندم! مجالس و محافل را بیازما و نیک بنگر، اگر جماعتی را دیدی که به یاد خداوند عزوجل هستند با ایشان بنشین، زیرا اگر عالم باشی این مجلس علم تو را زیاد می کند و اگر جاهل باشی، تو را عالم می گرداند، و شاید خداوند رحمتش را شامل ایشان کند و تو را نیز مشمول آن قرار دهد. و اگر گروهی را دیدی که از یاد خدا غافل و بی خبرند، با ایشان مجالست مکن، زیرا اگر عالم باشی، علم تو نفعی به تو نمی رساند و اگر جاهل باشی، این مجلس جهل تو را زیادتر می کند و شاید عقوبت حق تعالی به ایشان رسیده و تو را نیز فرا گیرد.(3)

توضیح: «اختر المجالس علی عینک» یعنی با بصیرت مجلس ها را انتخاب کن و با چشم باز، زیرا «علی» گاهی به معنای «با» و گاهی به معنای «رجحان» می آید یعنی انتخاب مجالس را بر چشمت ترجیح بده. بنا بر معنای اخیر، مراد حدیث تفصیل مجالس است که قرار است بر چشم خود ترجیح بدهیم.

12. معانی الأخبار: محمّد بن حسن (یکی از نواد گان امام مجتبی) گوید: پدرم از پدرش، از امام حسن مجتبی علیهم السّلام برایم نقل نمود که پیغمبر خدا

1- . امالی طوسی 8 : 229
2- . امالی طوسی 14 : 485
3- . علل الشرائع: 394

صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «به سوی بوستان های بهشت بشتابید.» گفتند: بوستان های بهشت چیست؟ فرمود: گردهمایی هایی که در آنها ذکر خدا می شود.(1)

توضیح: «حلق الذکر» مجالسی است که بر مبنای قانون شرع در آن ذکر خدا می شود و علوم اهل بیت و فضایل ایشان یادآوری می گردد، و مجالس وعظی که در آن وعده و وعید الهی ذکر می گردد، نه مجالس بدعت گزارانه و ساختگی که در آنها معصیت خدا می شود، زیرا آنها مجالس غفلت است نه حلقه ذکر.

13. معانی الأخبار و امالی صدوق: در ضمن سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله به روایت امام صادق علیه السّلام آمده: استوارترین مردم کسی است که از مردم نادان فرار کند و خوشبخت ترین مردم کسی است که با بزرگان معاشرت نماید.(2)

14. عوالی اللئالی: از امام صادق علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود: با همدیگر ملاقات کنید و گفتگوی علم نمایید، زیرا با گفتگوی علم دل ها روشنی پیدا می کند و با حدیث کردن، امر ما زنده می شود. خدا رحمت کند کسی را که امر ما را زنده کند.(3)

توضیح: جوهری گوید «الرین» به معنای طبع و چرکین بودن است. گفته می شود «ران علی قلبه ذنبه یرین رینا و ریونا»، یعنی گناه بر قلبش غلبه کرد.(4)

15. عوالی اللئالی: گروهی از استادان من به طریق صحیح از امام صادق علیه السّلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: خدای متعال هنگام بازگشت اهل مجالس ذکر و علم به سوی منازل شان، به فرشتگانش می فرماید: ثواب آنچه از کردارشان را که دیده اید بنویسید! پس فرشتگان برای هر یک ثواب کردارش را می نویسند و بعض کسانی که با آنها حاضر شده اند، ثوابی برای شان نمی نویسند. خدای متعال می فرماید: چرا برای فلانی ثواب ننوشتید، آیا با آنها نبودند، در حالی که شما دیدید؟ می گویند: پروردگارا! آن شخص با آنان در سخن گفتن مشارکت

1- . معانى الاخبار: 321
2- . امالى صدوق: 28
3- . عوالى اللئالى 4 : 67
4- . صحاح: 2129

نداشت و حرفی با آنان نزد. خدای متعال می فرماید: آیا همنشین آنها نیز نبود؟ می گویند: بلی! همنشین آنها بود ای پروردگار! خداوند می فرماید: او را از جمله آنها بنویسید. آنان گروهی هستند که همنشینان آنها بدبخت نمی شوند. پس او را نیز با آنها می نویسند. خداوند می فرماید: برای آن شخص ثواب یکی از آنها را بنویسید.(1)

توضیح: «لا یشقی بهم جلیسهم» یعنی به برکت آنها، همنشین ایشان از بزرگواری آنان محروم نمی ماند تا بدبخت گردد، یا اینکه همنشینی آنها مؤثر است، پس به سبب آن مستحق ثواب و سعادت می شود.

16. عوالی اللئالی: رسول خدا فرمود است: مذاکره علم نمایید، همدیگر را ملاقات کنید و برای همدیگر حدیث نقل کنید، زیرا حدیث روشنی قلب ها است. قطعاً دل ها را همانند شمشیر زنگار می گیرد و جلای قلب ها با حدیث کردن است.(2)

17. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می فرماید: علم را در میان بندگانم مذاکره کنید، از علم هایی که دل های مرده به آن زنده می شود، آن گاه که به امر ما ختم شود.(3)

منیه المرید: امام صادق علیه السّلام مثل آن را روایت کرده است.(4)

18. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حواریون به حضرت عیسی علیه السّلام گفتند: ای روح الله! با کی همنشینی کنیم؟ فرمود: کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد، گفتارش بر علم شما بیفزاید و کارهایش شما را به آخرت تشویق نماید.(5)

19. عوالی اللئالی: از یکی از ائمه علیهم السّلام روایت شده که فرمود: همنشینان سه گونه اند: همنشینی که از او استفاده می کنی، پس همراهش باش؛

1- . عوالی اللئالی 4 : 67 - 68
2- . عوالی اللئالی 4 : 78
3- . عوالی اللئالی 4 : 78

4- . منيه المريد: 68
5- . عوالى اللئالى 4 : 78

همشنینی که از تو استفاده می کند، پس گرامی اش بدار؛ همنشین که نه از تو استفاده می کند و نه تو از او بهره می بری، پس از او فرار کن.(1)

20. امالی مفید: ابوالمحبر گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز دل ها را فاسد کند: خلوت با زنان، استمتاع زنان، گرفتن رأی زنان، همنشینی با مردگان. پرسیده شد: ای رسول خدا! مقصود از همنشینی با مردگان چیست؟ فرمود: هر کسی که از ایمان گمراه و در احکام دین حیران باشد.(2)

21. جامع الأخبار: ابوذر گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوذر! یک ساعت نشستن در مجلسی که در آن مذاکره علم شود، در نزد خدا از نماز خواندن هزار شب که هر شب هزار رکعت نماز بخواند محبوب تر است، و نشستن یک ساعت نزد مذاکره علم، نزد خدا از هزار جهاد و قرائت تمام قرآن محبوب تر است.

ابوذر گفت: ای رسول خدا! آیا مذاکره علم بهتر است از تلاوت تمام قرآن؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوذر! یک ساعت نشستن در مجلسی که مذاکره علم شود، در نزد خدا محبوب تر است از تلاوت تمام قرآن دوازده هزار بار. بر شما باد به مذاکره علم، زیرا به دانش حلال از حرام شناخته می شود. ای ابوذر! یک ساعت نشستن در مجلسی که در آن مذاکره علم شود، برای تو از عبادت یک سال که روزهایش روزه و شب هایش به نماز قیام کنی بهتر است. نگاه کردن به صورت عالم، برایت از آزاد کردن هزار بنده بهتر است.(3)

22. روضه الواعظین: لقمان به پسرش فرمود: پسرکم! با دانشمندان همنشینی کن و زانو به زانوی ایشان بنشین که خدای عزوجل دل ها را به پرتو حکمت زنده می کند، همچنان که زمین را با باران آسمان زنده می فرماید.(4)

1- . عوالی اللئالی 4 : 79
2- . امالی مفید: 35
3- . جامع الاخبار: 38 - 39
4- . روضه الواعظین: 16

توضیح: «زاحمهم» یعنی با آنان مضایقه کن و با زحمت دادن به آنان وارد شو، یعنی زانوهایت را در زحمت دادن آنها داخل کن. «وابیل» یعنی باران شدید و دانه درشت.

23. روضه الواعظین: یکی از صحابه روایت می کند که مردی از انصار به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! اگر حضور در تشییع جنازه و حضور در محضر عالم آماده باشد، شما کدام یک را بیشتر دوست دارید که حاضر شوم؟ فرمود: اگر کسانی هستند که جنازه را جمع و دفن کنند، همانا حضور در مجلس عالم برتر از هزار تشییع جنازه و هزار عیادت بیمار و شب زنده داری هزار شب و روزه گرفتن هزار روز و صدقه دادن هزار درهم به مستمندان و هزار حج مستحب و هزار جهاد مستحب است که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنی و همه این ها کجا قابل مقایسه با محضر عالم نیست! مگر نمی دانی که خداوند به دانش پرستش و اطاعت می شود و خیر دنیا و آخرت همراه علم است و شر دنیا و آخرت با نادانی؟(1)

24. کشف الغمه: امام رضا علیه السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: همنشینی دانشمندان عبادت است، و نگاه کردن به صورت علی علیه السّلام عبادت است و نگاه کردن به خانه کعبه عبادت و نگاه کردن به قرآن عبادت و نگاه کردن به پدر و مادر عبادت است.

25. اختصاص: ابن عایشه نصری روایت کرده که امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله در یکی از خطبه هایش فرموده است: ای مردم! بدانید عاقل نیست کسی که از گفتار دروغ درباره اش ناراحت شود و حکیم نیست کسی که به ستایش مردم نادان راضی گردد. مردم فرزندان چیزی هستند که آن را نیکو انجام می دهند، و ارزش هر کس به این است که کاری را خوب انجام دهد. درباره دانش سخن گویید تا قدر شما معلوم شود.(2)

1- . روضه الواعظین: 17
2- . اختصاص: 1 - 2

26. اختصاص: امام باقر علیه السّلام فرمود: یک ساعت مذاکره علم بهتر از عبادت یک شب است.(1)

27. اختصاص: امام موسی کاظم علیه السّلام فرمود: گفتگوی با عالم در خاکروبه ها بهتر از گفت و گوی با جاهل روی فرش های فاخر است.(2)

28. امام موسی کاظم علیه السّلام فرمود: نزد هر عالمی ننشینید، جز عالمی که شما را از پنج چیز به سوی پنج چیز بخواند: از شک به یقین؛ از تکبر به تواضع؛ از ریا به اخلاص؛ از دشمنی به نصیحت؛ از رغبت دنیا به سوی بی اعتنایی به آن.(3)

29. نوادر راوندی: امام موسی کاظم علیه السّلام از پدرانش روایت کرده که رسول خدا فرمود: نگاه محبت آمیز به صورت عالم عبادت است.(4)

30. کنز الفوائد: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: کسی که با دانشمندان همنشینی کند مورد احترام قرار گیرد و کسی که با فرومایگان نشیند، تحقیر شود.(5)

31. کنز الفوائد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال کسی که عیب هایش او را از عیبجویی دیگران باز دارد، و از مال حلال در راه خدا انفاق کند، و بر ضعیفان و مسکینان ترحم نماید، و با دانشمندان و حکیمان همنشین باشد.(6)

32. کنز الفوائد: لقمان به پسرش گفت: ای پسر جانم! همراه دانشمندان و همنشین آنان باشد و در خانه هاشان از آنها دیدار کن تا شاید مانند آنها شوی و از آنها باشی.(7)

33. عده الداعی: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: نشستن یک ساعت نزد دانشمندان، برای خدا محبوب تر است از عبادت هزار سال، و نگاه کردن به عالم، به برای خدا محبوب تر است از اعتکاف یک سال در بیت الحرام، و زیارت دانشمندان،

1- . اختصاص: 245
2- . اختصاص: 335

3- . اختصاص: 335
4- . نوادر راوندی: 11
5- . کنز الفوائد 1 : 319
6- . کنز الفوائد 1 : 379
7- . کنز الفوائد 2 : 66

در نزد خدا از هفتاد طواف دور خانه کعبه محبوب تر است و بهتر از هفتاد حج و عمره قبول شده است که خدا به خاطر آن، او را هفتاد درجه بالا می برد و بر آن شخص رحمت نازل می کند و فرشتگان شهادت می دهند که بهشت برایش واجب است.(1)

34. منیه المرید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی در باغستان های بهشت مرور کردید، پس از آنها استفاده کنید! گفتند: یا رسول الله! باغستان های بهشت چیست؟ فرمود: حلقه های ذکر و یاد خدا است، زیرا خداوند فرشتگانی دارد که همیشه حلقه های ذکر را جستجو می کنند و وقتی آنان را یافتند، آنها را زیر بال و پر خود قرار می دهند.

بعضی از دانشمندان گفته اند: حلقه های ذکر، مجالس حرام و حلال است که چگونه بفروشند، چگونه بخرند، چگونه نماز بخوانند، چگونه روزه بگیرند، چگونه ازدواج کنند، چگونه حج کنند و امثال آن.(2)

35. منیه المرید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد رفت و دید دو مجلس در مسجد برگذار است: یک مجلس که احکام دین در آن می آموزند و مجلس دیگر که در آن دعا می خوانند. از رسول خدا پرسیدند: کدام آن دو بهتر است؟ فرمود: هر دو مجلس عاقبت به خیرند، اما آن گروهی که علم می آموزند و به نادانان آموزش می دهند، بهتر است. من برای آموزش فرستاده شده ام. سپس در کنار گروه دوم نشست.(3)

36. منیه المرید: امام باقر علیه السّلام فرمود: خدا رحمت کند بنده ای را که علم را زنده کند. عرض شد: احیای علم چگونه است؟ فرمود: با دینداران و پرهیزکاران مذاکره علم نماید.(4)

1- . عده الداعی: 75
2- . منیه المرید: 67
3- . منیه المرید: 68
4- . منیه المرید: 68

37. منیه المرید: امام باقر علیه السّلام فرمود: مذاکره علم درس دادن است و ثواب درس دادن، نماز مستحبی است.(1)

و فرمود: مذاکره علم درس است و درس عبادت نیکو است.

38. منیه المرید: در کتاب زبور آمده است: به دانشمندان و زاهدان بنی اسرائیل بگو: با مردم پرهیزکار گفتگو کنید. اگر در میان مردم پرهیزکار نیافتید، با دانشمندان مذاکره کنید. اگر عالمی نیافتید، با عاقلان مذاکره کنید، زیرا تقوا و علم و عقل سه درجه است که هیچ یک از آنها را در بنده ای از بندگانم که قصد هلاک او را داشته باشم، قرار ندادم.(2)

1- . منیه المرید: 68
2- . منیه المرید: 36

باب پنجم: عمل بدون علم

روایات:

1. امالی صدوق: طلحه بن زید گوید: از امام صادق شنیدم که می فرمود: کسی که بدون بینایی عمل کند، چون کسی است که بیراهه رود و با شتاب در راه رفتن، جز دوری برایش نیفزاید.(1)

در کتاب محاسن و فقه الرضا مثل این حدیث آمده است.(2)

2. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام می فرمود: خدای عزّوجل عملی را جز با معرفت نپذیرد و معرفت هم جز با عمل نباشد. هر که معرفت پیدا کند، او را به عمل راهنمایی می کند و هر که عملی ندارد، معرفتی ندارد. ایمانِ بخشی از بخش دیگر پدید می آید.(3)

در کتاب محاسن مثل حدیث بالا نقل شده است.(4)

توضیح: ظاهراً مراد از «معرفت»، اصول عقاید است و احتمال دارد اعم تر از آن باشد. «إن الإیمان بعضه من بعض» یعنی اجزای ایمان که اعتقادات و اعمال باشد، بعضی از آنها مشروط به بعضی دیگر است، یعنی اعتقادات اجزای اعمال است و اعمال اجزای اعتقاد است. یا مراد این است که بعضی از اجزای ایمان از بعضی دیگر سر منشاء می گیرد.

1- . امالی صدوق: 343 - 344
2- . محاسن: 198
3- . امالی صدوق: 344
4- . محاسن: 198

3. قرب الإسناد: امام صادق علیه السّلام از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: از عابدان جاهل و عالمان فاسق دوری کنید، زیرا آنان سر منشأ تمام فتنه هایند.

مؤلف: این خبر و اخبار مناسب این باب را در «باب مذمت علمای سوء» آورده ام.

4. خصال: ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هیچ حسبی برای قریشی و عربی جز تواضع نیست؛ هیچ کرامتی جز تقوا نیست؛ هیچ عملی قبول نمی شود مگر با نیت، و هیچ عبادتی مقبول نیست مگر با تفقه و آگاهی. و آگاه باشید که مبغوض ترین مردم در نزد خدا، کسی است که تنها به سنّت امام اقتدا کند نه به اعمال ایشان.(1)

5. امالی طوسی: رسول خدا فرمود: گفتاری جز عمل نیست، و گفتار و عمل جز با نیّت نیست، و گفتار و عمل و نیّت جز با سنت نیست.(2)

توضیح: گفتار و اعتقاد منفعت کامل ندارد، مگر اینکه با عمل همراه شود و آن دو نیز منفعت ندارد، مگر زمانی که برای رضای خدا و بدون ریا و غرض فاسد انجام گیرد و آن سه فایده ندارد، مگر آنکه موافق سنت باشد و از روی بدعت انجام نشود.

6. بصائر الدرجات: رسول خدا فرمود: گفتاری جز با عمل نیست و عملی جز با نیت نیست و عمل و نیتی نیست، مگر اینکه موافق سنت باشد.(3)

7. محاسن: رسول خدا فرمود: کسی که عملی را بدون آگاهی انجام دهد، فسادش بیشتر از اصلاح او است. (4)

دره الباهره: از امام جواد علیه السّلام مانند این حدیث را آورده است.(5)

1- . خصال: 18
2- . امالی طوسی 12 : 346 - 347
3- . بصائر الدرجات: 31
4- . محاسن: 198

5- . دره الباهره: 55

8. عوالی اللئالی: از امام صادق علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود: دو نفر پشت مرا شکست: عالم بی حیا و بی مبالات؛ جاهل عابد. اولی به خاطر بی حیایی اش سد راه مردم از طلب علم می شود و دومی مردم را به خاطر نادانی اش از عبادت دور می کند.(1)

توضیح: «تهتک» به معنی قطع و بریدن جزء است. عالم متهتک کسی است که باک ندارد از اینکه پرده اش پاره شود. «متنسک» کوشش در عبادت را گویند. اما اینکه جاهل عابد سد راه مردم می شود، چون مردم از او نادانی را می بیند و در عبادت از او پیروی نمی کنند، یا او به خاطر نادانی اش در عبادت بدعت هایی می گذارد که مردم از وی در آن بدعت ها پیروی می کنند، پس سد راه مردم از حقیقت آن عبادت می شود.

9. مجالس مفید: موسی بن بکر از کسانی که از امام صادق علیه السّلام شنیدند، چنین روایت می کند که فرمود: عمل کردن بدون آگاهی و بینایی قلبی، مانند کسی است که روی سراب راه می رود؛ هر قدر به سرعت رود، آن سراب دورتر می شود (به هدف نمی رسد).(2)

توضیح: «السراب» چیزی است که در بیابان از تابش آفتاب هنگام ظهر دیده می شود و گمان می رود که آن آب جاری است. «القیعه» به معنای «قاع»، زمین هموار است. بعضی گفته اند: جمع «قاع» است و آن اشاره است به سوی چیزی که خداوند در کردار کافران و فایده نبردن آنان از اعمال شان ذکر کرده است و فرموده: «وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمالُهُمْ کَسَرابٍ بِقِیعَهٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّی إِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سَرِیعُ الْحِسابِ»(3) {و کسانی که کفر ورزیدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می پندارد تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا زودشمار است.}

1- . عوالی اللئالی 4 : 77
2- . امالی مفید: 42
3- . نور/ 39

10. اختصاص: علی علیه السّلام فرمود: دینداری بدون فهم عمیق، مانند الاغ آسیاب است که می چرخد، ولی از جایش دور نمی شود. دو رکعت نماز عالم بهتر از هفتاد رکعت جاهل است، چون عالم اگر گرفتار فتنه، مصیبت، آزمایش و آشوب شود، با علم خودش را نجات می دهد، ولی جاهل کار را خراب تر می کند. دانش زیاد و کار اندک بهتر است از علم اندک و کار زیاد و با شک و تردید.(1)

11. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: پس امام و رهنمای مردم باید به مردم راست بگوید، و راه خرد پیماید و از فرزندان آخرت باشد که از آنجا آمده و بدان جا خواهد رفت.

پس آن که با چشم دل بنگرد و با دیده درون کار کند، آغاز کارش آن است که بیندیشد: آیا عمل او به سود او است یا زیان او؟ اگر به سود اوست ادامه دهد و و اگر زیانبار است، توقف کند، زیرا عمل کننده بدون آگاهی، چون رونده ای است که بیراهه می رود. پس هر چه شتاب کند از هدفش دورتر می ماند. و عمل کننده از روی آگاهی، چون رونده ای بر راه راست است. پس بیننده باید به درستی بنگرد که آیا رونده راه مستقیم است یا واپس گرا... تا آخر حدیث که مشروحاً در «کتاب الفتن» ذکر می شود.(2)

12. کنز الفوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: در چیزی که نادانی آن برای شما فراخ نیست، نیک بنگرید و نفس هایتان را پند دهید، و در جستجوی شناخت چیزی که برای شما در نادانی آن عذری نیست، با نفس مبارزه کنید، زیرا دین خدا ارکانی دارد، کسی که آنها را نمی داند، کوشش زیاد او در جستجوی ظاهر عبادتش فایده نمی دهد، کسی که آن ارکان را می داند ضرر نمی کند و به سبب آنها، به بهترین میانه روی می رسد، و احدی به سوی آنها راه ندارد به جز کمک خدای عزوجل.(3)

1- . اختصاص: 245
2- . نهج البلاغه: خ 154، ص 153
3- . کنز الفوائد 2 : 23

آیات:

- يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ(1)

{[خدا] به هر کس که بخواهد حکمت می بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیر فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد. }

- ذلِكَ مِمَّا أَوْحى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَه.(2)

{این [سفارش ها] از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است. }

- وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَه.(3)

{و به راستی لقمان را حکمت دادیم. }

- قالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَهِ.(4)

{گفت به راستی برای شما حکمت آوردم. }

- وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَهَ.(5)

{و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد. }

روایات:

1- . بقره / 269
2- . اسراء / 39
3- . لقمان / 12
4- . زخرف / 63
5- . جمعه / 2

1. خصال: سلیم بن قیس هلالی گوید: از علی علیه السّلام شنیدم که به اباطفیل می فرمود: ای اباطفیل! علم دو علم است؛ علمی که باید مردم در آن تأمل کنند و آن علم دین است، و علمی که جای تأمل و تفکر نیست و آن قدرت خدای عزوجل است.(1)

توضیح: فیروز آبادی گوید: صبغه به کسر صاد به معنای دین است و صبغه الله یعنی فطره الله است و یا آنچه که پیامبر که عبارت باشد از ختنه کردن به آن امر کرده است. (2)

مؤلف: مراد از «صِبغَه»، دین است یا هر چه که انسان به آن رنگ دینی می گیرد، که اعتقادات حقه پیدا می کند و اعمال نیکو و احکام شرعی انجام می دهد. «قدره اللّه» مراد از آن تقدیر اعمال و تعلق قدرت خدا به خلقش می باشد، یعنی علم قضا و قدر و جبر و اختیار، زیرا از تفکر در آنها نهی شده است.

در کتاب نهج البلاغه آمده است که وقتی از امیر مؤمنان علیه السّلام درباره قَدَر سئوال شد، فرمود: راه تاریک است، پس آن را نپیمایید؛ دریایی ژرفی است، پس در آن فرو نروید؛ و سِرّ خدا است، پس زحمت آن را نکشید.(3)

2. خصال: امام ششم علیه السّلام فرمود: لقمان به پسرش گفت: ای پسر جانم! برای هر چیزی نشانه ای است که بدان شناخته شود و بر آن گواه است. عالم سه نشانه دارد: شناسایی خدا، دانستن آنچه که خدا خوش دارد، و آنچه که بد دارد.(4)

توضیح: علم به خدا شامل علم به وجود خدا و صفات وی و معاد، بلکه تمام اعتقادات ضروری می شود، و ممکن است داخل کردن بعضی این علوم را در چیزهای که خدا دوست دارد.

1- . خصال: 41
2- . قاموس3 : 112
3- . نهج البلاغه: ق ح 287، ص 397
4- . خصال: 121

3. خصال: حارث اعور گوید: امیرالمومنین علیه السّلام فرمود: سه خصلت است که مسلمان بدان ها کامل می شود: بصیرت در دین، قناعت در زندگی، صبر بر پیشامدها.(1)

4. قرب الإسناد: علی علیه السّلام فرمود: انسان حقیقت ایمان را نمی چشد، مگر اینکه سه خصلت را دارا باشد: تفقه در دین، صبر بر سختی ها، اندازه گیری خوب در زندگی.

توضیح: «تقدیر معیشت» رها کردن اسراف و سخت گیری است و ملازمت حد وسط، یعنی معیشت را به اندازه ای که موافق شریعت و عقل باشد قرار دهد.(2)

5. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد آمد و دید که مردم بر گرد مردی جمع شده بودند. پس فرمود: این چیست؟ گفتند علاّمه است. فرمود: علاّمه کدام است؟ گفتند: داناترین مرد به أنساب عرب و حوادث و ایام دوران جاهلیت و به اشعار و عربیت. پیغمبر فرمود: این دانشی است که ندانستنش زیان ندارد و دانستن آن سودی ندهد.(3)

در کتاب معانی الأخبار مثل حدیث فوق روایت شده است.(4)

در کتاب سرائر مثل حدیث فوق روایت شده است.(5)

در کتاب عوالی اللئالی از امام موسی کاظم علیه السّلام مثل حدیث فوق روایت شده است. و در آخر حدیث دارد که: «آن حضرت فرمود: علم سه تا است: آیه ای محکمه، فریضه ای عادله و سنّت قائمه، و بیشتر از آنها فضیلت است.»(6)

توضیح: «علّامه» صیغه مبالغه و به معنای کثرت علم است. «ما العلامه؟» یعنی حقیقت علم که او را به سبب آن علامه می خوانید از چه نوع است. حاصل مطلب این است که علامه که شما به او می گویید چه معنا دارد؟

1- . خصال: 124
2- . قرب الاسناد: 46
3- . امالی صدوق: 220

4- . معانى الاخبار: 141
5- . سرائر 3 : 636
6- . عوالى اللئالى 4 : 79

علم مفید فقط سه تا است: آیه محکمه یعنی آیات واضح الدلاله یا آیه ای که نسخ نشده، زیرا بسیاری از مردمان از معنای آیه متشابه و منسوخ بهره نمی برند. و دوم فریضه عادله؛ در کتاب «نهایه» گفته: فریضه ای که بر اساس عدالت در کتاب و سنت تقسیم بندی شده است، و احتمال دارد که به معنای علم باشد که از کتاب و سنت استنباط می شود، پس این فریضه برابر است با آنچه از آن اخذ شده است.(1)

آنچه آشکار است، مراد مطلق واجبات است یا چیزی که وجوب آن از قرآن دانسته شود، و احتمال اول آشکارتر است، زیرا در برابر آیه محکمه ذکر شده است و به عادله توصیف گشته، یعنی حد وسط بین افراط و تفریط است و مراد از فریضه عادله چیزی است که همه مسلمین بر آن اتفاق نظر دارند و دور بودن این احتمال آشکار است.

مراد از سنت، مستحبات است یا آن چیزی که با سنت شناخته می شود، گرچه از واجبات باشد، بنابراین ممکن است ما آیه محکمه را به اصول دین یا غیر آن از احکام اختصاص بدهیم و مراد از قائمه، باقی غیر منسوخ باشد که غیر از آنها زائد و باطل است و سزاوار نیست که عمر گرانبها در تحصیل آن ضایع گردد.

6. معانی الأخبار و خصال: سفیان بن عیینه گوید: از امام ششم علیه السّلام شنیدم که می فرمود: همه دانش مردم را در چهار جمله یافتم: یکم آنکه پروردگارت را بشناسی، دوم آنکه با تو چه کرده، سوم آنکه بدانی از تو چه خواسته، چهارم آنکه بدانی چه چیز تو را از دین بیرون می برد.(2)

در کتاب محاسن مثل حدیث فوق روایت شده است.(3)

در کتاب امالی طوسی گروهی از منقری مثل حدیث فوق را روایت کرده اند.(4)

در کتاب امالی طوسی، غضائری از منقری مثل حدیث فوق روایت کرده است.(5)

1- . نهایه 3 : 433

2- . معانی الاخبار: 394 - 395
3- . محاسن: 233
4- . امالی طوسی: 592
5- . امالی طوسی: 663

7. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود:. زبان عربی را یاد بگیرید که آن کلام خدا است و خداوند با آن زبان با بندگان خود سخن گفته است (مقصود قرآن است) و آرواره های خود را با عربی به سخن در آورید و پایان کلمات را روشن ادا کنید. (1)

مولف: ماضغان آرواره ها و محل روییدن دندان اند که باید با مسواک و خلال پاک شوند. صدوق بعد از ذکر این حدیث گوید: ابوسعید آدمی این روایت را نقل کرده و در آخرش فرمود: انگشترها را در آخر انگشت ها قرار دهید نه در سر انگشت، زیرا این کار عمل قوم لوط است.

«بلعو» ممکن است در حدیث آمده باشد که به معنای بلع است، یعنی بخورانید انگشتانتان را در انگشتر و به آخر برسانید، در این صورت «باء» زایده می شود. و ظاهراً صدوق حدیث را «بلعوا بالحواتم» خوانده است.

8. امالی طوسی: احمد بن سلیمان از جابر بن عبدالله گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل به چیزی بهتر از فهمیدن دین (یا فهمیدن دینش) عبادت نشده است. احمد گفت: این حدیث را برای فقیه اهل دار هجرت (مدینه)، مالک بن انس نقل کردم. پس وی آن را شناخت و برایم از جعفر بن محمد روایت کرد.(2)

9. علل الشرائع: محمد بن مسلم و برید عجلی گفتند: شخصی محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشت: فرزندی دارم که دوست دارد از شما راجع به حلال و حرام سؤال کند. وی از چیزی که قصد آن را ندارد از شما سؤال نمی کند.

راوی می گوید: امام علیه السّلام فرمود: آیا مردم از چیزی برتر از حلال و حرام سؤال می کنند؟(3)

1- . خصال: 258
2- . امالی طوسی 17: 485 - 486
3- . علل الشرائع: 394

در کتاب محاسن، یونس بن یعقوب از پدرش مثل حدیث بالا را ذکر کرده است.(1)

توضیح: «عما لا یعنیه» یعنی چیزی که برایش مهم نیست و به آن نیازی ندارد.

10. بصائر الدرجات: امام باقر علیه السّلام فرمود: تفقه کننده در دین، از عبادت هزار عابد بر شیطان سخت تر است. (2)

11. محاسن: ایمان بنده حقیقتاً کامل نمی شود، مگر اینکه دارای سه خصلت باشد: تفقه در دین، نیکویی اندازه گیری در معیشت، صبر بر مصیبت ها.(3)

12. محاسن: اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: کاش تازیانه بر سر یارانم بودی تا در حلال و حرام تفقه می کردند.(4)

13. محاسن: عبدالله بن سلام از مردی، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: حدیثی را که از حلال و حرام از شخص راستگویی می گیری، بهتر از است از دنیا و آنچه در آن است که عبارت است از طلا و نقره.(5)

14. محاسن: امام باقر علیه السّلام فرمود: حلال و حرام را بفهمید، و الا شما اعرابی هستید.(6)

توضیح: یعنی شما در نادانی احکام شریعت، مثل اعراب بیابانی می مانید، آنهایی که خداوند در موردشان فرموده: «الْأَعْرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً»(7) {بادیه نشینان عرب در کفر و نفاق [از دیگران] سخت تر است.}

15. محاسن: حماد از شخصی روایت می کند که از امام صادق علیه السّلام شنید که آن حضرت می فرمود: دنیاطلبی تو را از دین طلبی باز ندارد، زیرا طالب دنیا

1- . محاسن: 229

2- . بصائر الدرجات1 : 27
3- . محاسن: 5
4- . محاسن: 229
5- . محاسن: 229
6- . محاسن: 227
7- . توبه/ 97

چه بسا به دنیا می رسد و گاهی دنیا از دستش می رود. پس به آن چیزی که از دستش رفته هلاک می گردد.(1)

توضیح: «هلک» یعنی به خاطر رها نمودن جستجوی دین به سبب دنیاخواهی، به دنیا هم نخواهد رسید و در حالی که خاسر دنیا و آخرت است، هلاک می گردد.

16. محاسن: امام باقر علیه السّلام فرمود: حلال و حرام را بفهمید، و الا شما اعرابی هستید.(2)

17. محاسن: ابن ابی عمیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمود: اگر جوانی از جوانان شیعیان ما را بیاورند که احکام دین را نمی آموزد، او را تازیانه خواهیم زد.(3)

18. محاسن: در وصیت مفضل بن عمر آمده که از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: در دین خدا تفقه کنید و اعرابی نباشید، زیرا کسی که دین خدا را نمی فهمد، روز قیامت خدا به او نگاه نمی کند و اعمالش را پاک نمی سازد.(4)

توضیح: «عدم النظر» کنایه از خشم و غضب خدا است، زیرا کسی که بر کسی غضب سخت نماید، به سوی او نگاه هم نمی کند. «تزکیه» عمل، یعنی خدا اعمالش را نمی پذیرد.

19. محاسن: ابو حمزه گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: دین خدا را بفهمید، زیرا کسی که از شما در دین تفقه نکند اعرابی است و خداوند در قرآن فرموده است: «لِيَتَفَقَّهُوا فِی الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»(5) {و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند، پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند

1- . محاسن: 228
2- . محاسن: 228
3- . محاسن: 228

4- . محاسن: 228
5- . توبه/ 122

و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند، باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند. }(1)

تفسیر عیاشی: از ابوبصیر مثل حدیث فوق را روایت کرده است.(2)

20. محاسن: داود فرقد از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: سه چیز علامت مؤمن است: خداشناسی، دوستی با کسی، دشمنی با کسی.(3)

21. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: بهترین عبادت خداشناسی است.(4)

22. تفسیر عیاشی: ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره تفسیر آیه «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً» سؤال کردم. فرمود: فرمانبرداری خدا و شناخت امام است.(5)

23. تفسیر عیاشی: ابوبصیر گفت: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که درباره آیه «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً» فرمود: شناخت است.(6)

24. تفسیر عیاشی: ابوبصیر گفت: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً» یعنی امام شناسی و دوری از گناهانی که خدا آتش را بر آنها واجب کرده است.(7)

25. تفسیر عیاشی: سلیم بن خالد گوید: از امام صادق علیه السّلام از تفسیر این آیه پرسیدم: «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً.» فرمود: حکمت شناخت

1- . محاسن: 229
2- . تفسیر عیاشی 2 : 124
3- . محاسن: 263
4- . محاسن: 290 - 291
5- . تفسیر عیاشی 1 : 170
6- . تفسیر عیاشی 1 : 256

7- . تفسیر عیاشی 1 : 170

و تفقه در دین است. اگر کسی از شما در دین تفقه کند حکیم است، و برای شیطان مرگ هیچ یک از مؤمنین مطلوب تر از مرگ فقیه نیست.(1)

توضیح: «الحکمه» مراد از آن علم ثابت و عمل محکم است. بعضی گفته اند چیزی است که انسان را از نادانی منع می کند، و بعضی دیگر گفته اند که گفتار ثابت است و بعضی نیز گفته اند که طاعت خدا است و بعضی دیگر گفته اند تفقه در دین است. ابن درید گوید: هر چیزی که انسان را به بزرگواری می رساند یا از کار زشت باز می دارد. و بعضی دیگر هم گفته اند که حکمت، چیزی است که دربردارنده صلاح دنیا و آخرت است. همه تفسیرها نزدیک به هم هستند و آنچه که از احادیث آشکار می شود، این است که مراد از حکمت، علوم حقه نافعه همراه با عمل است. و گاهی بر علومی اطلاق می گردد که بعد از عمل بنده به علم، از جانب خدای متعال بر او افاضه می شود.،

26. مصباح الشریعه: حضرت امام صادق علیه السّلام می فرماید: حکمت، سبب جلا و روشنی معرفت و میراث پرهیزکاری است، و میوه صدق و راستی است، و هیچ نعمتی را خدا بر بنده ای از بندگانش عطا نکرده که بزرگ تر و بلندتر و بسیارتر و پربهاتر از حکمت باشد. خداوند فرمود: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ»(2) {[خدا] به هر کس که بخواهد حکمت می بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیر فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد.}

یعنی آنچه را که در حکمت به ودیعه گذاشته شده و آماده گشته، جز کسی که نفسش را پاک سازد و خودش را برای حکمت مخصوص گردانیده باشد نمی داند. حکمت پایداری است و صفت حکیم، ثبات در اول و توقف در عاقبت کارها است و آن شخص هادی خلق خدا به سوی خدا است. رسول خدا به امیرمؤمنان فرمود: اگر

1- . تفسیر عیاشی 1 : 171
2- . بقره/ 269

بنده ای از بندگان خدا به دست تو هدایت شود، برایت از شرق تا غرب عالم که آفتاب بر آن می تابد بهتر است.(1)

توضیح: «ضیاء المعرفه» اضافه اش بیانیه است یا لامیه، و در صورت اخیر مراد از آن نوری است که به خاطر معرفت یا علومی که بعد از آن افاضه می شود، در قلب حاصل می گردد. «الثبات عند اوایل الأمور» به معنای متزلزل نشدن در فتنه هایی است که در کاری از کارهای خیر از جانب شرع پدیدار می شود، و اطلاع پیداکردن از عواقب و اواخر آنها و آنچه از مفاسد دنیایی بر آن مترتب می گردد.

27. عوالی اللئالی: ابو هریره گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا وقتی خیر کسی را بخواهد، او را در دین فقیه می گرداند.

در کتاب نوادر راوندی مثل حدیث بالا روایت شده است.(2)

28. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از نیکویی مرد مسلمان، رها کردن چیزی است که برایش فایده ندارد.(3)

29. سرائر: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرد خوب کسی است که فقیه در دین باشد، اگر مردم به او نیازمند شوند فایده رساند و اگر به آن محتاج نگردند، برای خودش فایده رساند.(4)

30. عوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چیز پایه ای دارد، پایه این دین آگاهی از دین است.(5)

31. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فقها امینان پیامبراند.(6)

32. امیر مؤمنان به پسرش محمد علیهما السّلام فرمود: تفقه در دین کن، زیرا فقها وارثان پیامبرانند.(7)

1- . مصباح الشریعه: 198 - 199
2- . عوالی اللئالی 1 : 81
3- . نوادر راوندی: 27
4- . سرائر 3 : 578

5- . عوالى اللئالى 4 : 59
6- . عوالى اللئالى 4 : 59
7- . عوالى اللئالى 4 : 60

33. امالی مفید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خدا خیر بنده ای را بخواهد، او را فقیه در دین می گرداند.(1)

34. تفسیر امام حسن عسکری: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا بعد از ایمان به خدا، هیچ نعمتی را بهتر از علم به قرآن و شناخت تاویل آن برای بنده اش قرار نداده است. کسی که از علم قرآن بهره ای داشته باشد، سپس گمان کند که کسی کاری را که او انجام داده نکرده است و بر او فضیلت دارد، قطعا نعمت های خدا را کوچک شمرده است.(2)

35. تفسیر امام حسن عسکری: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه مبارکه: «یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَتْکُمْ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنِینَ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِک فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ»(3) {ای مردم به یقین برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه هاست و رهنمود و رحمتی برای گروندگان [به خدا] آمده است. بگو به فضل و رحمت خداست که [مؤمنان] باید شاد شوند و این از هر چه گرد می آورند بهتر است} فرمود: خدای عزوجل، قرآن و دانش تاویل آن را و رحمت و توفیقش را برای دوستی محمد و آل پاکان او و دشمنی دشمنان ایشان فضیلت قرار داد. سپس فرمود: چگونه این بهتر از چیزهایی که آنها جمع می کنند نباشد، در حالی که او بهای بهشت و نعمت هایش است و به خاطر آن رضایت خدا که بهتر از بهشت است کسب می شود و استحقاق محضر محمد و آل پاکان او را که بهتر از بهشت است پیدا می کند، زیرا محمد و آل پاکش شریف ترین زینت های بهشتی اند. سپس فرمود خدا به این قرآن و دانش تاویل آن و به دوستی ما اهل بیت و بیزاری از دشمنان ما گروهی را بلند مرتبه می گرداند و آنان را در کار خیر رهبر پیشوایان کار خیر قرار می دهد که آثار آنان پیگیری شود و اعمال آنان تباه نمی گردد و به کردار آنها اقتدا می شود و فرشتگان به دوستی آنها علاقه مندند و در نماز آنان، بال های خود را به

1- . امالی مفید: 157 - 158
2- . تفسیر امام حسن عسکری: 15
3- . یونس/ 57 - 58

آنها می مالند و برای آنها هر تر و خشکی، حتی ماهی های دریا و جنبندگانش و درندگان صحرا و چهار پایانش و آسمان و ستارگانش طلب آمرزش می کند.(1)

36. روضه الواعظین: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین عبادت فهمیدن دین است و بهترین دینداری، پارسایی است.(2)

37. سرائر: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که زیاد در جستجوی علم نحو غوطه ور شود، فروتنی از او سلب می شود.(3)

توضیح: ظاهراً مراد حدیث علم نحو است و آن با تازه بودن این علم منافات ندارد، و این حدیث می رساند که رسول خدا آگاهی داشت که در آینده علمی به نام علم نحو به وجود خواهد آمد و احتمال دارد که مراد، توجه به قواعد نحوی در حال دعا باشد و نحو در لغت، به معنی راه و جهت و قصد آمده که هیچ کدام از آنها مناسب اینجا نیست، جز با زحمت زیاد.

38. تفسیر عیاشی: یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است که داود گفت: ما در نزد امام علیه السّلام بودیم که ناگهان رعد و برق در آسمان پدید آمد و او این آیه را خواند: «سُبحَانَ مَن یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلائِکَهُ مِنْ خِیفَتِهِ.» ابی بصیر گفت: فدایت شوم! آیا رعد و برق هم سخن می گوید؟ حضرت فرمود: ای ابو محمد! از چیزی که برایت فایده دارد سئوال کن و از چیزی که برایت فایده ندارد بگذر.(4)

39. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بعضی از بیان ها سحرآمیز و بعضی دانش ها نادانی و بعضی شعرها حکمت و بعضی گفتارها عدالت است.(5)

40. دره الباهره: امام کاظم علیه السّلام فرمود: کسی که در چیزی که آگاهی ندارد تکلف کند، کردارش ضایع گردد و آرزوهایش زیان بیند.(6)

1- .تفسیر امام حسن عسکری: 15-16
2- . روضه الواعظین: 10
3- . سرائر 3 : 627

4- . تفسیرعیاشی 2 : 222
5- . نوادر راوندی: 26
6- . دره الباهره: 47

41. امام جواد علیه السّلام فرمود: تفقه بهای هر چیز با ارزش و نردبانی به سوی چیزهای بلند مرتبه است.(1)

42. جواهر کراجکی: امیر مؤمنان فرمود: دانش ها چهار تا است: فقه برای ادیان؛ پزشکی برای بدن ها؛ نحو برای زبان؛ ستاره شناسی برای شناختن زمان.(2)

43. دعوات راوندی: امام حسن علیه السّلام فرمود: تعجب است کسی که در خوراکش می اندیشد، چگونه در اندیشه هایش فکر نمی کند؟ پس شکمش را از چیزی که به او آزار می رساند حفظ می کند و در سینه اش چیزی که او را پست می کند، باقی می گذارد.(3)

44. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: علم دو تا است؛ علم مطبوع و علم مسموع. و علم شنیدنی، زمانی که علم مطبوع نباشد، فایده نمی دهد.(4)

45. نهج البلاغه: از امیر مؤمنان علیه السّلام درباره قَدَر پرسش شد. فرمود: راه تاریکی است، آن را نپیمایید؛ دریای عمیقی است، در آن شنا نکنید؛ سر خدا است، خود را به زحمت نیندازید.(5)

توضیح: شاید مراد از «مطبوع»، آن چیزی است که انسان با فهم و اندیشه درست خود، از دلایل عقلی و نقلی در اصول و فروع دین استنباط می کند، و بسا علم «مطبوع» به اصول دین و علم «مسموع» به فروع دین اختصاص پیدا می کند.

46. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: مردم دشمن چیزهای هستند که نمی دانند.(6)

47. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: همچون بدخویان جاهلیت مباشید که نه در دین فهم دارند و نه شناسای کردگارند. به صورت انسان، و در

1- . دره الباهره: 56
2- . معدن الجواهر و ریاضه الخواطر: 46

3- . دعوات راوندی: 144 - 145
4- . نهج البلاغه: ق ح 338، ص 403
5- . نهج البلاغه: ق ح 287، ص 397
6- . نهج البلاغه: ق ح 172، ص 387

درون پست تر از جانورانند، همانند تخمی که شتر مرغ در گودالی در ریگستان می نهد؛ اگر بشکنندش گناه است و اگر وانهندش، باشد که درونش مار سیاه باشد.(1)

توضیح: «القیض» پوست تخم مرغ «الأداحی» جمع «الأدحیه» تخم شترمرغ که در ریگستان است که رویش می خوابد و آن را زیر بال هایش می گیرد تا جوجه بگذارد. بعضی گفته اند که هدف از تشبیه به تخم، مار سیاهی است که در آشیانه حیوان پیدا می شود و شکستن آن تخم ممکن نیست، زیرا احتمال می رود از جاندار حلال گوشت باشد و اگر رها کنی، از آن مار سیاه بیرون می آید. پس همچنین است این گروه؛ اگر رهایشان کنی شیاطینی می گردند که مردم را گمراه می کنند و کشتن آنها به خاطر ظاهر اسلامی که دارند ممکن نیست. تمام گفتار و شرح آن در «کتاب فتن» خواهد آمد.

48. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السّلام در وصیتش برای امام حسن علیه السّلام فرمود: برای حق هر جا که باشد، در مشکلات و سختی ها شنا کن؛ شناخت خود را در دین به کمال رسان؛ وصیت مرا به درستی دریاب و به سادگی از آن نگذر، زیرا بهترین سخن آن است که سودمند باشد. بدان علمی که سودمند نباشد فایده نخواهد داشت و دانش که سزاوار یادگیری نیست، سودی ندارد. پس در آغاز تربیت، تصمیم گرفتم تا کتاب خدای توانا و بزرگ را همراه با تفسیر آیات، به تو بیاموزم، و شریعت اسلام و احکام آن از حلال و حرام، به تو تعلیم دهم و به چیز دیگری نپردازم.(2)

49. کنز الفوائد: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: پنج چیز گرد نیایند، مگر در مؤمن راستین که خدا بدان ها بهشت را لازم کند: روشنی در دل، فهم اسلام، ورع در دین، مردم دوستی، و خوشرویی.(3)

50. کنز الفوائد: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: دانش بیش از شمار است، از هر چه بهترش را برگیر.(4)

1- . نهج البلاغه: خ 166، ص 173
2- . نهج البلاغه: ک 31، ص 294
3- . کنز الفوائد 2 : 10

4- . كنز الفوائد 2 : 31

51. کنز الفوائد: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: لقمان به پسرش گفت: پسر جانم! حکمت بیاموز تا شریف شوی، زیرا حکمت به دین رهنما باشد و بنده را بر آزاد شرافت دهد؛ بینوا را از توانگر بالاتر برد؛ خرد را بر کلان پیش دارد؛ گدا را همنشین شاهان سازد؛ شریف را شرف افزاید؛ بزرگ را بزرگ تر کند و توانگر را سرفراز نماید. و چگونه گمان برد آدمیزاده که کار دین و زندگی اش بی حکمت آماده شود، با اینکه خدا عزوجل کار دنیا و آخرت را فراهم نکند جز به حکمت؟ و حکمت بی طاعت خدا چون تن بی جان است یا چون زمین بی آب. نه تن بی جان، خاصیتی دارد و نه زمین بی آب و نه حکمت بی طاعت.(1)

52. کنز الفوائد: امیر مؤمنان علیه السّلام از رسول خدا روایت کرده که آن حضرت فرمود: علم دو علم است: علم ادیان (علم شریعت) و علم ابدان (علم پزشکی).(2)

53. کنز الفوائد: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: خدا خیر هر کس را که بخواهد، او را در دین فقیه و دانا سازد.(3)

54. عده الداعی: امام کاظم علیه السّلام فرمود: سزاوارترین علمی که باید به دنبالش باشی، آن علمی است که بدون آن عملت خراب می شود. و واجب ترین علم آن است که فردای قیامت در مورد عملت بدان از تو سؤال خواهند کرد. و لازم ترین علم آن است که صلاح و فساد جانت را به تو بنمایاند. و پسندیده ترین عاقبت و سرانجام را علمی دارد که موجب ازدیاد اعمال نیک دنیای تو شود.(4)

55. منیه المرید: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای شیطان مرگ هیچ مؤمنی به اندازه مرگ یک فقیه محبوب تر نیست.(5)

56. منیه المرید: امام صادق علیه السّلام فرمود: وقتی دانشمند دینی با ایمان بمیرد، چنان شکستی در اسلام بوجود می آید که هیچ نیروی نمی تواند آن را جبران کند.(6)

1- . کنز الفوائد 2 : 66 - 67
2- . کنز الفوائد 2 : 107

3- . كنز الفوائد 2 : 107
4- . عده الداعى: 77
5- . منيه المريد: 30
6- . منيه المريد: 30 و 195

57. منیه المرید: در تورات آمده است: ای موسی! حکمت را عظیم شمار، زیرا من حکمت را در قلب کسی قرار نمی دهم، مگر آنکه بخواهم او را مشمول آمرزشم قرار دهم. ای موسی! حکمت آموزش باش و رفتار خویش را بر آن منطبق ساز و آن را به دیگران بیاموز تا به سبب آن، به کرامت دنیا و آخرتم دست یابی.(1)

58. منیه المرید: ابن عباس در تفسیر این آیه مبارکه: «یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ» نقل کرده که رسول خدا فرمود: حکمت قرآن است.(2)

59. منیه المرید: بشیر دهان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود: در کسی از اصحاب من که تفقه در دین نکند، خیری نیست. ای بشیر! مرد از شما وقتی که به فقه بی نیاز نشده باشد، به سوی مردم محتاج می شود. پس زمانی که به سوی آنها محتاج شد، آنان او را در دروازه گمراهی شان وارد می کنند، در حالی که وی خود ناآگاه است.(3)

60. منیه المرید: از امام صادق علیه السّلام روایت شده که مردی به آن حضرت عرض کرد: فدایت گردم! شخصی ولایت شما را شناخته و شیعه است و از خانه اش بیرون نمی آید و دوستانش او را نمی شناسند. حضرت فرمود: پس چگونه دینش را می فهمد؟(4)

61. منیه المرید: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم در وسعت نیستند، مگر اینکه سئوال کنند و بفهمند و امامشان را بشناسند و اما مجازند بگیرند آنچه را که امام گوید، گرچه از باب تقّیه باشد.(5)

62. امام صادق علیه السّلام فرمود: برای مرد برازنده نیست، جز اینکه دارای سه خصلت باشد: فهم در دین، نیکویی اندازه گیری در معیشت، صبر بر مصیبت ها.(6)

1- . منیه المرید: 36
2- . منیه المرید: 190
3- . منیه المرید: 194
4- . منیه المرید: 195
5- . منیه المرید: 195

6- . الاصول السته عشر: 108 - 109

آیات:

- یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ وَ إِنْ تَسْئَلُوا عَنْها حینَ یُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَکُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْها وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلیمٌ *قَدْ سَأَلَها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِها کافِرین.(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می کند مپرسید و اگر هنگامی که قرآن نازل می شود درباره آنها سؤال کنید، برای شما روشن می شود خدا از آن [پرسش های بیجا] گذشت و خداوند آمرزنده بردبار است. گروهی پیش از شما [نیز] از این [گونه] پرسش ها کردند آنگاه به سبب آن کافر شدند.}

- فَتَعالَی اللَّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یُقْضی إِلَیْکَ وَحْیُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنی عِلْماً.(2)

{پس بلندمرتبه است خدا فرمانروای بر حق، و در [خواندن] قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد شتاب مکن و بگو پروردگارا بر دانشم بیفزای.}

روایات:

1. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار چیز از چهار چیز سیر نشوند: زمین از باران؛ چشم از دیدار؛ ماده از نر؛ دانا از دانشمند.(3)

در کتاب محاسن مثل حدیث بالا روایت شده است.(4)

1- . مائده / 101-102
2- . طه / 114
3- . خصال: 209
4- . محاسن: 8 - 9

در کتاب عیون اخبار الرضا و خصال، در پرسش های مرد شامی از امیر مومنان مثل حدیث بالا آمده است.(1)

2. تفسیر عیاشی: احمد گوید: امام رضا علیه السّلام برایم نامه نوشت و در آخرش چنین بود: «آیا شما از سئوال زیاد نهی نشده اید؟ اگر ابا نمی کنید این شما و سئوال های زیاد شما. آنهایی که پیش از شما هلاک شدند، جز به خاطر سئوال زیاد نبود.» «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إلی قوله کافِرِینَ.»(2)

3. عیون اخبار الرضا: امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیداری روا نیست مگر در سه چیز: شب زنده داری برای خواندن قرآن، یا طلب علم، یا برای عروسی باشد که به همسر خود هدیه شده است.(3)

در کتاب نوادر راوندی امام کاظم علیه السّلام از پدرانش، از رسول خدا مثل حدیث بالا را روایت کرده است.(4)

توضیح: «التهجد» دوری کردن از خواب است و گاهی به نماز شب اطلاق می شود. بنا به معنی اول، مراد خواندن قرآن در نماز یا اعم از آن است.

4. قرب الإسناد: امام صادق علیه السّلام از پدرانش روایت کرده که فرمود: بیداری در شب جهت طلب علم اشکال ندارد.(5)

توضیح: در بعضی نسخه ها «بالتهیم» آمده که به معنی حیرانی و خواستن نیکو است و شاید مراد حیرانی در شهرها، یعنی مسافرت باشد یا شتاب در راه رفتن که نسخه اولی آشکارتر است.

1- . عیون اخبار الرضا 1 : 222
2- . تفسیر عیاشی 1 : 374 - 375
3- . خصال: 112
4- . نوادر راوندی: 3
5- . قرب الاسناد: 72

5. اختصاص: امام باقر علیه السّلام فرمود: وقتی نزد عالم نشستی، بر شنیدن حریص تر باش تا گفتن، و خوب شنیدن را بیاموز، چنان چه خوب گفتن را می آموزی، و گفتار کسی را قطع نکن.(1)

6. نوادر راوندی: امام موسی کاظم علیه السّلام از پدرانش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که در جوانی علم آموزد، به منزله نقاشی در سنگ است و کسی که در پیری بیاموزد، به منزله نوشتن روی آب است.(2)

7. نهج البلاغه: به کسی که از او مشکلی را پرسید فرمود: برای دانستن بپرس نه برای آزار دادن که نادان آموزنده، همانند داناست و دانای برون از راه انصاف، همانند نادان پر چون و چراست.(3)

8. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السّلام در مذمت قومی فرمود: پرسنده شان مردم آزارند و پاسخ دهنده شان، متکلف در گفتار.(4)

9. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: هرگاه پاسخ ها همانند و درهم بود، پاسخ درست پوشیده و مبهم می ماند.(5)

توضیح: این حدیث بر منع سؤال کردن یک مسأله از گروه بسیار دلالت می کند.

10. نهج البلاغه: امام علی علیه السّلام فرمود: ای کمیل! کسان خود را بگو تا پسین روز پی کسب بزرگی ها شوند و شب پی برآوردن نیاز خفته ها.(6)

11. نهج البلاغه: و فرمود است: نیامده را مپرس که چیست که آنچه رخ داده، برای مشغول ساختن تو کافی است.(7)

1- . اختصاص: 245
2- . نوادر راوندی: 18
3- . نهج البلاغه: ق ح 320، ص 1-4
4- . نهج البلاغه: ق ح 343، ص 403
5- . نهج البلاغه: ق ح 243، ص 385

6- . نهج البلاغه: ق ح 257، ص 387
7- . نهج البلاغه: ق ح 364، ص 407

12. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السّلام در وصیتش به امام حسن علیه السّلام فرمود: زیرا قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود. پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آنکه دل تو سخت شود و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد. تا آنکه فرمود: پسرم! بدان آنچه که بیشتر از به کار گیری وصیّتم دوست دارم، ترس از خدا، انجام واجبات و پیمودن راهی است که پدرانت و صالحان خاندانت پیموده اند، زیرا آنان آن گونه که تو در امور خویشتن نظر می کنی، در امور خویش نظر داشتند. و همان گونه که تو درباره خویشتن می اندیشی، نسبت به خودشان می اندیشیدند، و تلاش آنان در این بود که آنچه را شناختند انتخاب کنند و از آنچه که تکلیف ندارند، روی گردانند. و اگر نفس تو از پذیرفتن سرباز زند و خواهد چنان که آنان دانستند بداند، پس تلاش کن تا درخواست های تو از روی درک و آگاهی باشد، نه آنکه به شبهات روی آوری و از دشمنی ها کمک گیری.

و قبل از پیمودن راه پاکان، از خداوند یاری بجوی و در راه او با اشتیاق عمل کن تا پیروز شوی، و از هر کاری که تو را به شک و تردید اندازد یا تسلیم گمراهی کند بپرهیز.

و چون یقین کردی دلت روشن و فروتن شد، و اندیشه ات گرد آمد و کامل گردید، و اراده ات به یک چیز متمرکز گشت، پس اندیشه کن در آنچه که برای تو تفسیر می کنم. اگر در این راه آنچه را که دوست می داری فراهم نشد و آسودگی فکر و اندیشه نیافتنی، بدان که راهی را که ایمن نیستی می پیمایی و در تاریکی ره می سپاری، زیرا طالب دین نه اشتباه می کند و نه در تردید و سرگردانی است، که در چنین حالتی خودداری بهتر است.

تا آنکه فرمود: اگر درباره جهان و تحوّلات روزگار مشکلی برای تو پدید آمد، آن را به عدم آگاهی ارتباط ده، زیرا تو ابتدا با ناآگاهی متولّد شدی و سپس علوم را فرا گرفتی، و چه بسیار است آنچه را که نمی دانی و خدا می داند، که اندیشه ات سرگردان است و بینش تو در آن راه ندارد، سپس آنها را می شناسی.

پس به قدرتی پناه ببر که تو را آفریده، روزی داده، و اعتدال در اندام تو آورده است. بندگی تو فقط برای او باشد و تنها اشتیاق او را داشته باش. تا آنکه فرمود: آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع تر باش.(1)

13. کنز الفوائد: امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: دانش آموختن در خردسالی چون نقش زدن بر سنگ باشد.(2)

14. کنز الفوائد: روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی کردن با مردم نیمی از خرد است و پرسش، نیمی از دانش و اندازه گیری هزینه، نیمی از زندگی.(3)

15. عده الداعی: از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده که فرمود: خدای تعالی به یکی از انبیایش فرمود: به آنانی که برای غیر دین علم می آموزند و برای غیر عمل علم می اندوزند و دنیا را برای غیر آخرت می خواهند، برای مردم پوستین میش می پوشند، در حالی که قلب هایشان همانند گرگ است، و زبان هایشان شیرین تر از عسل و کارهایشان تلخ تر از صبر است، بگو آیا با من حیله گری می کنید و مرا استهزا می کنید؟ آزمایشی را برای شما در نظر می گیرم که حکیم در آن وامی ماند.(4)

16. جابر جعفی گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: آی مردم! با تقوا باشید و زیاد سؤال نکنید. آنهایی که پیش از شما هلاک شدند، فقط به خاطر زیاد سؤال کردن از پیامبرانشان بود. و خدای متعال فرموده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ»(5) {ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می کند مپرسید.} و از آن

1- . نهج البلاغه: ک 31، ص 294 - 296
2- . کنز الفوائد 1: 319
3- . کنز الفوائد 2: 189-190
4- . عده الداعی: 79
5- . مائده/ 101

چیزی که خدا برای شما واجب گردانیده سؤال کنید. قسم به خدا مردی نزدم می آید و از من سوال می کند و برایش خبر می دهم، پس سرپیچی می کند. اگر سوال نکند، او را ضرر ندارد. خداوند فرموده: «إِنْ تَسْئَلُوا عَنْها حينَ يُنَزّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللّهُ عَنْها وَ اللّهُ غَفُورٌ حَليمٌ * قَدْ سَأَلَها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمّ أَصْبَحُوا بِها كافِرينَ»(1) {و اگر هنگامی که قرآن نازل می شود درباره آنها سؤال کنید برای شما روشن می شود خدا از آن [پرسش های بیجا] گذشت و خداوند آمرزنده بردبار است. گروهی پیش از شما [نیز] از این [گونه] پرسش ها کردند، آنگاه به سبب آن کافر شدند.} (2)

17. مؤلف: به خط شیخ بهایی (ره) چنین آمده است: شهید اول از خط شیخ احمد فراهانی از عنوان بصری که شخصی کهنسال و نود و چهار ساله بوده، نقل می کند که گفته است: سال ها با مالک بن انس رفت و آمد داشتم. وقتی امام صادق علیه السّلام به مدینه آمد، نزد ایشان می رفتم و دوست داشتم همان گونه که از مالک دانش فرا می گرفتم، از ایشان نیز بیاموزم. فرمود: مردم مرا می خواهند و من در ساعاتی از شب و روز مشغول قرائت قرآن هستم. مرا مشغول مکن، برو و مانند قبل از همان مالک بیاموز! من غمگین گردیدم، از نزد ایشان خارج شدم و با خود گفتم اگر در من خیری می دید، مانع از رفت و آمدن من با خود نمی شد و از فیض خویش محرومم نمی ساخت.

لذا داخل مسجد پیامبر شدم و به ایشان سلام کردم. فردا به روضه مبارکه بازگشتم، دو رکعت نماز گزاردم و از خدا خواستم قلب آن حضرت را با من مهربان نماید و از علم آن حضرت که هدایتگر من به راه مستقیم بود، به من روزی فرماید. پس غمناک به خانه ام رفتم و دیگر نزد مالک نیز نمی رفتم، چون قلب من از محبت آن حضرت سیراب شده بود. از خانه ام فقط به خاطر نمازهای واجب بیرون می آمدم. تا اینکه صبرم اندک و سینه ام تنگ شد. پس نعلین و ردا پوشیدم و بعد از نماز عصر، به در خانه ایشان آمدم و اجازه خواستم. به خادم ایشان گفتم که می خواهم سلامی با حضرت داشته باشم. وی گفت: آن حضرت در جایگاه نماز خود مشغول نماز

1- . مائده/ 101 - 102

2- . الاصول السته عشر: 74

است. کمی در مقابل خانه ایشان نشستم. چیزی نگذشته بود که خادم ایشان گفت: به برکت خداوند داخل شو! به آن حضرت وارد شدم و سلام دادم. حضرت جواب داد و فرمود: بنشین، خدا تو را بیاموزد! سپس حضرت لختی اندیشید و سر مبارک را بلند کرد و فرمود: کنیه ات چیست؟ عرض کردم: ابو عبدالله است. فرمود: خداوند کنیه تو را ثابت و توفیق را رفیقت نماید. سؤالت چیست؟ در ذهن خود گفتم اگر از زیارت و سلام بر ایشان جز همین دعا نصیبم نشده بود، باز هم بسیار بود. با سؤال مجدد ایشان، جریان و دعایی را که در روضه پیامبر کرده بودم گزارش کردم. فرمود: ای ابو عبدالله! دانش با یاد گرفتن تنها نیست، بلکه نوری است در قلب کسی که می خواهد خدا او را هدایت کند. اگر دانش می خواهی، اول باید خودت دنبال حقیقت بندگی باشی، علم را همراه با استعمال آن جوییده و از خداوند فهم را بخواهی که خداوند تو را می فهماند. عرض کردم: حقیقت عبودیت و بندگی چیست؟ فرمود: سه چیز است.

اول: اینکه ملک و مال را که خدا به او داده از خود نداند، چون بنده مالک چیزی نیست، مال را مال خدا دانسته و به دستور او مصرف می کنند.

دوم: اینکه تدبیر و اداره کردن را از خود نداند، (گرداننده اصلی امور خداوند است).

سوم: اینکه اشتغالاتش مطابق امر و نهی خداوند باشد، زیرا با داشتن شرط اول، انفاق بر او آسان می گردد و با داشتن شرط دوم، مصیبت های دنیا بر او آسان می شود و با فراهم شدن شرط سوم عبودیت، دیگر فخر و مباهات و مجادله با مردم نمی کند. هرگاه خداوند با این سه ویژگی بنده را گرامی دارد دنیا، ابلیس و مردم در نظر او اهمیتی ندارد و آسان جلوه می کند.

او دنیا را به عنوان زیاده خواهی و فخرفروشی نمی خواهد، عزت و سربلندی از مردم نمی جوید و عمرش را به بیهودگی نمی گذراند و این اولین درجه تقوا است. چنان چه خداوند فرموده: «تِلْک الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی

الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ»(1) {آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام [خوش] از آن پرهیزگاران است.}

از امام خواستم سفارشم نماید. فرمود: تو را به نه چیز سفارش می کنم که آنها برای جویندگان راه خدا چاره ساز است و از خدا می خواهم به آنها عمل کنی. سه تای آنها مربوط به تمرین و ریاضت نفس است که عبارتند از:

اول: بپرهیز از خوردن در صورتی که اشتها نداری که باعث حماقت و کودنی می شود.

دوم: زمانی غذا بخور که گرسنه باشی.

سوم: غذای حلال را بخور، نام خدا را ببر و این حدیث پیامبر را به خاطر داشته باش که فرمود: انسان ظرفی را پر نکرده که بدتر از شکم او باشد. اگر به ناچار غذا می خوری، یک سوم معده را برای طعام، یک سوم آن را برای آب و یک سوم دیگرش را برای تنفس نگه دار.

سه تای دیگر مربوط به حلم و بردباری است:

چهارم: اگر کسی به تو گفت اگر تو یکی بگویی ده برابر می شنوی، بگو اگر ده بگویی، یک هم نمی شنوی.

پنجم: هر کس به تو دشنام داد، به او بگو اگر در گفتارت راست می گویی، خداوند مرا بیامرزد و اگر دروغ می گویی، از خدا برایت آمرزش می خواهم.

ششم: هر کس تو را فحش داد (یا وعده فحش داد) او را به رعایت کردن نصحیت کن.

اما آن سه تا که مربوط به علم است:

هفتم: آنچه نمی دانی از علماء بپرس، مبادا از آنان از روی تجربه و گیج کردن بپرسی.

1- . قصص/ 83

هشتم: مبادا به رأی شخصی خود عمل کنی. باید همیشه احتیاط را پیشه خود بسازی.

نهم: آن گونه که از شیر می گریزی، از فتوا دادن بگریز.

دهم: گردن خود را پل دیگران مساز.

حال از نزد من برخیز که تو را نصیحت کردم. مزاحم قرائت قرآن و دعای من مشو که من مردی به نفس خود بخیل هستم (یعنی عمر خود را بیهوده تلف نمی کنم). والسلام علی من اتبع الهدی.

18. منیه المرید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: موسی با خضر ملاقات کرد و گفت: مرا نصیحت کن. خضر گفت: ای طالب علم! باید بدانی که گوینده کمتر از شنونده گرفتار ملالت و خستگی می شود. پس وقتی با همنشینان خود سخنی می گویی، آنان را خسته نکن. ای موسی! بدان که قلب تو ظرفی است، بنگر آن را با چه پر می کنی! دنیا را بشناس و پشت سرت انداز، زیرا دنیا خانه پایداری برای تو نیست و صرفاً وسیله توشه برداشتن بندگان خدا برای آخرت است.

ای موسی! خود را برای صبر و استقامت آماده ساز تا به مقام بردباری رسی؛ دلت را به پرهیزکاری بیدار کن تا به علم دست یابی؛ نفس خود را بر صبر تمرین ده تا از گناه رهایی یابی.

ای موسی! اگر خواهان دانش هستی، خود را از همه چیز فارغ گردان، زیرا دانش برای کسی حاصل می شود که خود را برای آن از هر چیز فارغ سازد. زیاده از حد سخن مگو و یاوه سرایی مکن، زیرا پرگویی دانشمندان را در نظر دیگران زشت جلوه می دهد و سبب می شود بدی های درونی نابخردان آشکار گردد. بر تو باد که جانب اعتدال را در سخن گفتن مراعات کنی، زیرا سخن گفتن نمایان کننده موفقیت و صواب اندیشی انسان است.

از نادان دوری کن و در مقابل سفیهان خویشتندار باش، زیرا آن فضیلت خویشتنداری و زیور دانشمندان است. وقتی نادانی تو را دشنام دهد، با آرامی در

برابرش سکوت کن و با احتیاط از او جدا شو، زیرا نادانی او و دشنامش به تو بیشتر از آن است که به تو اظهار کرده است.

ای پسر عمران! دری را که نمی دانی چه چیزی آن را بسته مگشا و نیز دری را که نمی دانی چه چیز آن را می گشاید، مبند. ای پسر عمران! کسی که دلبستگی و گرسنگی اش به دنیا حد و مرزی ندارد و رغبت او به دنیا پایان نمی گیرد، چگونه می تواند عابد خدا باشد؟ او که خود را حقیر می سازد و خدا را در سرنوشت خود متهم می کند، چگونه می تواند زاهد باشد؟ ای موسی! هر چه می آموزی برای عمل یاد بگیر. علم را برای سخن گفتن میاموز، زیرا تباهی آن بر تو و نور هدایتش برای دیگران است. (1)

19. معانی الأخبار و احتجاج و علل الشرائع: عبدالمؤمن انصاری گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: گروهی روایت کرده اند که پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده است: «اختلاف امّت من رحمت و احسان است.» فرمود: راست گفته اند. عرض کردم: اگر چنین باشد، پس یک رأی بودن و اجتماعشان عذاب است! فرمود: آن طور که تو و آنان پنداشته اید نیست، بلکه مقصودش این فرموده خدای عزوجل است: «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طائِفَهٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ»(2) {و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند.} خداوند به آنان فرمان داده است به سوی پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله عازم شوند و به خدمتش آمد و رفت کنند و احکام را بیاموزند، بعد به سوی خویشان خود برگردند و آنچه را که فرا گرفته اند به آنان یاد دهند، جز این نیست که رفت و آمدشان به سرزمین ها را اراده فرمود، نه اختلاف در دین خدا را، زیرا بی تردید دین بیش از یکی نیست.(3)

1- . منیه المرید: 47 - 48
2- . توبه/ 122
3- . معانی الاخبار: 157

جلد اول بحار الانوار طبع جدید که به حواشی نفیس و باارزش و فواید گرانبها مزیّن شده است، در این جا به پایان رسید. این جلد شامل «کتاب عقل و علم و جهل» در پنج باب و دارای یکصد و بیست و پنج حدیث است و هفت باب کتاب علم، دارای دویست و هفتاد حدیث است و به دنبال آن، جلد دوم که از باب هشتم کتاب علم (باب ثواب هدایت و آموزش) آغاز می شود، خواهد آمد. و خداوند توفیق دهنده خیر و بالندگی است. شعبان المعظم 1376 هجری قمری.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ص: 312

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109